





احوال و آثار

شیخ بهاء الدین زکریا مالکی

خلاصۃ العارفین

تصحیح و تحشیہ و کوشش

بانو دکتر شمیم محمود زیدی



از انتشارات مرکز تحقیقات فارس لرستان و کاپیتا

۱۳۵۳ هجری شمسی

۱۳۹۴ هجری قمری

۱۹۷۴ میلادی



به مناسبت صدین سال تولد علامہ اقبالؒ به حساب ہجری قمری

۱۲۹۴ ————— ۱۳۹۴

# نہ تم

به روان تابناک فارسی گوی اندیشمند فیلسوف بزرگوار

حکیم الامت شاعر مشرق

علامہ دکتور محمد اقبال

رحمة الله عليه

کہ بہ حق پیشوای فارسی گویان معاصر پاکستان است

عصر حاضر خاصہ اقبال گشت

واحدی کز صد ہزاران برگزشت

(ملک الشعراء بہار)



سخن در پرده



به نام خدای بخشنده مهربان

فکر تاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اراده دانش پرور و فرهنگ گستر  
اعلی حضرت شاهنشاه آریا مهر ایران و حضرت رئیس جمهور پاکستان  
به صورت اعلامیه مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ هجری شمسی برابر ۲ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید و تهیه و تنظیم  
و اجرای طرح آن به وزارت فرهنگ و هنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپرده شد  
حسن نیت و حسن تعاون مسئولان دو وزارتخانه طی مذاکرات به اندازه یی بود که با مشخص گردیدن حدود  
طرح، مقدمات اجرای برنامه نیز فراهم شد و هسته مرکز به صورت اداره مرکزی در راولپنڈی به وجود  
آمد و آغاز به کار کرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۱ موافقتنامه مربوط با پیوست  
اساسنامه در میان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقق یافت.  
موافقتنامه چنین شروع می شود :

« به منظور تشیید و ادامه همکاری فرهنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان  
و برای رسیدن به حد اعلای تفاهیم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانه  
و همبستگی دوستانه در این زمینه ها، دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری  
اسلامی پاکستان تصمیم گرفته اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه های فرهنگی  
و آموزشی منعقد سازند. »



و هدف تأسیس مرکز در آغاز اساسنامه این گونه آمده است :

”پاکستان افتخار دارد که دارای یک میراث فرهنگی است که در طی قرون از زبان و ادب و هنر فارسی مایه گرفته است. اینک به منظور حفظ و توسعه و نشر و ترویج این میراث فرهنگی، مؤسسه‌ی به نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرهنگ و هنر دولت شاهنشاهی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان به مدت نامحدودی در کشور پاکستان تأسیس می‌شود.“

برای رسیدن به این هدف، یکی از گامها مطالعه زندگی پشاهان بزرگ است که فرهنگ اسلامی را با زبان فارسی گسترشی بیکران و فروغی جاویدان دادند. گام دیگر تحقیق بر گفته‌ها و نوشته‌های اینان است و نیز گامی دیگر تصحیح و طبع متون کهن است. این سه گام در یک زمان برداشته شده است و محقق نوخاسته بانو دکتر شمیم محمود زیدی شرح احوال و آثار راد مرد طمان و تصحیح ملفوظات آن بزرگوار را به صورت کتابی در آورده است. امیدواریم که این پیشکش ناچیز روشنگر گوشه‌ی از جهان پهناور و غنی فرهنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرهنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی کبر حعفری

راولپنڈی (پاکستان) ۱۰ آذر ماه ۱۳۵۱ هجری شمسی



احوال و آثار

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی<sup>رح</sup>

و

خلاصۃ العارفین

به تصحیح و تحشہ و کوشش

دکتر شمیم محمود زیدی



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

راولپندی - پاکستان

۱۳۹۴ ہجری قمری

۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۹۷۴ میلادی



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ۲

گنجینه تصوف و عرفان

شماره ۱



## مختصات این کتاب

نام کتاب	: احوال و آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و خلاصۃ العارفین .
مؤلف	: دکتر شمیم محمود زیدی .
سخن مدیر	: دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۵۱ .
چاپ متن	: میرزا محمد صادق ، ریپن پریس (چاپخانہ ریپن) ، بل رود ، لاہور ، تلفن : ۵۲۴۵۱ .
چاپ آغاز و انجام و تصاویر	: غلام علی پبلشرز ، ۱۰ ہسپتال رود ، لاہور ، تلفن : ۵۸۷۵۷
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
تعداد	: ۱۰۰۰ مجلد .
قطع	: ۲۴ × ۱۷ سانتیمتر .
کاغذ	: ۷۰ گرمی سفید ، ساخت پیکچرز لیمیتد ، لاہور (پاکستان) .
ماشین نویس	: عبدالرشید بن عبداللطیف کارمند مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .
خوشنویس	: مولانا سید انور حسین نفیس رقم ، لاہور
مدت چاپ	: ۱۰ ماہ (از اسفند ماہ ۱۳۵۲ تا آذر ماہ ۱۳۵۳ خورشیدی) .
صحافی و تجلید	: غلام علی پبلشرز ، ۱۰ ہسپتال رود ، لاہور ، تلفن : ۵۸۷۵۷
تاریخ چاپ و نشر	: ۱۳۵۳ ہجری خورشیدی (۱۳۹۴ ہجری قمری ، ۱۹۷۴ میلادی) .
محل انتشار	: کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
بہا	: ۳۲ روپیہ پاکستان .

حق چاپ برای مؤلف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است





به نام خدای بخشاینده مهربان

## پیش گفتار :

شرح حال مربوط به هر کسی که باشد بجای خود جالب و دل انگیز است. بویژه اینکه احوال مربوط به بزرگانی باشد که مظهر مهر و محبت و نمونه کامل تسلیم و رضا هستند و همچون افرادی در هر زمان و در هر گوشه جهان از جنبه های روحانی و علمی و صفات عالی مردانگی مثل شجاعت و جوانمردی و مروت و سخا و صفا و تقوی و گذشت و دیگر خصایص بارز انسانی برخوردار بوده اند و مرتباً در کار تبلیغ و ترویج دین اسلام مشغول بوده اند. شبه قاره پاکستان و هند در ترویج و شیوع دین اسلام سهمی بسزا دارد و بزرگانی مثل معین الدین چشتی ، ابوالحسن هجویری ، قطب الدین بختیار کاکلی ، بهاء الدین زکریا ملتانی و جلال الدین تبریزی از این دیار می باشند که در نقاط مختلف شبه قاره به کار تبلیغ خود مشغول بوده اند.

هنگامیکه سلاطین دهلی جهت تسخیر و توسعه ممالک از جایی به جایی دیگر مشغول به لشکرکشی بودند ، این بوریان نشینان خانقاه و سلاطین روحانی مشغول تسخیر قالب های مردم و توسعه دین اسلام بودند و بتدریج در شبه قاره دو نوع حکومت بوجود آمد : یکی فرمانروایان صاحب شمشیر و دیگری فرمانروایان دینی. زندگانی این روحانیون در فقر و فاقه و خرقه پوشیدن و در انزوا زیستن می گذشت و پادشاهان وقت بر در آنها در پیوزگی می کردند و می توان گفت این حکومت دومین بود که عظمت حقیقی و ابدی و شکوه و جلال لازوال را در شبه قاره بنیاد نهاد. باید شرح حال و تعلیمات آنها جزء مهمی از تاریخ هند در عهد اسلام بشمار آید.

بنا بر این بنده نیز با کسب اجازه از حضور استادان ارجمند دانشگاه تهران بنویشتن همچون کتابیکه مشتمل بر احوال و آثار بهاء الدین زکریا ملتانی مبروردی میباشد ،



پرداختم و ضمناً تصحیح «خلاصۃ العارفین» را بر عہدہ گرفتم و باوجود مشکلات و دشواری های گوناگون مدت دو سال در جستجوی و تگاپوی احوال زندگی این عارف کامل و آثار گرانمایہ او بہ مطالعہ گذرانیدہ ام. آنانکہ در این راہ پیش رفتہ اند بخوبی می دانند کہ از تاریخ حیات و شرح احوال بیشتر شعرا و نویسندگان و دانشمندان و عارفان گاہی جزنامی در متون کتب و خلال اوراق تاریخ چیز دیگری بدست نمی آید و عمدہ مدارک و اسناد تاریخی معتبر تنها بذکر چند سطر قناعت شدہ است کہ بعضی ہا پر از اغلاط و خلف از سلف خود بدون کہترین توجہ بہ صحت و سقم مطالب و تاریخ عیناً نقل کردہ و بہ ہیچوجہ سررشتہ تازہ بدست محقق ندادہ است و بنا بر این برای محققین احیای آثار ناشناختہ کاری مشکل و بغرنج می گردد.

در شبہ قارہ پاکستان و ہند چہار سلسلہ معروفیت و شہرت چشمگیری دارند و عبارتند از سلسلہ قادریہ کہ منسوب بہ حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی است، و سلسلہ نقشبندیہ کہ منسوب بہ شیخ بہاء الدین نقشبند است، و سلسلہ چشتیہ کہ منسوب بہ خواجہ معین الدین چشتی است و سلسلہ سہروردیہ کہ مؤسس اعلائی آن شیخ المشایخ شہاب الدین سہروردی صاحب «عوارف المعارف» و مؤسس آن در شبہ قارہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی است، ہر کہ بہ تاریخ اجتماعی مسلمانان شبہ قارہ پاکستان و ہند وارد باشد می داند کہ آنچه تاریک ترین گوشہ های شبہ قارہ را با نور اسلام و ایمان منور کردہ و پردہ های ظلمت را زدودہ مساعی و کوشش های بیروان سلسلہ سہروردیہ بودہ اند. در قرن ہفتم ہجری و اوایل قرن سیزدہم میلادی شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی از شیخ شہاب الدین سہروردی خرقہ خلافت گرفتہ بہ شبہ قارہ آمد و بنا بہ دستور مرشد خود ملتان را برای کارہای تبلیغی خود برگزید، در مدت خیلی کم مردم ناحیہ پاکستان فعلی بہ کوشش های شیخ حلقہ بگوش اسلام شدند و امروزہ ہم در زوایای سند و پنجاب و گجرات و بنگال و کشمیر و مقابر آن ستارگان کہ از خورشید شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی منور شدہ اند بہ ترویج دین اسلام کوشیدہ اند و مرجع خاص و عام ہستند.

شخصی کہ در این کتاب مورد بررسی قرار گرفت، شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی از سر آمدان مکتب روحانی اسلام است، او مرشد شیخ فخر الدین عراقی شاعر شہیر قرن ہفتم و امیر حسینی عارف نہری ہروی است. نگارندہ از هنگامیکہ مصمم بانجام چنین کاری شد تا امروز ہموارہ تفحص و تحقیقی جدی را وجہہ ہمت قرار داد و این امر را با شوق



تمام تعقیب کرد و در انجام این کار از انواع وسایل و تدابیر لازم استفاده نمود تا این که رساله حاضر شکل یافت و به جهت این امر و ادای وظیفه بسیاری کتب موجود اعم از خطی و چاپی چه در ایران و چه در خارج از ایران مطالعه و بررسی و در پرتو همین تفحصات بود که توانست به آرزوی دیرینه خود جامه عمل پوشانیده رساله حاضر را عرضه بدارد.

هر چند در این مقدمه قصد و مجال آن نیست که سخن به تفصیل رود و بحث به درازا کشیده شود، ولی در عین حال ناگزیر از عنوان بعضی مطالب میباشد تا رساله حاضر را از هر حیث معرفی نماید. از اینرو سخن خود را به چند عنوان خلاصه می‌کنیم: رساله حاضر شامل پنج باب و یک مقدمه است. در مقدمه دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی و مذهبی ملتان که جای تولد و مرکز تبلیغ و ارشاد شیخ بهاء الدین زکریا بوده سخن رفته است و ضمناً مسلک شیخ را که مسلک سهروردیه بوده مورد بررسی قرار داده است.

باب اول شامل دو فصل است: فصل اول دربارهٔ احوال زندگی شیخ و فصل دوم شامل شرح حال اعقاب و احفاد شیخ می‌باشد.

باب دوم هم شامل دو فصل است: در فصل اول دربارهٔ مرشد روحانی شیخ شهاب الدین سهروردی و از خدمت عرفانی و ادبی او سخن رفته است و فصل دوم شرح حال مریدان شیخ را شامل میشود.

باب سوم به بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش اختصاص داده شده و باز به دو فصل منقسم می‌شود و در فصل اول از امرای معاصر شیخ و در فصل دوم دربارهٔ مشایخ معاصر شیخ بحث رفته است.

باب چهارم شامل بحثی راجع به ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ می‌باشد و در این باب متن کتابی را نقل کرده‌ام که خوشبختانه به نسخه منفرد او دسترسی پیدا کردم. این کتاب تحت عنوان «رساله بهاء الدین زکریا» بیان شده است.

باب پنجم که بخش دوم این رساله می‌باشد دربارهٔ تصحیح و تفسیر «خلاصه العارفين» میباشد، این باب به سه فصل منقسم شده: فصل اول آن دارای مقدمه‌یی است که در آن از ارزیابی و نقد مطالب کتاب سخن رفته است، فصل دوم متن تصحیح شده



خلاصه العارفین را شامل می شود که نگارنده با مقایسه و تطبیق هفت نسخه‌ی که بدست آورده‌ام تصحیح نموده‌ام. نگارنده در کار تصحیح کمال دقت را ملحوظ داشته است و نسخه اصلی را با نسخ دیگر مقایسه نموده لغت صحیح را انتخاب نموده‌ام و از طرف خود هیچ کلمه‌ی به آن اضافه ننموده و هیچ تصرفی در این مورد روا نداشته‌ام جایی که کلمه‌ی از متن افتاده در پرانتز ضبط کرده‌ام. فصل سوم این باب شامل تعلیقات مختصر بر پاره‌ی از مطالب کتاب است. برای آیات و احادیث و اسهای اشخاص و اماکن و نوادر لغات و کلمات مشایخ و امثال و اشعار هر یک فهرستی جداگانه ترتیب دادم تا کار خواننده را آسانتر کند. در خاتمه برای حسن ختام خود را موظف می دانم که از استادان گرانمایه دانشگاه تهران جناب آقای دکتر حسن مینوچهر و جناب آقای دکتر ماهیار نوایی و جناب آقای دکتر سید ضیاء الدین سجادی و جناب آقای دکتر شاه حسینی که با وجود گرفتاریهای گوناگون از راهنمایی و معاونت گرانمایه خود نسبت به من دریغ نکردند صمیمانه سپاسگزاری می نمایم ضمناً از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که در چاپ این کتاب لطف و مهربانی نسبت به بنده مبذول داشته اند بی نهایت سپاسگزارم.

شمیم محمود زیدی

کراچی (پاکستان)

۱ آذر ۱۳۵۳ هجری شمسی

۱۵ شوال ۱۳۵۳ هجری قمری

۲۲ نوامبر ۱۹۷۴ میلادی



مختصری راجع بہ ملتان

و

بررسی فرقهٔ سہروردیہ

گرچہ بیماری ای نسیم سحر	خبر من بہ مولتان برسان
ورچہ در خورد نیست خدمت من	بہ بزرگان خردہ دان برسان
بزبانی کہ بیدلان گویند	سخن من بدان زبان برسان
خبر از حال من بدان دیدہ	صبح گاہی بگلستان برسان
بجناب بزرگ قدوہ دین	بندگی های بیکران برسان



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«ملتان ما به جنت اعلى برابر است  
آهسته پابنه که ملک سجده می کند»

### وضع جغرافیائی و تاریخی ملتان :

ملتان شهری قدیمی است و در پاکستان غربی در استان پنجاب واقع شده است. این شهر بر تپه بلندی قرار گرفته و گرد آن یک حصار محکم قرار دارد و برای داخل شدن به این شهر چهار دروازه بزرگ وجود دارد. در شرق آن به «دولت دروازه» و در جنوب شرقی به «دهلی دروازه» و در جنوبی به «حرم دروازه» و «باک دروازه» و در شمالی به «لاهوری دروازه» معروف است.

ملتان از زمان قدیم با شهرت و محبوبیت زیادی برخوردار بوده است و مسقط الرأس بسیاری از پادشاهان هند از قبیل محمد تغلق، بنیانگذار سلسله تغلق در هند و بهلول لودهی و نخستین پادشاه خاندان درانی احمد شاه ابدالی بوده. ولی برخلاف این همه ملتان بیشتر شهرت و محبوبیت خود را مدیون وجود بزرگان دین و سالکان راه حق و یقین مثل شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی متوفی ۵۶۶ هـ و شمش الدین سبزواری معروف به شمس تبریزی متوفی ۱۲۷۶ و شیخ صدر الدین عارف و شیخ رکن الدین عالم است.

---

۱- تاریخ ضلع ملتان، موقع ملتان، سر زمین ملتان.  
Gazetteer of the Multan District.



از این شهر معروف در مآخذ یونانی و عربی و ہندی ذکر رفتہ است۔ کشف وجہ تسمیہ «ملتان» کار مشکلی است۔ سیاح معروف چینی، ہیون سانگ کہ در ۶۴۱ م از راہ سند بہ ملتان آمد در سفر نامہ خود از این شهر بہ اسم «ملتی استہان پورہ» ذکر میکند۔

آنطور کہ از مآخذ یونانی برسی آید گمان غالب براینست کہ این ہان شہری می باشد کہ اسکندر کبیر ہم در ۳۲۵ قبل از مسیح از آنجا گذشتہ است در آن مآخذ ضبط شدہ کہ اسکندر در این ناحیہ با قوم «ملی» یا «ملوٹی» مصاف داد، از اینرو بعید نیست کہ اسم قدیمی ملتان ہان «ملی استہان» بودہ باشد۔

البیرونی، مورخ معروف قرن یازدہم با استفادہ از کتاب یک مصنف کشمیری نوشتہ کہ اسم این شہر «ملتانہ» بود۔

شہر ملتان Multan از مشرق بہ ساہیوال Sahiwal از شمال بہ جہنگ Jhang، از مغرب بہ مظفرگر Muzaffar Garh و از جنوب بہ بہاولپور Bahawal Pur محدود می شود۔ این شہر بطور طبیعی بہ سہ قسمت بزرگ منقسم شدہ است۔ نواحی نزدیک رودخانہ را «پتہار» و بہ نواحی بایر «درادہ» و نواحی میان آن دورا «اتار» می گویند۔

ملتان دارای سہ رودخانہ بزرگ و مہم است۔ رود خانہ ستلج Sutlaj آنرا از بہاولپور جدا می کند۔ رود خانہ چناب Chenab در مشرق آن وجود دارد و سومی رود خانہ راوی Ravi است کہ اغلب بطور طبیعی مسیر عوض می کردہ است۔

ہوای شہر ملتان چندان بد نیست در حالیکہ گرما و گرد و غبار آنجا شہرت جہان پیدا کردہ تا آنجا کہ شاعری بذلہ گوگفتہ:

چہار چیز است تحفہ ملتان گرد و گرما گدا و گورستان

وضع سیامی ملتان:

ملتان دارای تاریخ بسیار قدیم و دامنہ داری است۔ آنطور کہ معلوم می شود اسکندر کبیر در ۲۶-۳۲۵ ازین ناحیہ گذشتہ و ملتان را تسخیر نمودہ یک سردار یونانی باسم فیلقوس را در ناحیہ ای کہ رودخانہ چناب رود خانہ سند Sind متصل می شود

۱- تاریخ ہند و پاکستان، طبقات ناصری۔



بسمت حاکم منصوب کرد.

در مآخذ عربی هم از ملتان بعنوان پایتخت ایالت سند ذکر رفته است. عربها در قرن هشتم و نهم ملتان را سه دفعه مورد حمله قرار دادند و از ۸۷۹ تا ۹۸۰ م یعنی تا صد سال این شهر زیر سلطه عربها ماند.

در ۶۳۱ میلادی برهمنی به اسم چهچه Chajh بر ملتان حکومت می کرد بعد از مرگ او برادرش در ۶۷۱ م بر تخت نشست و بعد از او پسرش راجه داهر بر تخت سلطنت جلوس کرد. محمد بن قاسم در ۷۱۳ م باهمین راجه در کناره رود خانه بیاس Bias مصاف داد و اقتدار خانواده چهچه را با شکست دادن داهر از بین برد و آنوقت همه کارهای سلطنتی را طبق میل خود رو براه کرد. محمد بن قاسم درین ناحیه یک مسجد جمعه بزرگ و باشکوه بنا نمود و عکرمه بن ریحان شامی را به سمت حاکم ملتان منصوب کرد.

المنصور ۷۵۴-۷۷۵ هـ دومین خلیفه عباسی هشام را برای فتح ملتان به سند فرستاد و او هم ملتان را تسخیر کرد.

در قرن نهم وقتی خلافت بغداد رو بزوال نهاد در ۸۷۱ هـ دو نفر از سرداران عرب ایالت ملتان و منصوره را بصورت حکومتهای مستقلی در آوردند و به فرمانروائی خلفای عباسی در این ناحیه خاتمه دادند.

وقتی در عراق و مصر برای سرکوبی قرمطیان نهضتی بوجود آمد آنها از راه سند به هند آمده بر ملتان مسلط شدند. بدینگونه ملتان بعد از عربها به دست قرمطیان افتاد.

در زمان پادشاهان سامانی افغانی ها بین کابل و ملتان یک حد فاصل وجود آورده بودند و همیشه از این راه به سند حمله ور می شدند. وقتی الیتگین در غزنی بر تخت نشست سردار اوسبکتگین چند دفعه ملتان را مورد حمله قرار داد.

پسر سبکتگین، محمود غزنوی در ۱۰۱۱ هـ ملتان را تسخیر کرد ولی نتوانست قرمطیان را بکلی از بین ببرد. بعد از انقراض سلطنت غزنوی مؤسس خاندان غوری، معزالدین محمد بن سام غوری در ۱۰۷۵ م به هند حمله ور شد و ملتان را تسخیر نموده قرمطیان را بکلی از پا در آورد و برای جلوگیری از شورش مجدد آنها فرمانروای سختگیری را بر ملتان گذاشت.

در ۱۲۰۵ م محمد غوری از علاء الدین محمد خوارزمشاه شکست خورد و یاغیان



حاکم ملتان را شکست داده تا لاهور رسیدند و وسایل ارتباطی بین غزنی را قطع نموده از پر داختن مالیات خودداری ورزیدند.

محمد غوری، ناصرالدین قباچہ را بہ فرمانروائی ملتان منصوب کرد، در زمان قطب الدین ایبک او قلمرو خود را تا لاهور وسعت داد. بعد از مرگ ایبک قباچہ اعلام کرد کہ او مستقلاً حاکم ملتان است و در نتیجہ آن از بجا آوردن احکام و دستورات شمس الدین التتمش سلطان دہلی سرپیچی کرد. التتمش برای سرکوبی او یکی از سرداران خود را کہ ناصرالدین ایتم نام داشت از لاهور بہ ملتان فرستاد. ناصر الدین ایتم ملتان را محاصره نمود و عرصہ را بر قباچہ تنگ کرد. ناچار قباچہ از ملتان بہ بہر Bukkur رفت و آنجا با افواج التتمش مواجه شد ولی شکست خورد و پا بفرار گذاشت. قباچہ سی خواست بوسیله قایق از رودخانہ سند عبور بکند کہ قایق او غرق شد.

بعد از التتمش غیاث الدین بلبن پسر ارشد خود محمد خان معروف بہ خان شہید را بہ فرمانروائی ملتان منصوب کرد. در زمان او ملتان گہوارہ علم و ادب شدہ بود.

در زمان محمد بن تغلق در ۳۲۸، کشلو خان حاکم ایالت سند علیہ او قیام کرد. محمد از دولت آباد Daulat Abad برای دفع این فتنہ راہ افتاد و کشلو خان در نواحی شرقی ملتان در میدان ابوہر Abuhur با او مقابل شد ولی کشتہ شد. محمد بن تغلق ملتان را تسخیر نمود و برای یاغیان و هواخواهان کشلو خان مجازات سختی تدارک دید. بازار کشت و کشتار گرم بود ولی بوسیله شفاعت رکن الدین عالم آتش خشم او فرونشست.

### وضع اجتماعی و ادبی و فرهنگی ملتان:

فاتحین عرب کہ بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند حملہ ور شدہ بودند نتوانستند اسلام را بالا تر از وادی سند بپرند. اگرچہ ریشہ ابن دین تازہ در قلب مردم این ناحیہ جا گرفته بود و اسلام بر بت پرستی غلبہ یافته بود ولی از زمان غزنویان بہ بعد اسلام بوسیله عارفان و صوفیان و بزرگان دین بہ نقاط دور ذہند رسید.

در قرون متہادی ملتان انقلابات و تحول زیادی را تحمل کردہ بود. بساط غزنوی برچیدہ شد و قرمطیان سفرہ خود را پس کردند، محمد غوری آنہارا از بین برد. و بالاخرہ سلطہ سلاطین مملوک دہلی ملتان را یکی بعد از دیگری تسخیر نمودند. در زمان ناصرالدین

۱- پاکستان میں فارسی ادب، ص ۱۹۳. تذکرہ لیبای ہند، ص ۱۳۶. اولیای ملتان، مقدمہ.



قباچه بین او و التتمش سلطان دهلی جنگ خونینی رخ داد و خلاصه همیشه بین حکام دهلی و حکام ملتان اختلافاتی بروز می‌کرد. در نتیجه این جنگ و جدال و کشت و کشتارهای بیشمار مردم این ناحیه بکلی روحیه شان را باخته بودند.

در همین زمان بود که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مانند یک فرشته آسمانی به داد آنها رسید و دردهای آنها را بادوای روحانی درمان کرد و مردمانی را که از دست این همه تباهی و فساد و ویرانی و خرابی به ستوه آمده بودند به مذهب فراخواند. او بموقع کار تبلیغ و اشاعه دین را شروع کرد تا کشتزار سوخته امید شان از نو به شادابی گرایید. شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در عوام نفوذ زیادی داشت و حتی پادشاهان هم به او ارادت داشتند و نسبت به او احترام زیادی قایل می‌شدند و ماسی بینیم که درین قرن ملتان بصورت مرکز اسلامی و روحانی مسلمانان شبه قاره در آمده بود.

در زمان قطب الدین ایبک و سلطان شمس الدین التتمش ملتان مآسن اهل علم و فضل شده بود. حاکم ملتان ناصر الدین قباچه علم دوست بود و علما و فضلا را تشویق می‌کرد. نتیجتاً در زمان او ادبیات و علوم رونق یافت کار تصنیف و تألیف بالا گرفت.

در این زمان علی کوفی «چیچ نامه» را به زبان فارسی برگرداند. عوفی هم «لباب الالباب» را در سند در سال ۶۱۸ م نوشت و به اسم وزیر قباچه، عین الملک کرد. قباچه برای تألیف «جوامع الحکایات» هم دستور داده بود ولی قبل از اینکه آن تألیف به پایان برسد مرد.

از شعرای معروف این زمان فضل بنخارائی و ضیاء الدین سنجری و شمس الدین محمد بلخی و فضل ملتان را میتوان نام برد. و گمان غالب بر این است که در وقت عراقی در ملتان هم سبب رونق محافل شعری و ادبی شد.

از لحاظ فن معماری هم ملتان دارای آثار و بناهای بی نظیری است. محمد بن قاسم در ۷۱۲ م در اینجا مسجدی بنا کرد. همینطور ساختمانهای دیگر از قبیل مقبره شمس الدین سبزواری و مقبره شاه یوسف گردیز جالب هستند. مقبره مؤسس فرقه سهروردیه در هند شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی که بوسیله خود ساخته شده بود و مقبره نوه اش رکن الدین عالم که غیاث الدین تغلق به او اهدا کرد نیز از ساختمانهای متبرکه و مرجع عوام و خاص است. فرقه سهروردیه بوسیله شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در هند رواج پیدا کرد.



### فرقہ سہروردیہ

در قرن ہفتم و ہشتم ہجری دو مکتب بزرگ در تصوف اسلامی ایرانی بوجود آمد ، اول مکتب مولوی کہ سراسر وجد و سماع و قول و ترانہ بود و دوم مکتب «سہروردی» کہ سراسر زہد و عبادت و مجاہدہ و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض بود . ہمین دو قرن است کہ دوران پیشرفت تصوف بشار میرود و در این دو قرن تصوف اسلامی ایرانی در ایران و ہند و ترکستان پیشرفتہای شایانی حاصل نمود .<sup>۱</sup>

در شبہ قارہ پاکستان و ہند خانوادہ مشایخ بسیار ہستند ولی خانوادہ ہائیکہ نسبت بہ فرقہ های دیگر از شہرت زیادی برخوردار شدند دو طبقہ اند یکی «خانندان چشت اجمیر» کہ بہ خواجہ های چشت می پیوندد و دوم «خانندان سہروردیہ ملتان» .

دربارہ مؤسس مکتب سہروردی اختلاف رأی ہست ، بقولی مؤسس این مکتب شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سہروردی متوفی ۵۶۳ ہجری است و بقول بعضی شیخ الشیوخ شہاب الدین ابوحنفص عمر سہروردی ۵۳۶-۵۶۳ است . ولی باحتمال قوی مؤسس حقیقی این سلسلہ ابونجیب بودہ ولی این سلسلہ بہ سعی و کوشش خلفا و مریدان شہاب الدین سہروردی رواج و انتشار یافت<sup>۲</sup> او در قرن ششم این سلسلہ را در بغداد بنیاد نہاد و شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ۵۶۶-۵۶۶ بہ عنوان خلیفہ او این سلسلہ را در پاکستان و ہند رواج داد . ہمین طور در بنگال اشاعت اسلام بوسیلہ فرقہ سہروردیہ صورت گرفت و شیخ جلال الدین تبریزی بود کہ علم سطوت اسلام را در پاکستان شرقی بر افراشت<sup>۳</sup> .

سلسلہ سہروردیہ مثل چشتیہ قدیمی است و شاید از نظر امور تبلیغاتی بر سلسلہ چشتیہ برتری ہم دارد ولی چون اہل قلم بین آنها کم بود تا حدی خدمات مذہبی آنها در پاکستان غربی و شرقی ثبت نشدہ است ولی بہ ہیچوجہ نمی شود ارزش کارہای آنها را انکار کرد<sup>۴</sup> .

۱- صفحات الانس ، ص ۳۶ .

۲- آب کوثر ، ص ۲۹۳ .

تاریخ فرشتہ ، ص ۳۷۷ .

۴- آب کوثر ، ص ۲۹۲-۲۹۳ .



**وجه تسمیه :**

فرقه مهروردیه در اصل نسبت اسم است به اسم مکان ، نه به اسم شخص و بقول مصنف ریحانه الادب «مهرورد» بضم اول و فتح ثالث و رابع شهری است از بلاد جبال نزدیکی زنگان ، و بنوشته روضات به فتح اول نیز جایز است ، ولی ابن خلدکان فقط فتح اولش را ضبط کرده است<sup>۱</sup> . پس معلوم میشود که مهرورد هم مثل چشت اسم جائی است که میان همدان و زنجان واقع شده است .

مؤسس اعلاّی این فرقه شیخ الشیوخ شهاب الدین مهروردی و مرشد او شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب مهروردی متوفی ۵۵۶۳ و مرشد او شیخ وجیه الدین مهروردی هم اهل همین ناحیه بوده اند و برای همین است که سلسله ایشان با اسم سلسله مهروردیه معروف شد<sup>۲</sup> .

**شجره طریقت :**

مثل سلسله چشتیه ، این سلسله هم بوسیله امیرالمومنین حضرت علی کریم الله وجهه به پیغمبر صلعم می پیوندد و شیخ بها الدین زکریا ملتانی متوفی ۵۶۶۶ آنطور که گفته میشود از مؤسسان این سلسله در سرزمین شبه قاره پاکستان و هند بوده است . شجره طریقت او آنطور که در کتب معتبر آورده شده است بدین قرار است<sup>۳</sup> (رک : ص ۱۰) :

**خصوصیات سلسله مهروردیه :**

تعلیمات مهروردیه در درجه اعلی تصوف بوده و بادقیق ترین جنبه های مسلک صوفیانه رابطه داشته است<sup>۴</sup> .

در این مکتب علوم عرفانی با شریعت و زهد آمیخته شده است و تصوف در این مکتب عبارت است از عبادت و زهد و مجاهدت و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض<sup>۵</sup> .

بنا بنوشته میکیگن بین مهروردیه هشدار دم و ورد کلمه «الله هو» رواج دارد . آنها به

۱- ریحانه الادب ج ۲ ، ص ۲۴۳  
 ۲- بزم صوفیا ، ص ۱۹  
 A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, Part I, p. 544.

۳- بزم صوفیا ، ص ۹۱ و ۱۰۰ .

۴- سیرالاولیاء ، ص ۱۴۱ .

۵- نفحات الانس ، ص ۱۳۵ .



حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

↓  
حضرت علی کرم اللہ وجہہ

↓  
حضرت امام حسن (۱) بعضی ہا حسن بصری نوشتہ اند

↓  
حضرت خواجہ حبیب عجمی

↓  
خواجہ داود طائی

↓  
خواجہ معروف کرخی

↓  
خواجہ سری سقطی

↓  
خواجہ جنید بغدادی

↓  
شیخ ممشاد علو دینوری

↓  
شیخ اسود احمد دینوری

↓  
شیخ ابو عبد اللہ

↓  
شیخ وجیہ الدین سہروردی

↓  
شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی

↓  
شیخ شہاب الدین سہروردی

↓  
شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی

↓  
حضرت سخنی سرور

↓  
شیخ رکن الدین ابو الفا  
شہباز قلندر

↓  
جلال الدین بخاری

↓  
امیر حسینی

↓  
فخرالدین عراقی

↓  
شیخ حسن افغان



ذکر جلی و خفی هر دو اعتقاد دارند. نسبت به سماع بی اعتنا هستند و برای تلاوت قرآن اهمیت زیادی قایل میباشند<sup>۱</sup>.

خصوصیت بارز دیگر آنها این است که عموماً لباسی را می پوشند که از تکه های پارچه رنگا رنگ درست شده باشد، زیرا عقیده دارند این لباس این احساس را در آنها زنده نگاه میدارد که انسان همیشه لخت است و خدا در هر حال او را می بیند. مقصود دیگر از این لباس اینست که خدا برای خدمت مردم مخلوق رنگا رنگ به دنیا فرستاده است<sup>۲</sup>.

پیروان مسلک سهروردیه آدم های رک و صریح بوده اند و هرگز تظاهر نمی کردند مثلاً یک دفعه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از رفتار جمعی از جوالق پوشان ناراحت شد و در خانقاه را بروی آنها بست. این دلیل می شود که آنها هرچه حس می کردند به روی می آوردند<sup>۳</sup>.

#### طریق بیعت :

بین سهروردیه معمول است که هنگام بیعت مرشد یعنی راهنمای روحانی به مرید دستور میدهد که او از گناهان کوچک و بزرگی که مرتکب شده است اظهار ندامت بکند. بعد از آن به مرید دستور داده می شود که پنج کلمه را بصورت ورد بازگوید. پیوسته نماز بخواند و روزه بگیرد. در اصطلاح این عمل را مرید شدن می گویند. وقتی مرید موفق شد که طبق دستور مرشد عمل کند او را در زمره سلسله سهروردیه در می آورند و هنگام بیعت سر مرید را می تراشند او از گناهان خود توبه می کند و سعی می کند که بیعت برای مرید آغاز زندگانی نوین چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ اخلاقی باشد<sup>۴</sup>.

#### تفاوت بین چشتیه و سهروردیه :

فرقه چشتیه و سهروردیه که از لحاظ زمان مقارن هم دیگر هستند و در ترویج دین اسلام در شبه قاره پاکستان و هند زیاد نموده اند در پاره ای موارد باهم

۱- Census Report for the Panjab, p. 193

۲- Glossary, Vol. III, p. 544

۳- فواید الفواد، ص ۱۴۵ Indian Muslims, p. 147.

۴- Glossary p. 544

۵- آب کوثر، ص ۲۹۲.



اختلاف دارند. مثلاً :

سہروردیہ با آن ہمہ تعصب معتقد بودند کہ اگر با ارباب اقتدار رابطہ داشتہ باشند می توانند کار را بطور احسن انجام بدهند و ہم می توانند از این راہ بہ مردم کمک کردہ باشند و برای ہمین منظور برخلاف چشتیہ آنان با حکمرانان وقت رابطہ نزدیکی استوار ساختند. ولی نفوذ خود را ہمیشہ برای استفادہ رساندن بہ خلق خدا بکار بردند.

برخلاف پیروان مسلک چشتیہ سہروردیہ مردمان پولدار و متمول بودند، در حالیکہ صوفیان چشت امثال قطب الدین بختیار کاکی متوفی ۵۶۳۳ و بابا فریدالدین گنج شکر متوفی ۵۶۶۴ وغیرہ گاہی برای سیر کردن شکم وسایل کافی در دسترس نداشتند و علاقہ ای چندان بہ پول و مال و منال نشان نمی دادند. واقعہای را نقل می کنند کہ باری شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ۵۶۶۶ در جمعی از دوستانش نشسته بود کہ شیخ حمید الدین ۵۶۴۱/۱۲۴۶ م پرسید کہ علت این چیست کہ جائی کہ گنجینہ باشد مار حتماً آنجا می نشیند چنانکہ معروف است گنج با مار باشد و گل با خار. در حالیکہ بین مار و گنج نہ نسبت صوری وجود دارد ونہ نسبت معنوی. او جواب داد بلا شک بین مار و گنج نسبت صوری وجود ندارد ولی نسبت معنوی هست چون مار بعلت نیش و سم خویش باعث ہلاکت میشود و گنج ہم مردم را در ورطہ ہلاکت می افکند. شیخ حمید الدین خوشحال شدہ گفت کہ یعنی گنجینہ ہم حکم مار را دارد و کسی کہ مال و معال اندوختہ باشد بجز اینکہ مار را دارد تربیت می کند. این طنز شیخ حمید الدین مستقیم بہ ذات شیخ بہاء الدین زکریا بود چون او مرد متمولی بود و درویشانی کہ عادت داشتند فقیری و ناداری را پیشہ کنند این تمول شیخ بظہر آنها خیلی عجیب می آمد. شیخ فہمیدہ بود کہ منظور حمید الدین از این حرفہا چہ هست، برای ہمین جواب داد: مال اگرچہ مار است اما کسی کہ بفسون مار دانستہ باشد مار او را زیان نمی رساند. حمید الدین فوری پرسید آخر تربیت کردن این حیوانہای پلید و زہر دار چہ حاجت دارد کہ انسان احتیاج بہ افسون آنها داشته باشد. چون مرشد شیخ بہاء الدین زکریا ہم مرد متمولی بودہ این حرفہا توهین بہ ذات او ہم مار میرفت. بظہر این شیخ فوری مراقبہ کرد. روح مرشد جواب داد: «ای بہاء الدین بد حمید الدین بگو کہ در حقیقت ما دارای آن ہمہ زیبائی و کمالیت نیست کہ احتمال ہم زخم داشته باشد ولی درویشی



صاحب آن همه کمالیت و صلاحیت است که اگر دارای یک نقطهٔ سیاه ضد چشم زخم نباشد موجب ناراحتی می شود.<sup>۱</sup>

صوفیان چشت بیشتر ترجیح دادند برای عبادت و ریاضت گوشه‌ای گیر بیاورند که از اجتماع و مزاحمت مردم مصون باشند. بر عکس آنها صوفیان سهروردیه علاقهٔ زیادی به سفر و زندگی اجتماعی داشتند.<sup>۲</sup>

سماع بین صوفیان چشت جزئی از عبادت آنها بشمار میرفت، در حالیکه سهروردیه حتی الامکان از سماع پرهیز می کردند و جز چند موارد آنها سماع را مطابق شریعت دین اسلام نمی دانستند.<sup>۳</sup>

رنگ صوفیان چشت جالی است و رنگ سهروردیه جلالی و در نتیجه اگرچه مردمان نازک مزاج و حساس تحت تأثیر سهروردیه قرار نگرفتند ولی در شبهه قارهٔ پاکستان و هند مردمان زیادی به آنها متایل شدند.<sup>۴</sup>

### سهروردیه در پاکستان و هند:

تاریخ فرقهٔ سهروردیه در شبهه قارهٔ پاکستان و هند بارسیدن مریدان شیخ شهاب‌الدین از بغداد به شبهه قاره شروع میشود. اولین کسی که به این شبهه قاره قدم گذاشته سخی سرور متوفی ۵۷۷ و نوح بکه‌ری بوده ولی چون پیروان و مریدان زیادی نداشتند این سلسله رونق پیدا نکرد تا اینکه شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال‌الدین تبریزی به شبهه قاره آمدند و بوسیلهٔ اینها بود که این سلسله رواج پیدا کرد.<sup>۵</sup>

مرکز سهروردیه در شبهه قارهٔ پاکستان و هند ملتان بود و کم کم این سلسله به سند و اچ Uch نفوذ پیدا کرد. در بنگال شیخ جلال‌الدین تبریزی این سلسله را رواج داد و مرکز او لکه‌شوقی Lacknowti یا غور Ghur بوده است. ولی بامرور زمان بوسیلهٔ مریدان این سلسله تا کشمیر و گجرات و حتی تا افغانستان نفوذ پیدا کرد.

۱- آب کوثر، ص ۲۹۱ بحوالهٔ جوامع الحکم، ص ۲۱۰.

۲- اخبار الاخیار، ص ۶۱.

۳- آب کوثر، ص ۲۹۷.

۴- ایضا، ص ۲۵۴.

۵- تاریخ ضلع ملتان، ص ۴.

تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۷.



**سہروردیہ در ملتان :**

بنا بہ دستور مرشد ، شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی را برای تبلیغ و ارشاد و ہدایت انتخاب نمود . بعد از وفات او پسرش شیخ صدر الدین عارف متوفی ۵۶۸۶ و بعد از او پسرش ابوالفتح رکن الدین عالم ۶۴۷-۵۷۳۴ بر مسند خلافت پدری جلوہ افروز شد . در این زمان ملتان بصورت یک مرکز اسلامی در آمدہ بود . مدارس زیادی داشت و در آنجا درس قرآن و حدیث و تفسیر دادہ می شود . مقبرہ این ہر سہ بزرگ در ملتان وجود دارد<sup>۱</sup> .

**سہروردیہ در اچ (سند) :**

بعد از مرگ ابوالفتح رکن الدین عالم مرکز تبلیغ دین اسلام از ملتان بہ اچ در سند منتقل شد . چون شیخ رکن الدین صاحب فرزندى نبود خلفای او این سلسلہ را فروغ دادند<sup>۲</sup> اولین کسی کہ برای تبلیغ بہ اچ آمد سید جلال الدین منیر شاہ معروف بہ میر سرخ بخاری ۵۶۶۰/۱۲۹۱ م مرید شیخ بہاء الدین زکریا بود . او صاحب سہ پسر بود . نوحہ های او مخدوم جہانیان جہان گشت و جہال الدین اچوی متوفی ۱۳۰۰ م و راجو قتال خیلی معروف هستند . بوسیله مخدوم جہانیان جہانگشت ابن سلسلہ در ہمہ جا ترویج یافت<sup>۳</sup> .

**سہروردیہ در کشمیر :**

تقریباً نصف جمعیت کشمیر بہ مساعی مشایخ سہروردیہ بہ دین اسلام گرویدند . شیخ بزرگ آنها حمزہ کشمیری متوفی ۶۸۴ ہجری است . او مرید جلال الدین بخاری مخدوم جہانیان جہانگشت متوفی ۱۳۸۳ میلادی بود . میگویند شیخ خود بہ کشمیر رفتہ بود و مدتی آنجا بود و بعداً حمزہ کشمیری را خلیفہ خود تعیین نمود . او در ۹۸۴ میلادی فوت کرد . بعد از او سید علی ہمدانی این فرقہ را رواج داد<sup>۴</sup> .

**سہروردیہ در گجرات :**

از تذکرہ اولیای گجرات معلوم شود کہ شیخ حسام الدین ملتانی اہالی گجرات

۱- اولیای ملتان ، ۱۷ .

۲- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 49

۳- آب کوثر ، ص ۲۷۶ .

۴- آب کوثر ، ص ۲۹۷ .



را به دین اسلام راغب کرد. بعد از او شیخ جمال الدین اچی در ۷۳۷ به پتن Patan آمد ، او مرید مخدوم جهانیان جهانگشت بود در ۷۳۵ فوت شد<sup>۲</sup>.

### سهروردیه در افغانستان :

تذکره نویسان نوشته اند که یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به اسم حسن افغان فرقه سهروردیه را در افغانستان رواج داد. در مخزن افغانه به اساسی مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و مخدوم جهانیان جهانگشت برمی خوریم<sup>۳</sup>.

### انشعاب فرقه سهروردیه به گروه های مختلف

از تاریخ فرق مذاهب مختلف در هند استنباط میشود که فرقه سهروردیه با مرور زمان به گروه های مختلف منقسم شد و بعضی از آنها حتی نه تنها تعلیمات صوفیان اولی فرقه سهروردیه را پشت سر گذاشتند بلکه تاحدی احکام اسلامی را هم از خاطرشان زدودند<sup>۴</sup>.

بدین ترتیب توجه و تمایل بیشتری به پرستش اقطاب شد و همچنین به امور سماعی پیش از پیش مایل شدند و بدان پرداختند و هر چه بیشتر مطالعه شود بیشتر متوجه می شویم که بعضی از بنیانگذاران این فرقه حتی به اعتیاد مواد مخدره هم متایل شدند<sup>۵</sup>. پیروان این گونه فرقه را ملامتیه می نامند.

پس با تفحص بسیار پیروان فرقه سهروردیه را به سه قسمت میتوان تقسیم کرد<sup>۶</sup>:

- ۱- ملامتیه
- ۲- باشریعت
- ۳- بی شریعت

ملامتیه کسانی بوده اند که میشود آنها را متهم کرد. اینها جماعتی می باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم عبادات و خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند با آنکه در واقع هیچ دقیقه از صالحه اعمال فرونگذارند و تمسک به جمیع فرایض و نوافل را از لوازم شمرند و لیکن در ظاهر طوری رفتار کنند که مردم آنها را ملامت کنند که تقرب ایشان بحق

۱- پتن شهر معروفی است در گجرات کا تیاوار

۲- آب کوثر، ص ۳۰۰.

۳- ایضاً، ص ۲۶۸.

۴- Sufism its Saints and Shrines, p. 240

۵- Indian Islam, p. 125

۶- Indian Islam, p. 122



زیادت گردد ملامتیان برای ستر و پنهان کردن حال خود از مردم تظاهر بانجام کارهای خوب نکنند.

بی شریعت کسانی بوده‌اند که از قید قانون و اصول آزاد بودند. با شریعت کسانی هستند که به اصول و عقاید اسلامی عقیده داشته باشند. حالا به وضوح به یکایک این گروه‌ها می‌پردازیم.

### گروه طرفداران شریعت :

پیروان این فرقه به شریعت و آئین دین اسلام احترام می‌گذاشتند و برای بجا آوردن آن با جان و دل می‌کوشیدند. این گروه هم به گروه‌های کوچک مختلف منقسم است و شرح آنها بقرار ذیل است :

### جلالیه :

سید جلال الدین شاه میر سرخ بخاری بنیانگذار این سلسله می‌باشد. او مرید و خلیفه بهاء الدین زکریا ملتانی بوده است. اولاد او هنوز هم به سادات بخاری معروف هستند. جلال الدین را پدرنژاد صوفیان گفته‌اند. نوه اش سید جلال الدین بخاری معروف به محکوم جهانیان جهانگشت خیلی معروف است. یکی از نوه‌های او برهان الدین قطب عالم متوفی ۱۴۵۳ م در گجرات مدفون است و مقبره اش مرجع و زیارتگاه خلایق است. پسرش سید محمد شاه عالم متوفی ۱۴۷۵ م معروف تر از پدر بوده و در زمان خود نقش مهمی در زمینه قیاست و مذهب بازی کرد. او در رسول آباد مدفون است<sup>۱</sup>.

پیروان این مسلک به «جلالی فقیر» معروف هستند آنها یک نوار سیاه دور سرشان می‌بندند و یک نوع «تعویذ» در دست می‌کنند که می‌گویند شبیه مهر پیغمبر است. یک نوع شیپور هم همیشه در دست دارند و وقتی در حال سماع هستند آنها می‌نوازند<sup>۲</sup>.

این فقیرها در دکن Deccan جای مخصوص به خود دارند که آنها «پنوکنداه» Penokondah می‌گویند. ایتجا شهری است در بخش «اننت پور» Annant Pur و آنها هر سال روز اول ماه جهادی الثانی با فقرای سلاسل دیگر جشن می‌گیرند و نمایندگان

۱- فرهنگ مصطلحات عرفاء ، ص ۳۸۶ .

۲- Studies in Tassawaf, p. 156

۳- Sufism its Saints and Shrines, p. 250



خود را انتخاب می کنند که برای زیارت به مدت دو سال به مقابر صوفیان بزرگ بروند<sup>۱</sup>.

### مخدومیه :

مؤسس این سلسله میر سید جلال مخدوم جهانیان جهانگشت متوفی ۱۳۸۳ م است. او نوه سید جلال الدین شاه میر سرخ بخاری بوده، مخدوم جهانیان جهانگشت زیاد سفر کرده و از حضور مشایخ هر سلسله میتواند مرید داشته باشد. او بود که مسلک مخدومیه را بنیاد نهاد<sup>۲</sup>. این گروه هم طبق گروه طرفدار شریعت رفتار می کرد. مخدوم جهانیان جهانگشت در زمان خود شهرت و محبوبیت فوق العاده داشت و سلطان محمد تغلق او را منصب شیخ الاسلامی داد ولی او دعوتش را رد کرد و به مکه رفت<sup>۳</sup> در سند فوت شد و در اچ مدفون است.

### گروه میران شاهی :

بنیانگذار آن میران محمد شاه موج دریا بخاری از خانواده جلال الدین شاه میر سرخ بخاری بود. در آغاز در اچ اقامت داشت، بعد به لاهور نقل مکان کرد و بقیه ایام زندگیش را در آنجا گذراند. در زمان اکبر ۹۳۳-۱۰۱۴/۵-۱۵۵۶-۱۶۰۵ م زنده بود و معروفیت زیادی داشته. فتح جنگ چتور Chitore را در اثر دعاهاى این بزرگ می دانند. او در ۱۶۰۴ م فوت کرد و هر سال ۱۷ ربیع الاول رسم سالگرد وفات او را در لاهور برپا می کنند. او در بتاله Batala فوت کرد ولی جسدش را به لاهور آوردند و نزد انارکلی دفن کردند و در بتاله بر جائی که جسد او را غسل داده بودند خانقاهی بنا کرده اند. این گروه هم جزو پاسداران شریعت بودند<sup>۴</sup>.

### گروه اسماعیل شاهی :

بنیانگذار این سلسله محمد اسماعیل معروف به میان ودا Wadda یعنی «بزرگ» بود. او چهاردهمین نفر از سلسله شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی است. بعد از مرید شدن به تالپور Talpur آمد و آنجا مکتبی را بنیاد نهاد که به «اسماعیل شاهی» معروف است.

۱- Sufism its Saints and Shrines, p. 243

۲- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 49

۳- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 47

۴- Indian Islam, p. 130



او آنجا قرأت قرآن تدریس می کرد. در ۱۶۸۳ م فوت کرد. مؤسس این سلسلہ مرد متعصب و تنگ نظری بود و اجازه نداد کہ بعد از مرگ او مریدانش بر مقبرہ او گنبدی بنا کنند.

### گروه شاہی دولا :

ہشتمین نفر از سلسلہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ اسم شاہ دولا بنیانگذار این گروہ می باشد. او مرید سید نصر مست بود. ہمین کہ خلیفہ شد بر ایک Ayek (نہری است در شہر سیالکوت Sialkot) پلی بنا کرد و ساختہنہای زیادی از قبیل مسجد و مکتب ساخت. او تنہا کسی است کہ از مریدان او علاوہ بر مسلمانان ہندو ہم بودہ اند. در ۱۶۷۶ فوت شدہ و در گجرات مدفون است<sup>۲</sup>.

دربارہٗ او قصہہای عجیب و غریب نقل می کنند، یکی از کرامتہای او کہ معروف است اینست کسی کہ بچہ دار نمی شود بر مزار او رفتہ نذر می کند کہ اولین بچہٗ خود را نذر خانقاہ خواہد کرد. وقتی نذر او بر آورده میشود اولین بچہای کہ بدنیآ آمدہ است و بعنوان نذر است موجودی عجیب الخلقہ می باشد کہ شباهت عجیبی بہ موش دارد. آنہا با گوشہای دراز و با یک سر کوچک بدون مغز و فہم و شعور و محروم از نطق بدنیآ می آیند صدای شان بطوری عجیب شبیہہ صدای موش است و آنہا معروفند بہ «موشہای شاہ دولا» و کسی کہ نذر کردہ است بچہٗ اولش را بہ خانقاہ می سپارد و بچہ ہائی کہ بعداً بدنیآ می آیند ہمگی سالم ہستند<sup>۳</sup>.

### گروه بی شریعت :

عدہ ای از پیروان سہروردیہ بہ طوے بندوبار زندگی می کنند و اینہا کسانی ہستند کہ بہ مسلک قلندرانہ متایل ہستند. اینہا ہم بہ گروہہای متعددی منقسم می شوند کہ بقرار زیر است :

### لعل شہبازیہ :

گروہ لعل شہبازیہ بہ آئین مذهب اسلام و شریعت پیغمبری بی اعتنا ہستند نہ نماز می خوانند و نہ روزہ می گیرند. از عبادت و ریاضت دورند، پیوستہ شراب می نوشند

۱- Indian Islam, p. 132

۲- Glossary of the Tribes and Castes, p. 631

۳- Outlines of Islamic Culture, p. 40



و همواره در حال جذب و مستی و خلسه مستغرق هستند. بنیانگذار این مسلک لعل شهباز قلندر عثمان میمندی یا مروندی ۱۳۲۴ م است. او مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی بود. مزار او در سند است و هنوز هم مرجع خلائق است. اکنون عده پیروان این سلسله کم شده است. اینها به تقلید مرشد خود لباس قرمز می پوشند. معتاد به مواد مخدره هستند به صرف مشروب و چیزهای مستی آور علاقه زیادی دارند. در اصل این طور نیست و مؤلف کتاب مذکور درین مورد اشتباه کرده است و بامطالعه و تحقیق در این زمینه به این نتیجه میرسیم که این عارف بزرگ لال شهباز به مسلک قلندریه متایل بود و بطوری در عشق خود به خدا مستغرق بود که از علائق دنیوی و دینی بی پروا شده بود. و عشق او به درجه ای رسیده بود که خودش متقاضی الله شده بود. بقیه حرفهای مؤلف درست از آب در نیامده است.

### گروه سهاگیه :

خلیفه جلال الدین شاه میر سرخ بخاری ، شاه سهاگ بنیانگذار این گروه بود او در بین رقاصان و مطربان زندگی می کرد و بزرگی خود را از نظر مردم پنهان نگاهداشته بود.

در باره اسم سهاگ می گویند که او همیشه لباسهای آتشنگ و رنگا رنگ می پوشید و مانند عروس خود را آرایش می کرد. نماز می خواند و نه روزه می گرفت او در ۱۴۴۹ میلادی فوت کرد. بعد از مرگ او عده ای از خائفاش جسد او را مثل عروس آرایش کردند. عده مریدان او کم هستند و به «سدا سهاگن» (همیشه سوگلی) معروفند.<sup>۲</sup>

### گروه رسول شاهی :

نعمت الله مرید داود بر حسب اتفاق به تصوف متایل شد و بنا به دستور مرشد خود به الور Alwar آمد و رسول شاه یکی از مریدان را بنا به توصیه مرشد خود تربیت کرد. بعد از مرگ او رسول شاه مریدان زیادی را بسوی خود جلب نمود و بنیانگذار این گروه شد.<sup>۳</sup>

۱- Sufism its Saints and Shrines, p. 250.

۲- Glossary, p. 320.

۳- Glossary, p. 324.



رسم این سلسلہ اینست کہ مریدان پیش مرشد خود بہ زمین می افتند و او را پرستش می کنند. آنها اعتقاد دارند کہ وقتی پیرشان می میرد روح او در تن یکی از مریدان حلول می کند.

آنها ہمیشہ دستمال سرخ یا سفید رنگی بسر می کنند و یک دستمال پر از اخگر دارند کہ اغلب روی سرو صورت و تن خود می مالند. آنها موی سر را می تراشند و ضمناً سبیل و ابرو را ہم صاف می کنند. ہمیشہ کفش چوبی بپا می کنند و در فصل تابستان یک باد بزن دستی در دست دارند. آنها از صرف شراب خودداری نمی کنند و گاهی لیکور مخصوص خود درست می کنند. در بعضی نقاط اینها بہ سیکها Sikh شبیہ هستند و رنجیت سینگ Ranjit Singh برای آنها مستمری تعیین کرده بود.

عدہ پیروان این گروه کم است • آنها ازدواج نمی کنند و هیچوقت گدائی ہم نمی کنند. همه آنها بہ طبقات محترم تعلق دارند و اغلب صاحب ذوق ادبی و قریحہ شعری هستند. بیشتر آنها بہ علم شیمی علاقه دارند.

لاہور مرکز اجتماع آنها بوده است. ~~انہ رسول~~ شاہ ہفدہمین نفر از سلسلہ شیخ بہاء الدین زکریا بوده است.

این بود مختصری درباره فرقہ و عقاید فرقہ سہروردیہ ، حالا بہ شرح احوال عارف بزرگی کہ این فرقہ را در شبہ قارہ رواج داد می پردازیم.



## باب اول

### فصل اول

شرح احوال شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی



در شبہ قارہ پاکستان و ہند خواجہ معین الدین چشتی<sup>۱</sup> متوفی ۵۳۶-۶۳۲ ہجری شمعی برافروخت کہ انوار آنرا خواجہ قطب الدین بختیار کاکي ۵۶۳۳ در این شبہ قارہ پراکند ولی کسی کہ این شمع رسالت اسلام را بیشتر از دیگر صوفیان در ہند شالی (پاکستان غربی فعلی) پخش کرد ذات با برکات شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی است .

### اسم و القاب :

اسمش بہاء الدین زکریا است و اورا بہ غوث العالمین و بدر المشایخ و قطب العالمین و غوث الثقلین و بہاء الحق ملقب نموده اند .

### خانوادہ :

او قریشی و ہاشمی بود و شجرہ نسب او بدین قرار است : ابو محمد زکریا بن وجیہ الدین محمد بن کمال الدین شاہ قریشی<sup>۲</sup> (در بعضی کتب شاہ ابی بکر) بن سلطان محمد جلال الدین بن سلطان علی قاضی بن شمس الدین محمد کروری بن سلطان حسین بن سلطان عبداللہ الحسین بن سلطان مطرفہ بن سلطان خذیمہ بن امیر ہاضم بن امیر تاج الدین بن امیر عبدالرحیم بن عبد الرحمن بن ہبار بن اسد بن ہاشم عبد المناف<sup>۳</sup> .

جد بزرگوار شیخ بہاء الدین زکریا ہبار<sup>۴</sup> بن اسد ذر زمان پیغمبر اسلام آورده بود . مروان حکم آخرین خلیفہ بنی امیہ امیر تاج الدین المطرف را می خواست بہ ہوا خواہی خود وادارد ولی او از ہوا خواہان عباسیان بود و بہ دست امیر ابراہیم بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس بیعت کرده بود . اول برای انجام دستور مروان ، امروز و فردا می کرد ولی وقتی متوجہ شد کہ آب از سر گذشتہ و وضع وخیم شدہ است باہمہ خانوادہ اش بہ طرف ناحیہ «الجبال» کہ حالا بہ «خوارزم» معروف است ہجرت کرد ، این ناحیہ را عثمان بہ ہبار بخشیدہ بود . اینجا خانوادہ مطرف بطور حکمران آزاد بسر می بردند<sup>۴</sup> .

۱- خواجہ معین الدین چشتی مؤسس فرقہ چشتیہ در ہند و پاکستان از خواجہ عثمان ہارونی خرقہ گرفت و در اجمیر مدفون شد . خواجہ قطب الدین بختیار کاکي متوفی ۵۶۶۴ و خواجہ نظام الدین متوفی ۵۷۲۵ و شعرای شہیر ہند امیر خسرو دہلوی و حسن منجری بہ این مسلک بودند .

۲- انوار غوثیہ ، ص ۱۰ .

۳- در بعضی جا ہا سہیاری نوشتہ شدہ .

۴- انوار غوثیہ ، ص ۱۲ .



در قرن هفتم هجری بعثت استیلای مغول عدۀ زیادی از علما و صوفیه از ترکستان و خراسان نقل مکان کرده به شبه قارۀ پاکستان و هند رفتند. در آن هنگام پدر بزرگ شیخ بہاء الدین زکریا ہم از خوارزم بہ کوت کرور Kot Karoor رفت و مدتی آنجا ماند و سپس خانوادہ او بہ ملتان Multan نقل مکان کردند و ہمانجا سکونت گزیدند.<sup>۱</sup> وجیہ الدین پدر شیخ بہاء الدین زکریا در کوت کرور بہ دنیا آمد و با دختر حسام الدین ترمذی ازدواج کرد. او یک زن دیگر ہم داشتہ کہ برادرزادہ شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی متوفی ۵۵۶۱ ہجری بودہ است.

### تولد شیخ :

شیخ بہاء الدین زکریا در سال ۵۶۶ ہجری در ناحیہ کوت کرور بہ دنیا آمد.<sup>۲</sup> در بارہ تاریخ تولدش بین تذکرہ نویسان اختلاف رای هست. مؤلف تاریخ فرشتہ<sup>۳</sup> و نزہۃ الخواطر<sup>۴</sup> و تذکرہ اولیای ہند<sup>۵</sup> و فہرست کتابخانہ دیوان ہند<sup>۶</sup> تاریخ تولدش را ۵۶۶ ہجری نوشتہ اند ولی صاحب مفتاح التواریخ<sup>۷</sup> و انوار العارفین<sup>۸</sup> و آئین اکبری<sup>۹</sup> و مرقع ملتان<sup>۱۰</sup> و فرہنگ سوانح شرق<sup>۱۱</sup> سال ۵۵۶۵ ہجری نوشتہ اند و تذکرہ های دیگر مثل ذکر جمیل<sup>۱۲</sup> و منبع البرکات<sup>۱۳</sup> و تحفہ الابرار<sup>۱۴</sup> و حدیقہ الاولیاء<sup>۱۵</sup> وغیرہ تاریخ تولدش را سال ۵۷۸ ہجری دانستہ اند.

- ۱- سفینۃ الاولیاء ، ص ۱۹۷ .
- ۲- اخبارالاکخیار ، ص ۳۴ .
- ۳- تاریخ فرشتہ ، ص ۴۰۴ .
- ۴- نزہۃ الخواطر ، ص ۲۳۲ .
- ۵- تذکرہ اولیای ہند ، ص ۱۳۱ .
- ۶- کتابخانہ دیوان ہند ، ص ۱۰۳۲ .
- ۷- مفتاح التواریخ ، ص ۱۶۲ .
- ۸- انوار العارفین ، ص ۲۹۷ .
- ۹- آئین اکبری ، ص ۲۰۷ .
- ۱۰- مرقع ملتان ، ص ۲۱۲ .
- ۱۱- فرہنگ سوانح شرق ، ص ۹۷ .
- ۱۲- ذکر جمیل ، ص ۱۳ .
- ۱۳- منبع البرکات ، ص ۶۹ .
- ۱۴- تحفہ الابرار ، ص ۸ .
- ۱۵- حدیقہ الاولیاء ، ص ۴۹ .



ہمین طور در مورد نسب مادرش بین تذکرہ نویسندگان اختلاف است ، بعضی نوشتہ اند کہ مادرش دختر حسام الدین ترمذی بودا ولی دیگران مثل صاحب منبع البرکات<sup>۲</sup> و مرآت المناقب<sup>۳</sup> و انوار غوثیہ<sup>۴</sup> دختر شیخ عیسیٰ برادر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را مادرش دانستہ اند و گفتہ اند کہ چون نامادریش بچہ نداشت وقتی شیخ بہ دنیا آمد خیلی نا راحت شد ولی شیخ وجیہ الدین بچہ را در آغوش او انداخت و گفت کہ این بچہ مال تو است بگیر و باو شیر بنوشان<sup>۵</sup> ممکنست کہ ہمین موضوع موجب ایجاد سوء تفہمی برای بعضی از تذکرہ نویسندگان شدہ باشد .

### تحصیلات :

علایم بزرگی از زمان کودکی دوشیخ ہویدا بود . چون ماہ رمضان بہ دنیا آمدہ بود در تمام مدت تا وقت افطار و شیر نمی خورد ہمین طور می گویند کہ وقتی پدرش قرآن می خواند او شیر نمی خورد و بہ او گوش میداد . شیخ ہنوز ہفت سالہ بود کہ قرآن را با انواع قرأت حفظ نمودہ بود<sup>۶</sup> . علوم اولیہ را پیش پدرش او را بہ نصیر الدین بلخی سپرد . او دوازده سال داشت کہ پدرش فوت کرد و بعد از مرگ پدر عمویش بہ تعلیم و تربیت او ہمت گماشت .

از استادان شیخ از مولانا عبد الرشید کرمانی کہ در محلہ کترہ Katra ملتان مدفون است اسم بردہ اند<sup>۷</sup> . شیخ بعد از آن بخاطر اکتساب علم بہ مخراسان رفت و تا ہفت سال از محضر بزرگان دین از علوم ظاہری و باطنی استفادہ برد از آنجا عزم بخارا نمود . در آنجا تا ہشت سال در کسب علم کوشید . از آنجا راہ مکہ و مدینہ را در پیش گرفت . حج را بجای آورد و بہ مدینہ رفت . مدت پنج سال آنجا ماند و در این مدت در محضر مولانا کمال الدین محمد یمنی کہ محدث جلیل القدر زمان خود بود علم حدیث را فرا گرفت . بعد از حصول علم حدیث خاطر تزکیہ قلب و تصفیہ باطن نزد روضہ اقدس بہ مجاہدہ پرداخت و از آنجا بہ بیت المقدس رفت . بعد از زیارت مقامات مقدسہ عازم

۱- معارج الولايت ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۳۰۳ .

۲- منبع البرکات ، ص ۲۹ .

۳- مرآت المناقب ، ص ۲۰ .

۴- انوار غوثیہ ، ص ۱۵ .

۵- بستان غوثیہ ، ص ۲۴ .

۶- خلاصۃ العارفین ، نسخہ خطی - مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۸ .

۷- سر زمین ملتان ، ص ۱۲ .



بغداد شد<sup>۱</sup>. می گویند که شیخ در این مدت از محضر ۴۴ استاد کسب فیض نموده و کتابهای گرانبهای جمع کرده بود<sup>۲</sup>.

شیخ بهاءالدین زکریا از بیت المقدس به بغداد رفت و آنجا در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی متوفی ۶۳۲ هـ کسب فیض نموده به مجاهده و مکاشفه پرداخت.

### دخول در تصوف :

شیخ بهاءالدین به خدمت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رسید و مشغول شد و آنطور که تذکره نویسان نوشته اند و از ملفوظات بزرگان دین مثل بابا فریدالدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیا هم مستفاد می شود شیخ فقط هفده روز در خدمت مرشد ماند که خرقة نصیب او گردید<sup>۳</sup>.

تذکره نویسان حکایت می کنند که شبی در خواب دید پیغمبر صلعم روی تخت نشسته اند و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در طرف راست ایستاده است و در آنجا یک رشته طناب هست و چند خرقة بر آن طناب آویخته اند. پیغمبر صلعم یک خرقة بدست شیخ الشیوخ میدهند و دستور می فرمایند که این خرقة را به بهاء الدین زکریا بپوشان. شیخ همانطور کرد و در همین حال او از خواب بیدار شد. صبح زود شیخ الشیوخ او را طلبید و همانطور که در خواب دیده بود یک طناب که بر آن چند خرقة آویخته بودند ملاحظه کرد. شیخ الشیوخ چون شیخ بهاء الدین را دید برخاست و یک خرقة از روی طناب آورده بردوش او انداخت و گفت که «این خرقة های جناب رسالت مآب به هر که عطا می شود به ارشاد آن حضرت نایل می گردند من در این میان یک واسطه پیش نیم و بی اجازت خرقة به کسی نمی توانم داد و حالا اجازت آن حضرت امشب پیشم خود دیده ای<sup>۴</sup>.

در تذکره ها آمده است که مریدان دیگر شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی به بهاء الدین رشک بردند و به همدیگر گفتند که ما مدتی است در خدمت شیخ هستیم

۱- سیر العارفین ، ص ۱۲ .

۲- انوار غوثیه ، ص ۲۴ .

۳- فواید الفواد ، ص ۵۹ ، اخبار الاخیار ، ص ۶۱ .

۴- تذکره اولیای هند ، ص ۴۱ .



ولی شیخ بہ ما این گونه التفات ننمودہ است و این مرد ہندی کہ فقط ہفدہ روز بیش نیست بدینجا آمدہ ، باین زودی صاحب خرکہ و خلیفہ شد . ہمین کہ شیخ الشیوخ از این سخن آگاہی پیدا کرد ہمہ مریدان خود را جمع کرد و دستور داد کہ گیاه برای خانقاہ بیاورند ہمہ رفتند و گیاه سبز و تر خوب آوردند غیر از شیخ کہ گاہ خشک بار کردہ آورد . ہمہ دوستان او را مسخرہ کردند ، مرشد سؤال کرد کہ تو چرا مثل دیگران گیاه سبز نیاوردی ، جواب داد ہرچہ گیاه سبز دیدم جملہ در ذکر خدا مشغول یافتم این گاہ خشک را کہ از ذکر الہی فارغ شدہ بود و لیاقت خانقاہ را داشت بریدہ آوردم . شیخ از این جواب خوشحال شد و بہ دیگران گفت کہ شا بہ مثل ہیزم تر ہستید و او بہ مثال ہیزم خشک و در ہیزم تر آتش دیر می تابد ولی ہیزم خشک زود آتش می گیرد<sup>۱</sup> .

در وصف بزرگی شیخ واقعہ دیگری کہ نقل می کنند اینست کہ مرشد شیخ بہ ہر یک از مریدان خود کبوتوی داد و فرمود کہ او را جائی سرببرید کہ کسی نبیند ، ہمہ رفتند و در پس دیوارها دور از چشم مردمان این کار را کردند ولی شیخ کبوتر خود را ہمانطور زندہ آورد وقتی پرسیدند جواب داد کہ جایی پیدا نکردم کہ از دید خدا پنهان باشد پس ناچار او را زندہ آوردم و شیخ بہ ہمہ گفت کہ مرتبہ او از ہمہ شا بلند تراست<sup>۲</sup> .

شیخ شہاب الدین سہروردی خرکہ و سجادہ خود را بہ شیخ بہاء الدین داد و او بنا بہ دستور مرشد بہ خدمت شیخ جلال الدین تبریزی ۵۶۴ھ و ابو سعید رفت آنها خربزہ ای بہ او دادند کہ با خوردن آن ہمہ نقاہای بشری و حجابہای دنیائی از جلو دیدگانش از بین رفت و جملہ علوم بر او منکشف شد . ہمین طور مرشد شیخ با اواناری داد کہ بخورد قضا را یک دانہ از آن بر زمین افتاد . شیخ آن را ہم برداشت و بخورد . شیخ الشیوخ گفت کہ این دنیا بود می خواستم از دست این راحت باشی از دست تو برود ولی تو نگذاشتی و خوردی و ہر دوہم دین و ہم دنیا را بردی حالا وقت آن رسیدہ کہ عزیمت سفر کنی وبہ ملتان برگردی چون مردمان آنجا بتو احتیاج دارند<sup>۳</sup> .

شیخ در این مدت ریاضت و مشقت زیاد کشید تا بیست سال مجاہدہ کرد کہ بہ

۱- خزینۃ الاصفیا ، ص ۲۱ ، فواید الفواد ، ص ۴۳ .

۲- اسرار الاولیاء ، ص ۴ ، بزم صوفیہ ، ص ۹ .

۳- سر زمین ملتان ، ص ۸۵ .



یک درم آب و به یک درم طعام روزه افطار کرد. وقتی برای حج رفت به هر دو گام دوگانه نماز شکرانه می گزارد. در عرفات با حضرت خضر علیه السلام ملاقات کرد و سه سال در ملازمت او بود و صحبت علم درس و ورث ازو می گرفت و تقریباً سه سال بر مزار مبارک پیغمبر مشاهده ظاهر و باطن می کرد تا اینکه او را به نزد شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی راهنمایی کردند<sup>۱</sup>.

عشق روح تصوف است و هیچ سالکی بدون این که از این منزل عبور نکند به مقصود خود نمی تواند نایل بیاید. عشق دقیق و مشکل و لطیف است و فقط کسی میتواند آنرا توصیف بکند که به راه و رسم منزلهای عشق آشنائی داشته باشد. صوفیان بزرگ عشق را به آتش تشبیه کرده اند که بجز خدای تعالی همه چیز را می سوزاند.

شیخ بهاء الدین زکریا عارف زمانه بود و سینه او هم از آتش عشق الهی می تپید از فرید الدین گنج شکر متوفی ۶۶۴ هـ نقل می کنند که شیخ می گفت چون صاحب محبت از سینه خود آه بیرون کشد همه دنیا را و هرچه که در این دنیاست نا چیز و خاکستر گرداند برای اینکه هیچ آتشی ~~نیست~~ سوزان تر از آتش محبت نیست. بابا فرید گنج شکر در جای دیگر می گوید که وقتی شیخ در عالم عشق و شوق مستغرق بود هر بار او را حالتی و حیرتی پیدا می شود، های های می گریست و این دو بیت بسیار بر زبانی می راند و بیهوش می شد، چنانکه هفت شبانه روز در همین حال گذشت و هیچ خبر از عالم جسمانی نداشت و مرتب تکرار می کرد:

«با درد بساز چون دوی تو منم در کس منگر چو آشنای تو منم  
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو منم»

آنوقت گفت که ای درویش توجه میدانی که بر او از اسرار انوار الهی نا متناهی چه نازل میشود فقط عاشق می داند بین آنها چه می گذرد<sup>۲</sup>.

شیخ بهاء الدین می گفت که شوق دارالملک عشق است که در او سختی نهاده اند از سیاست خنجر فراق و تیغی از هجران کشیده اند و یک شاخ نرگس وصال بدست رضا داده و هر نفسی هزار هزار سر از آن تیغ بر می آرند و آنکس که عاشق است، اگر هزار بار سر او را ببرند او پای خود پس نیاورد<sup>۳</sup>.

۱- منبع البرکات، ص ۴۰۴.

۲- اسرار الاولیاء، ص ۸۵.

۳- ایضاً، ص ۷.



بقول او عشق آنست که کس بجز خدای تعالی نبیند پس بهشت و دوزخ و عذاب و اهل و فرزندان و مال کجا تواند دید<sup>۱</sup>.

### سلسله<sup>۲</sup> درویشی او :

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی به مسلک سهروردیه منسلک بود. مؤسس این فرقه شیخ شهاب الدین سهروردی ، متوفی ۶۳۲ هـ است او برادر زاده شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی بود<sup>۳</sup> او تصانیف بسیار دارد ولی «عوارف المعارف» از همه معروفتر است و برای پیروان او بصورت آئین نامه<sup>۴</sup> این فرقه در آمده است. این فرقه هم مثل فرقه‌های دیگر یعنی فرقه<sup>۵</sup> چشتیه و فرقه<sup>۶</sup> قادریه به پیغمبر صلعم میرسد<sup>۷</sup>.

### سفرهای شیخ :

سفرهای صوفیان کرام و بزرگان دین هیچوقت بدون منظور نبوده است. در اوایل در جستجوی حقایق و معارف و حصول فیوض و برکات از خانه قدم بیرون می گذاشتند و وقتی از مواهب علم و عرفان مستفیض می شدند برای بهره مند ساختن خلق خدا پا بر مرکب می گذاشتند و به سفر می رفتند.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی هم بعد از تحصیلات ابتدائی در جستجوی علم و برای اکتساب فیض از محضر استادان و عارفان زمانه به مسافرت پرداخت. اول به خراسان رفت و تا هفت سال آنجا ماند ، بعد عازم بخارا شد و به مدت هشت سال در آنجا کسب فیض نمود و پنج سال در منکه و مدینه ماند. از بیت المقدس گذشته در بغداد به خدمت مرشد خود رسید<sup>۸</sup> وقتی بنا به دستور مرشد به شبه قاره پاکستان و هند برگشت به کار تبلیغ دین مشغول شد.

وقتی شیخ به شبه قاره آمد ، بیشتر در ملتان ماند. آنوقت ها خیلی کم تنها به مسافرت می رفت. بیشتر وقت خود را با بابا فریدالدین گنج شکر گذرانده است و با دوستان دیگر خود مثل سید جلال الدین بخاری و لعل شهباز قلندر به اتفاق به

۱- افضل الفوائد ، ص ۱۶ .

۲- نفعات الانس ، ص ۱۴ .

۳- شجره طریقت سهروردیه در مقدمه ذکر شده است .

۴- تاریخ فرشته ، ص ۴۰۴ .



مسافرت می رفت. آنها در تابستان به اطراف کشمیر و استان سرحد Frontier می رفتند، گاهی تابلخ و بخارا می رسیدند، در فصل بهار در کوه سلیمان و فصل بارندگی را در گردنه های سند بسر می بردند، هنوز هم در کراچی در کنار دریا و منگها پیر Manghah Pir و در سهوان Sehwan در کنار چشمه واهی Wahi و در مضافات سکر Sukkur نشستگهائی که این بزرگان برای خود درست کرده بودند وجود دارد.

در باره چگونگی سفرهای شیخ بیشتر از بابا خریه الدین گنج شکر نقل قول می کنند. میگوید: «برادرم شیخ بهاء الدین زکریا بسیار سفر کرده بود، دعا گوی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاء الدین بهاء الحق بسیار مشایخ را دیده بود<sup>۱</sup>. شیخ در سمرقند با بزرگی ملاقات نمود که تقریباً سی سال در بحر تجلی غرق بود، با رسیدن شیخ به آنجا آن بزرگ مرد برای یک لحظه به هوش آمد و مصلاهی خود پهنه شیخ بخشید.

در مسافرت بخارا شیخ و بابا فرید با هم بودند و آنجا شیخ برای جمعی از علما در باره حرمت دست بوسیدن مرشد توضیح داد و ضمناً در باره حجاج بن یوسف ۶۱-۹۶ هجری گفت که او دست حسن بصری را بوسیده بود که آمرزیده شد.

وقتی شیخ در بخارا بود در آنجا قحط سالی صعب رخ داده بود. مردم شهر به شیخ متوسل شدند و برای آمدن باران دعا کردند، شیخ هم این چنین دعا کرد که «اگر مرشد من شیخ شهاب الدین با صدق دل این طاقیه بسر من نهاده و من هم آنرا با صدق دل قبول کرده ام باران بیارد» و می گویند که چنان باران بارید که در آن شهر آب کم نشد<sup>۲</sup>.

هنگامی که شیخ به کوه سرالدیب Saran Dip رسید مردی را دید که پشتواره ای هیزم بر سر داشت و با زحمت آنرا می برد، او مرد مفلس و عیال داری بود و دختران جوان داشت. شیخ بر پشتواره او دست زد و آن مبدل به طلا شد. همین طور در سمرقند با عده ای جذامیان برخورد کرد که از زحمت رنج بینی به ستوه آمده بودند. از شیخ التماس دعا

۱- تحفه الکرام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- راحت القلوب، مجلس ششم.

۳- اسرار الاولیاء، ص ۹۰.



کردند و شیخ برای آنها دعا کرد و از آن عذاب نجات داد<sup>۱</sup>.

درباره مسافرت‌های شیخ به دهلی قصه های جالبی نقل شده است و همه تذکره - نویسان آنرا ذکر کرده‌اند و در ضمن شرح حال جلال الدین تبریزی از آن بطور مفصل ذکر رفته. خلاصه اینکه شیخ الاسلام دهلی نجم الدین صغری به جلال الدین تبریزی تهمت زد و شیخ بهاء الدین برای داوری از ملتان به دهلی رفت<sup>۲</sup>.

### اخلاق و رفتار :

مالک راه حق در مقابل هیچ مشکل و رنجی دامن صبر از دست نمی دهد. زیرا او کسی است که بجای نفرین دعا می کند و عوض سنگ اندازی گل می اندازد، در نهاد شیخ بهاء الدین زکریا هم حلم و بردباری بدرجه کمال وجود داشت. یک روز در خانقاه نشسته بود که جمعی از قلندران دلق پوش آنجا جمع شدند و سر و صدا راه انداختند. شیخ دستور داد که در خانقاه را ببندند، قلندران شروع به سنگ انداختن و بد و بیراه گفتن کردند. شیخ گفت: «دوها را باز کنید من خلیفه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی هستم از خود اینجاننشسته ام» در را باز کردند و شیخ قلندران را مورد تفقد قرار داد<sup>۳</sup>.

دوستان خدا بدان حد برای انسانیت ارزش قایل هستند که کسی دیگر را یارای آن حد نیست. آنان هر چند که به اوج حق و صداقت نزدیک می شوند از تکبر و فحوت به دور می افتند. شیخ از فرط تواضع مانع تعظیم و تکریم فراوان دیگران نسبت بخود میشد. خود برای بزرگان دین احترام زیادی قایل بود وقتی خواجه قطب الدین بختیار کاکلی به شبه قاره آمد و در ملتان توقف گوی شیخ با کمال احترام و محبت به او خیرمقدم گفت ولی در مورد خود خیلی درویشانه رفتار میکرد یک دفعه چند نفر از مریدان در خانقاه کنار حوض وضو می گرفتند که شیخ را آنجا گذر افتاد همه بعنوان تعظیم برخاستند ولی یکی از آنها همانطور به وضو ادامه داد. شیخ از او خوشش آمد و گفت که «تو افضل ترین اینها هستی»<sup>۴</sup>.

۱- الدرر المنظوم (اردو ترجمه) ، ص ۱۶۱ .

۲- سلاطین دهلی کے مذہبی رجحانات ، ص ۱۱۵ .

۳- فواید الفواد ، ص ۵ .

۴- سیر العارفين ، ص ۴۸ .



شیخ بخاطر مردم هیچوقت از اشتراک مساعی با حکام و اعال دولتی پرهیز نمی کرد. یک دفعه در ملتان خشکسالی بود و والی ملتان به غله احتیاج پیدا کرد، شیخ مقدار زیادی غله از انبار شخصی خود برایش فرستاد. والی ملتان متوجه شد که در آن غله یک قوطی پر از سکه های نقره است. برای شیخ آن قوطی نقره را پس فرستاد ولی شیخ گفت «این هم بتو بخشیدم».

در آشپزخانه شخصی شیخ غذا های گوناگون می پختند ولی شیخ فقط وقتی از آن طعام لذت می برد که باجمعی از مهمانان و مسافران و دراویش بر سفره می نشست وقتی می دید که کسی با رغبت غذا می خورد خیلی خیرسند می شد.<sup>۱</sup>

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مثل مرشد خود برعکس صوفیان دیگر مرد متمولی بود و هیچوقت کمبود ثروت حس نکرد ولی خودش همیشه به این همه ثروت بی اعتنا بود. روزی به مستخدم گفت که «برو جعبه ای را که در آن ۵۰۰۰ دینار است بیاور»، مستخدم آمد و جواب داد که «هرچه گشتم نتوانستم آنرا بیایم» شیخ آنرا شنید و به حضور خدای تعالی تشکر کرد. بعد از مدتی آن جعبه را پیدا کرد و به شیخ خبر داد، شیخ دوباره خدای تعالی را تشکر کرد. مردم پرسیدند که «چرا برای هر دو امر الحمد لله گفتی» جواب داد که «برای درویش وجود و عدم دنیا هر دو مساوی است. آنها نه برای بدست آوردن چیزی خوشحال می شوند و نه برای از دست رفتن آن نا راحت».<sup>۲</sup>

### شیخ و سماع :

نزد صوفیان در سماع حالتی است که در عشق و وارفتگی به آنها دست می دهد. در این مورد نزد صوفیان که به مسلک های مختلف پیوسته اند تضاد رای وجود دارد. مثلاً گروهی سماع را جایز و عین شریعت می پندارند و گروهی آنرا خلاف آئین شریعت قلمداد می کنند ولی بعضی ها بینا بین هر دو رفتار می کنند.

رقص و سماع نزد صوفیان چشتیه معتبر و جزو مسلک آنهاست و هر چند که اصول سیرو سلوک در خانقاه سهروردی بر قاعده زهد و عبادت بنا شده، مبنای برنامه عملی آن مدرسه بر فکر و ذکر و توبه و خلوت نشینی و از خاق گوشه گرفتن قرار دارد، لیکن

۱- فواید الفواد، ص ۲۲۳.

۲- سیرالعارفین، ص ۳۷.

۳- سیرالعارفین، ص ۵۰.



درس عشق و جمال و بحث سماع و ذوق حال نیز پاره ای اوقات در بین اعمال ایشان بنظر می‌رسد. آنها هم به سماع علاقه دارند ولی برعکس صوفیان چشتیه در این باره غلو نمی‌کنند و بر سبیل ندرت به سماع تن در می‌دهند.

نقل می‌کنند که قوالی باسم عبدالله رومی که مرد خوش‌کلامی بود به شبه قاره آمد و باده‌سته نوازندگان خود در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا آمد و گفت که «من در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بوده‌ام و پیش او آواز خوانده‌ام او از آوازهای من خوشش می‌آمد» و شیخ گفت «اگر اینطور است من هم آهنگ ترا گوش می‌کنم» طبق خواسته او در حجره دسته عبدالله رومی آمدند و شروع به خواندن کردند:

«مستان که شراب ناب خوردند از پهلوی خود کباب کردند»

شیخ بیتابی می‌کرد و چراغ را خاموش کردند. در حجره تاریکی بود ولی معلوم می‌شد که شیخ در حال گردش است یعنی دارد می‌رقصد.

علاقه شیخ به سماع هم نشینی او با شیخ فخر الدین عراقی متوفی ۶۸۸ هـ که خواهرزاده مرشد او و داماد و مرید خود او بود بیشتر شد. عراقی از اول به شعر و شاعری معروف بود. در صحبت شیخ هنگام چله‌کشی معروفترین غزل خود را گفت:

«نخستین باده کاندرا جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

به گیتی هر کجا درد دلی بود بهم کردند و عشقش نام کردند

چو خود کردند راز خویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ هیچوقت او را از شعر گفتن و سماع منع نکرد، بلکه برای آخرین بیت این غزل بسیار اظهار خوشنودی کرد.

از بابا فرید الدین گنج شکر نقل می‌کنند که ابوبکر خراط که قوال بوده به خدمت او رفت و گفت که از ملتان آمده است. او حکایت کرد که پیش شیخ بهاء الدین زکریا سماع کردم و گفتم:

۱- آب کوثر، ص ۲۵۹.

۲- فواید الفواد، ص ۱۳۸.

۳- کلیات عراقی، ص ۱۹۰.

۴- نفحات الانس، ص ۴۰۱.



کل صبح و کل اشراقی بچک عینی بدمع مشتاقی  
قد سعت حیه الهوی کبدی فلا طیب لها ولا راقی

از این گونه وقایع معلوم می شود که شیخ اگر در سماع غلو و زیاده روی نمی کرد از آن خود داری هم نمی ورزید.

### عبادت و ریاضت :

شیخ بهنگام عبادت و ریاضت بیشتر به تلاوت قرآن می پرداخت. یکبار در جمع خلفا نشسته بود آنها را مخاطب قرار داد و گفت: آیا کسی از شما می تواند در دو رکعت نماز یکبار قرآن را ختم کند، هیچکس یارای آن کار رانداشت، خودش برخاست و همین کار را کرد و اغلب می گفت که هر چه من از بزرگان کسب فیض نموده ام خدا بمن نیرو داده که بتوانم بخوبی آنرا بجا بیاورم و به هرچه که تصمیم گرفتم آنرا به پایان رسانیده ام ولی یک کار تا بحال نتوانسته ام انجام بدهم و آن اینست که میگویند بزرگ مردی از آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن می کرده من هم بارها سعی کرده ام ولی از عهده این امر بر نیامده ام.<sup>۱</sup>

در باره شیخ معروف است که روزه کم می گرفت ولی طاعت و عبادت بسیار می کرد و می گفت: «کوا من الطیبه و اعملوا صالحا»<sup>۲</sup>.

شیخ از اول تا آخر عمر خود به عادت همیشگی به عبادت و ریاضت اشتغال داشته و روش او این بود که وقتی یک سوم از شب باقی می ماند به عبادت می پرداخت و تا اذان صبح در خلوت عبادت می کرد، نماز صبح با جماعت می گذارد و دوباره به خلوت می رفت و تا مدتی به تلاوت قرآن و خواندن اوراد و وظایف مشغول می شد، ظهر پس از صرف ناهار کمی استراحت می کرد و به فرزندانش می پرداخت، بعد برای نماز ظهر به مسجد می رفت و بعد از نماز به خانه ای که در نزدیکی های مسجد بود می رفت و به اوراد و وظایف مشغول می شد، آنجا به طالبان علم درس می گفت و اشکالات آنها را رفع می کرد. نماز عصر را با جماعت در مسجد می خواند بعد از آن تا غروب وعظ می گفت. بعد از نماز مغرب دوباره در خلوت می نشست و تا وقت عشاء به اوراد

۱- فواید الفواد، ص ۱۴۹.

۲- ایضاً، ص ۱۱۹.

۳- ایضاً، ص ۳۰۹.







شیخ شہاب الدین باسم شیخ جلال الدین تبریزی ۵۳۶-۶۳۳ھ کہ بہ شیخ بہاء الدین زکریا انس گرفته بود از مرشد اجازہ خواست کہ با او ہمراہی کند. شیخ الشیوخ اجازہ دادا آنها براہ افتادند و در سرراہ خود بہ نیشاپور رسیدند. شیخ جلال الدین تبریزی برای گردش بہ شہر رفت وقتی بر گشت شیخ پرسید کہ اینجا چہ دیدی ، گفت کہ بہ خدمت فرید الدین عطار نیشاپوری ۵۱۲-۶۲۷ھ رسیدم از من پرسید کہ در بغداد چہ کسانی مشغول تبلیغ هستند ولی از فرط احترام و ہیبت زبانم بند آمدہ بود و نتوانستم جواب بدم ، شیخ بہاء الدین زکریا ناراحت شد و گفت کہ چرا اسم مرشد خود شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی را نگفتی ، شیخ جلال الدین تبریزی جواب داد کہ «من چنان تحت تاثیر عظمتش واقع شدہ بودم کہ لحظہ ای مرشد خود را ہم زیاد بردم». شیخ بہاء الدین ازین جواب آزرده خاطر شد و بہ ہمین جہت بود کہ ہانجا از جلال الدین تبریزی جدا شد و ہر دو در ہر راہ مختلف براہ افتادند و شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی راہ ملتانی و شیخ جلال الدین تبریزی راہ خراسان را پیش گرفت .

### حاصل خدمات :

وقتی شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ ملتانی رسید ، در شبہ قارہ پاکستان و ہند ہنوز قتلہ قرمطیان بطور کلی از بین نرفته بود ، بنا بہ دستور مرشد او ملتانی را بعنوان مرکز ارشاد و ہدایت انتخاب کرد و ہمہ عمر خود را صرف تدریس و تبلیغ دین اسلام نمود. مردمان زیادی با ہدایت و ارشاد او بہ دین اسلام مشرف شدند وقتی از ممالک اسلامی بر گشت ہر قدر بزرگ تپہ مشغول ریاضت شد و در گوشہ ای عزلت نشست این

۱- تاریخ تصوف در اسلام ، ص ۴۰۵ .

۲- فواید الفواد ، ص ۲۵۲ .

۳- قرمطیان یا قرامطہ : فرقہ ای از شیعہ می باشند کہ بہ سبعیہ یا ہفت امامیہ نیز نامیدہ شدہ اند. ہمدان اشعت معروف بہ قرمط در ترویج این فرقہ کوشش فراوان کرد. آنها می گفتند محمد بن اسمعیل امام ہفتم و صاحب الزمان است ، معتقد بہ قیام بہ سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سائر مذاہب اسلامی بودند . زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبہ و اعتقاد بہ ظواہر در مذہب آنان حرام بود و در احکام شریعت قائل بہ تاویل بودند. آنها می گفتند کہ نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردید. شعار قرمطیان مثل اسماعیلیان رایت سفید بودہ است. از اواخر قرن چہارم و اوایل قرن پنجم مبارزہ شدیدی در عراق و ایران با اسماعیلیان و قرمطیان شروع شد.



تپه به کوه شیخ بدین Koh-e-Shiekh Badin معروف است<sup>۱</sup>.

شیخ در ملتان وعظ می‌کرد و برای شنیدن آن مردمان زیادی از اطراف می‌آمدند. در زمان اقامت او در ملتان همه پاکستان و هند از انوار فیوض و برکات او بهره‌ور شد زمان او را «عهد خیر الاعصار» گفته اند<sup>۲</sup>.

بسیاری از قبایل غیر مسلمان که در دوره غوریان از هند به پنجاب نقل مکان کرده بودند به سعی و کوشش شیخ به اسلام گرویدند. بسیاری از مردم سند و ملتان و هندوان لاهور که بسیاری از آنها بازرگانان متمول و بعضی از آنها کار گزاران حکومت بودند در حضور شیخ می‌آمدند و قبول اسلام کرده مرید او می‌شدند. در مدت خیلی کوتاه عدّه مریدان شیخ از ملتان تا کاتیا وار Kattiyawarh و از دکن Deccan تا سند و از پنجاب تا دهلی به هزارها رسید. آنوقت شیخ از جانب خود خلیفه و واعظانی برای آن نقاط تعیین نمود. در ملتان خودش وعظ می‌گفت و در اطراف خلیفه خود را می‌فرستاد<sup>۳</sup>.

شیخ بعد از نماز بر بالای منبر می‌رفت و تفسیر قرآن و حدیث تدریس می‌کرد و گاه از اشعار و حکایات و نقل قول بزرگان پیشین استفاده می‌کرد. او وقت معینی برای وعظ انتخاب نموده بود و در آنوقت مردم همه کارهای خود را وا گذاشته در آنجا جمع می‌شدند و همان سر زمینی که وقتی او اینجا آمده بود گهواره کفر و الحاد بود به وضع دیگری در آمده بود. در طول تمام شبه قاره گروه‌های تبلیغی بنا به دستور شیخ برای ارشاد و هدایت پراکنده شده بودند. اینجا و آنجا قرآن و حدیث درس داده می‌شد. شیخ متوجه شده بود که تعلیمات کفر آمیز قریطیان ناخود آگاهانه بر قلوب و دلهای مردم اثر گذاشته بود و افکار مردم روستائی نسبت به شهر نشین ها بیشتر تحت تأثیر این تعلیمات قرار گرفته بود. شیخ برای این که تأثیر و نفوذ قریطیان را بکلی از بین ببرد و مردم را به اسلام آشنا سازد راهی انتخاب کرد که برای آیندگان و جویندگان به رستگاری منتهی شود<sup>۴</sup>.

۱- آب کوثر، ص ۲۵۷.

۲- تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳- انوار غوثیه، ص ۵.

۴- منبع البرکات، ص ۳۶.



مردمانی که برای دیدن شیخ می آمدند از طبقات مختلف بودند، از علما و زهاد و فقها و مشایخ و مجذوبین گرفته تا مردم عادی، شیخ گروه های متعددی از واعظان و مبلغان دینی را تحت برنامه ای منظم به طرف سند و مکران Makran گسیل داشت و برخی را به طرف کشمیر و دهلی و بعضی را به جانب افغانستان فرستاد در آخر هر سال این گروه های تبلیغی پیش شیخ می آمدند و از نتیجه فعالیت های خود گزارشی تهیه می کردند و هر جا که با اشکالی برخورد می کردند شیخ آنها راهنمایی می کرد. این گروه زندگی خود را از پول شیخ که بصورت کالاهای تجارقی به آنها داده می شد تأمین می کردند.

ارشاد و هدایت شیخ برای خواص و عوام یکسان بود و سعی می کرد که هر دو طبقه یکسان مستفیض شوند. شیخ به خدا عشق می ورزید و بخاطر رضای او به بندگانش محبت می کرد. او بخاطر اینکه به عموم مردم کمک کرده باشد به امور کشاورزی و بازرگانی متوجه میشد و هر جا در اطراف ملتان جایی مناسب پیدا می کرد باین کار مشغول می شد. بسیاری از جنگلهائی را که درختهایش قطع و به زمین بایر تبدیل شده بود سرسبز کرد چاه ها و قنات های متعددی احداث کرد. بطوریکه ناحیه واهی غوث الملک Wafii Ghaus-ul-Mulk و قلعه پیر Pir که در بخش لودهران Lodhran است و کمی دورتر از رود خانه واقع است هنوز هم جزو ملک شیخ بشار می رود و بطور یادگار در خانواده او بطور ارثی باقی مانده است. مردم از این کار شیخ تقلید کردند و این امر برای امرار معاش هریبان راهی گشود و این کار درسی بود برای آنها که به بیکاری و فقر و دزدی عادت کرده بودند. و این امر سبب شد آنها از کارهای زشت خود دست بردارند و به کارهای عمرانی اشتغال ورزند. همین طور شیخ توجه خود را بطرف امور بازرگانی معطوف نمود و از راه های زمینی و دریائی محصولات کشور را از قبیل صنایع دستی به مریدان و شاگردان خود می سپرد، تا آنها به ممالک خارجی و نقاط دور دست ببرند و همیشه به آنها توصیه می کرد که در داد و ستد درستکاری را رعایت بکنند. او از این راه سود زیادی می برد و امر تجارت او تابدان حد توسعه پیدا کرده بود که کشتی های تجارقی او از عربستان گرفته تا روم و در مشرق تا چین می رفتند و عده ای زیادی از مردم از این رهگذر سود برده و امرار معاش می کردند و ضمناً این تشویقی بشار میرفت برای مبارزه با بیکاری باوجود این هزینه خانه شخصی خود را از عایدی زمین های خود که در اطراف ملتان و در زیر قلعه کهنه که به لولو واهن



Lolowahan معروف است تا مین میگرد و در آمد حاصله از بازرگانی و دیگر املاک را به فقرا و مساکین میداد و یا صرف رفاه عمومی می کرد و هرچه پس انداز داشت برای این قبیل کارها وقف نموده بود و خود با قناعت زندگی میکرد و از این در آمدیشار چیزی برای خود و یا بمنظور تجمل خرج نمی کرد. او یک مرکز خیریه دایر کرده بود که هزاران غریب و مسکین و مسلمانان فقیر و ثروتمند همه بر حسب مرتبه و منزلت خود در آنجا روزانه غذا می خوردند.

### فعالتهای سیاسی :

شیخ بهاء الدین زکریا برعکس صوفیان چشت با دربار روابط استوار ساخت و با امراء و حکام رفت و آمد داشت ولی همیشه روابط خود را به نفع مردم بکار می برد.

تذکره نویسان واقعه ای را نقل می کنند که ناصرالدین قباچه مشوفی ۶۲۵ هجری حاکم ملتان و سند علیه سلطان شمش الدین التمش ۱۲۱۱-۱۲۳۶ م پادشاه دهلی قیام کرده بود. شیخ به سلطان تمایل قلبی داشت. او بعلت زهد و تقوی و دین داری و پاسداری شریعت در زمره اولیاء الله بشمار میرفت. قباچه به این شکوه و جلال بدیده رشک و حسد نگاه میکرد و سرگرم توطئه ای برای برانداختن او شد که به هیچ وجه مورد قبول خاطر قاضی مولانا شرف الدین اصفهانی قاضی ملتان و شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قرار نگرفت. قاضی هم مردی متدین و عالم بوده و صلاح این طور دید که التمش را از نقشه ای که قباچه برایش کشیده بود با خبر بکند و شیخ بهاء الدین زکریا هم این پیشنهاد را پسندید هر دو جداگانه برای سلطان التمش نامه نوشتند ولی از بخت بد هر دو نامه بدست هواخواهان قباچه افتاد و قباچه باخواندن آنها حشمتناک شد و هر دو را پیش خود طلبید، مجلسی ترتیب داده شد و شیخ بهاء الدین را در سمت راست خود نشاند و به قاضی دستور داد که روبرویش بنشیند. نامه اش را به دستش داد و دستور داد که بخواند. قاضی نامه را خواند و تمام کرد قباچه در حال خشم به جلال دستور داد که سرش را از تن جدا کنند، بعد نامه شیخ بهاء الدین را بدست او داد و پرسید که «آیا این را می شناسید شیخ جواب داد که مسلماً این نامه من است ولی من بنا به دستور خداوند این کار را کردم و هرچه نوشتم درست و راست است». باشنیدن این لرزه برتن قباچه



افتاد و از حضور او پوزش خواست و با اعزاز و اکرام شیخ را مرخص کرد<sup>۱</sup>.  
 یک بار ملک شمس الدین وسالی نوین بر ملتان حملہ ور شد آن زمان غلام التتمش  
 جنکرخان حاکم ملتان بود. جنکرخان شیخ را پیش آنها فرستاده تا با مسالمت و  
 پول دادن جلوی آنها را بگیرد و شیخ ہم همین کار را کرد<sup>۲</sup>.

واقعہ دیگر را نقل میکنند کہ باری در ملتان خواجہ قطب الدین بختیار اوشی  
 و بابا فریدالدین گنج شکر و شیخ بہاء الدین زکریا ہر سہ بزرگ باہم بودند، در  
 آن روز ہا مغولان بہ ملتان بالشکری انبوه حملہ ور شدند. قباچہ حاکم ملتان خیلی  
 مضطرب شدہ بود. بہ بزرگان دین رجوع کرد و از آنها استمداد نمود. شیخ بہاء الدین  
 کہانی خواست و در آن تیر نہادہ بہ قباچہ داد و گفت بجانب دشمن بینداز چون این کار  
 را کرد، تمام لشکر مغول منہدم شد<sup>۳</sup>.

واقعہ دیگر کہ از نفوذ شیخ در دربار امراء و حکتام حکایت می کند در ضمن  
 تذکرہ احوال شیخ جلال الدین تبریزی نقل شدہ است. در آن محاکمہ شیخ بہاء الدین  
 زکریا ملتانی را برای داوری خواستہ بودند. وقتی التتمش متوجہ شد کہ شیخ بہاء الدین  
 کفش شیخ جلال را در دست گرفتہ ادای احترام نمودہ است گفت «کسی کہ در نظر  
 شیخ بہاء الدین این ہمہ احترام و ستایش را دارد نمی تواند مقصر و متہم باشد» ولی  
 شیخ اصرار کرد کہ باید حرفہای طرفین را بشنود<sup>۴</sup>.

### تعلیقات

در مورد تصانیف شیخ بہاء الدین زکریا تذکرہ نویسان یا ساکت ماندہ  
 اند و یا فقط از «کتاب الاوراد» اسم بردہ اند. از تصانیف شیخ سہ کتاب را میتوان اسم  
 برد کہ ہیچ یک بہ چاپ نرسیدہ است. در فصلی جداگانہ از ہر سہ آنها کہ عبارتند از  
 «کتاب الاوراد» و «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» و «رسالہ بہاء الدین زکریا  
 ملتانی» ذکر رفتہ است.

اینجا از برگزیدہ وصایای شیخ کہ در تذکرہ های صوفیان و یا در ملفوظات آنها

- ۱- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات، ص ۱۱۴.
- ۲- تاریخ نامہ ہرات، ص ۶۸-۱۵۷.
- ۳- مرقع ملتان: ص ۲۶۴.
- ۴- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات، ص ۱۱۰.



ذکر شدہ است بحث میگردد . مؤلف «اخبار الاخیار» وصایای شیخ را از نامہ ہائی کہ برای مریدانش نوشتہ است انتخاب نمودہ و آن بدین قرار است :

میگوید : «بر بندہ لازم است کہ با صدق و اخلاص در عبادت خداوندی مشغول بشود تا بوسیلهٔ عبادت و اذکار بتواند آنچه مناسوی خدا است نفی بکند و طریق آن اینست کہ احوال خود را درست بکند و در ضمن اقوال و افعال خود محاسبہ نفس خویش را بکند بدون لزوم حرف نزنند و نہ کاری انجام بدهد . برای ہر قول و فعل از خدای بزرگ التماس بکند و برای اعمال نیک استمداد او را خواہان باشد .

و میگوید : «کہ سلامت روح در ترک گناہ است و سلامتی دین در درود فرستادن بہ روح پیغمبر صلعم و سلامتی بدن در قلت طعام . سلامة الجسم في قلة الطعام و سلامة الروح في ترك الانام و سلامة الدين في الصلوة على محمد عليه الصلوة . «ذکر خدا را برخود واجب دان . چون از ذکر است کہ طالب بہ محب ص رسد» .

«عشق آتش است کہ کثافت ہا را خاکستر می گرداند و وقتی عشق راسخ شد با مشاہدہ او ذکر حقیقی انجام می گیرد . همین است آن ذکر کثیر کہ خدا برای او وعدہ فلاح دادہ است .

«واذکروا لله کثیرا لعلکم تفلحون»

میگوید کہ کریم کسی است کہ طینت او با قلب او و قلب او با ہمہ دمساز باشد . در قالب تن قلب هیچوقت بہ یک صورت نمی ماند بہ ہر حالت تازہ و نو صورت و ہیئت تازہ می پذیرد و گاہی حاضر ، گاہی غائب ، گاہی قادر و گاہی غافل گاہی ہوشیار و گاہی ساکت ، گاہی در حال ذکر ، گاہی عالم است ، گاہی جاہل ، گاہی کافر ، گاہی مومن ، یک وقتی زیر یک وقتی زبر ، موقعی نیک است و موقعی بد است»<sup>۱</sup> .  
دربارہ مردم اینطور میگوید : «مردمان جہان از سہ قرارند : اول زاہد عابد آنہائیکہ ظاہر شان بد و باطنشان خوب است ، دوم علماء و فضلاء ، کہ ظاہر و باطن یکسان دارند ، سوم جہلاء کہ ظاہر خوب و باطن بد دارند»<sup>۲</sup> .

- ۱- اخبار الاخیار، ص ۶۱ .
- ۲- اخبار الصالحین ، ص ۳۰۳ .
- ۳- اخبار الاخیار، ص ۶۰ .



بنظر شیخ سه چیز موجب هلاکت انسان می تواند باشد: اول ارتکاب گناه به امید توبه، دوم توبه نکردن به امید درازی حیات، سوم گناه بزرگ خود را به امید عفو و بخشش ناچیز گرداندن<sup>۱</sup>.

- او عقیده داشت که زهد سه حرف است: اول «ز» که مراد از آن ترک زیب و زینت دنیا است. دوم «ه» که عبارت است از ترک هوا و هوس، سوم «دال» که در گذر کردن از دنیا و دولت مطلوب است.

بنظر شیخ کمک به ستمگر در ظلم و ستم او و وصف افعال او بجای خود ظلم است، بلکه رفتار با جور و جفا با او ثواب است.

او می گفت: «آدم باید وقتی که حرف میزند در فکر داشته باشد که خدا آنها را گوش می کند و وقتی ساکت است باید بفهمد که خدا از راز قلب او آگاه است، باید بداند که برخاستن من روبروی او و نشستن من مقابل اوست. بنظر او «ترس از خدا چراغ قلب انسان است. اگر این نباشد انسان در تیرگی ظاهری و باطنی بسر می برد».

او عقیده داشت که سه چیز برای سه نفر ضرر دارد: فساد برای امراء و حکام طمع و همنشینی ثروتمندان و قرب مردان خدا برای علما و ریا برای فقرا». شیخ می گفت: «تقوی به چیزی می گویند که کسی دامن ترا نگیرد و جوانمردی اینست که تو دامن گیر کسی نباشی»<sup>۲</sup>.

شیخ عقیده داشت که «مرد آزاد طبع غلام کسی نیست و کسی که عزیز همه باشد جای دیگر ذلت نمی بیند. پادشاه کسی است که پیش کسی دست سوال دراز نکند و خدا پرست کسی است که در دام تکبر و نخوت گرفتار نشود. و نیک مرد کسی است که با هیچ کس بد نکند. صاحب وقت کسی است که نه برای گذشته افسوس می خورد و نه برای آینده نگران می شود و در حال از وضع خود راضی است»<sup>۳</sup>.

شیخ برای مریدان خود می گفت که «هر دری و هر سری مباشید، یک در بگیرد ولی استوار و محکم بگیرد. مرید باید محافظ وقت خود باشد و ماسوی خدا

۱- فواید الفواد، ص ۵۹.

۲- نزهة الخواطر، ص ۱۱۴.

۳- اخبار الصالحین، ص ۳۰.



را از قلب دور بدارد و صحبت مخلوق را برخود حرام گرداند به ذکر خدا انس بگیرد۔  
اگر این نباشد بہ فہمد کہ او از عشق خداوندی بوئی نبرده است۔  
بنظر او مجاہدہ آنست کہ ہر چہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو  
نرساند۔<sup>۲</sup>

### ازدواج و اولاد :

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی دو زن داشتہ۔ زن اولیش رشیدہ بانو دختر  
عمویش بود و زن دوم شہر بانو نام داشت۔ بقول تذکرہ نویسان شیخ از زن اول  
دارای پنج فرزند شد کہ بدین قرار است : (۱) شیخ صدرالدین عارف (۲) مخدوم شیخ  
علاء الدین محمد (۳) مخدوم شیخ قدوة الدین محمد (۴) مخدوم شیخ شہاب الدین محمد نور  
(۵) مخدوم شیخ برہان الدین محمد۔

و از زن دوم صاحب دو پسر و دو دختر شد : (۱) مخدوم شیخ شمس الدین محمد  
محبوب خدا (۲) مخدوم شیخ ضیاء الدین محمد (۳) نور بی بی (۴) سلطان بی بی المعروف بہ  
فاطمہ بی بی۔<sup>۳</sup>

شیخ دختر اولی ، یعنی نور بی بی را بہ فخرالدین عراقی کہ یکی از مریدان محبوب  
و خلفای برگزیدہ شیخ بود داد۔ او فقط یک پسر ، شیخ کبیر الدین بدینا آورد  
و زود فوت کرد۔ شیخ می خواست کہ دختر دومی را ہم بہ عراقی بدہد تا بہ او دلداری  
دادہ باشد ولی بہ میل پسر بزرگش ازین فکر منصرف شد و این سعادت نصیب  
سلطان التارکین حمیدالدین قریشی ہنکاری متوفی ۵۷۳۷ ہ شد و او صمیمانہ زن خود را  
دوست داشتہ است۔<sup>۴</sup>

غیر از شیخ صدرالدین عارف دربارہ هیچ فرزند دیگر شیخ اطلاعی بدست  
نرسیدہ۔ بقول فہمی شیخ از زن اول فقط یک پسر یعنی شیخ صدرالدین عارف داشت  
و از زن دومی صاحب شش پسر و دو دختر شد کہ یکی از آنها زن عراقی بود و دربارہ  
دیگری چیزی ذکر نشدہ است۔<sup>۵</sup>

- ۱- معارج الولايت ، نسخہ خطی مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۳۰۶۔
- ۲- خلاصۃ العارفين ، نسخہ خطی ، مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۱۶۔
- ۳- ذکر جمیل ، ص ۲۰۔
- ۴- تذکرہ حمیديہ : ص ۶۴۔
- ۵- ہند و پاکستان کے اوليا : ص ۷۶۔



ولی دیگر تذکره نویسان غیر از صدرالدین عارف از هیچ فرزند دیگر شیخ سخنی به میان نیاورده اند و درباره آنها چیزی معلوم نشده است. شیخ برای تربیت فرزندان خود علماً و فضلاً معروف زمانه را انتخاب نموده بود. از آنجمله مولانا نجم الدین از همه معروفتر است. شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به استادان فرزندان خود زرو سیم و تحفه های بی نظیر می داد و اغلب می گفت که اگر می خواهید چیزی به کسی بدهید باید از اعلی ترین نوع باشد<sup>۱</sup>.

## وفات :

از خواجه نظام الدین اولیاء متوفی ۵۷۲۵ هـ نقل می کنند که روزی شیخ در حجره خود مشغول عبادت بود که ناگه شخصی نورانی پیدا شد و نامه ای سر بمر بر بدست داشت و آن نامه را به شیخ صدرالدین عارف متوفی ۶۸۶ هـ داد و گفت که این را به شیخ بدهید. شیخ عارف از عنوان نامه متحیر شد و آنرا به اندرون برد. شیخ بهاء الدین زکریا وقتی نامه را دید گفت «احضار دوست آمده است. همه بیرون بروید» و سر به سجده نهاد و جان به جان آفرین سپرد. همان لحظه از در دیوار حجره صدا برآمد که «دوست به دوست رسید» شیخ عارف در حجره رفت و دید که پدرش از جهان فانی به جهان باقی شتافته است<sup>۲</sup>.

می گویند که همان وقت که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی فوت کرد بابا فرید گنج شکر در پاک پتن Pak Pattan بود، او بیهوش شد و مدتی در حال اغما ماند. دوستان نگران شدند و خرجه خواجه قطب الدین بختیارکاکلی متوفی ۶۳۳ هجری را آوردند و رویش را پوشاندند وقت بیهوش آمد گفت «امروز بردارم بهاء الدین از این جهان رخت بر بست من الان دیدم که یک هزار فرشته جلو او و شیخ شهاب الدین سهروردی در عقب او بودند و شیخ را بسوی آسمان بردند و نماز جنازه را غائبانه خواند<sup>۳</sup>.

درباره تاریخ وفات شیخ اختلاف زیادی وجود دارد: در خلاصه العارفين آمده که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی هفتاد و یک سال ۶۶۶ هـ از این جهان رخت بر بست<sup>۴</sup>.

۱- فواید الفواد، ص ۲۳۲.

۲- ایضاً، ص ۲۲۱.

۳- راحت القوب، ص ۹۲، مجلس نوزدهم، اخبار الاخیار، ص ۲۸.

۴- خلاصه العارفين، نسخه خطی مملو که کتابخانه دانشگاه پنجاب، ص ۱۷۱۳.



اقوال مؤلف سفینه الاولیاء<sup>۱</sup> ، نزہۃ الخواطر<sup>۲</sup> و منبع البرکات<sup>۳</sup> به همین تاریخ موافق اند و در فہرست کتابخانہ دیوان ہند<sup>۴</sup> ہم ۶۶۶ ہجری نوشتہ اند .  
مؤلف مفتاح التواریخ<sup>۵</sup> و سر زمین ہند<sup>۶</sup> و انوار العارفین<sup>۷</sup> و آئین اکبری<sup>۸</sup> و مرقع ملتان<sup>۹</sup> ۶۶۵ ہجری نوشتہ اند . در حالیکہ سوانح شرق<sup>۱۰</sup> و فہرست موزہ بریتانیا<sup>۱۱</sup> و تذکرۃ الشعراء<sup>۱۲</sup> و تذکرہ اولیای ہند<sup>۱۳</sup> سال وفات او را ۶۶۱ ہجری نوشتہ اند و روی مقبرہ شیخ ہم ہمین تاریخ حک شدہ است .

در «مخبر الواصلین» تاریخ وفات شیخ را اینطور ذکر کردہ است :

قدوہ خاندان اہل یقین شیخ ارض و سما بہاء الدین  
پانصد و شصت و شش ز ہجرت بود کہ انجم ذات او طلوع نمود  
او بیوم الخمیس کرد سفر سوی فردوس سابع ز صفر  
بی شک او شاہباز فردوس است سال او شاہباز فردوس است (۵۶۶ھ)  
لیک شد سال نقل او بہ یقین شاہباز مقام علیین (۵۶۶ھ)  
در ہمین تذکرہ جای دیگر میگوید :

زہی آن شیخ بی ہمتا بہاء الدین زکریا بدل مکان و بکف دریا بہاء الدین زکریا  
دلا در ہفتم ماہ رجب تاریخ نقل او بگو طب جہان حق بہاء الدین زکریا<sup>۱۴</sup> (۵۶۶ھ)  
در حدیقۃ الاولیاء تاریخ وفات شیخ را آورده :

پادشاہ دین بہاء الدین ولی پیر دنیا ہادی دور زمان  
عشق حق تولید او تحریر کن عاشق صادق بگو ترحیل آن (۵۶۶ھ)  
شمع نور آمد وصال پاک او نیز فتح دین بہاء الدین بخوان<sup>۱۵</sup> (۵۶۶ھ)  
تاریخ وفات از حافظ دلدار بچس :

حافظ و حاجی و عجم با عمل زاهد و عابد و عارف بی بدل

- ۱- سفینہ الاولیا ، ص ۱۱۵ .
- ۲- نزہۃ الخواطر ، ص ۲۳۴ .
- ۳- منبع البرکات ، ص ۶۶ .
- ۴- فہرست کتابخانہ دیوان ہند .
- ۵- مفتاح التواریخ ، ص ۶۲ .
- ۶- سر زمین ہند ، ص ۶۶ .
- ۷- انوار العارفین ، ص ۹۹ .
- ۸- آئین اکبری ، ص ۲۰۷ .
- ۹- مرقع ملتان ، ص ۲۱۲ .
- ۱۰- سوانح شرق ، ص ۹۷ .
- ۱۱- فہرست موزہ بریتانیا ، ص ؟ .
- ۱۲- تذکرہ الشعراء ، ص ۲۸ .
- ۱۳- تذکرہ اولیای ہند ، ص ۱۳۱ .
- ۱۴- مخبر الواصلین ، ب ۳۰ ، ص ۳۱ الف .
- ۱۵- حدیقۃ الاولیاء ، ص ۷۹ .



این گهر از بحر فیضان شهاب  
 این یکی لعل است کان قادری  
 این گل از باغ قریشی هاشمی  
 این بر از نخل وجیه الدین شمر  
 این خور از برج کر در آمد عیان  
 از لقب غوث جهان ممتاز شد  
 از وجودش چون بهاء الدین شد  
 نقد عمرش صرف شد در راه حق  
 چون رسید از عمر او هشتاد و هشت  
 بود جمعه هفتم از ماه صفر  
 گفت حافظ بهر سال وصل آن  
 بد گرانمایه باعداد و حساب  
 یعنی باغوث است نسبت مادری  
 مست از خوشبوئی او هر آدمی  
 قند حاصل کرد از وی هر بشر  
 زین منور شد جهان مولتان  
 و از کرامت صاحب اعجاز شد  
 زین سبب اسمش بهاء الدین شد  
 هم ز جنس علم دادی صد طبق  
 بهر دیدار خدا احرام بست  
 از نهال وصل حق خورده ثمر  
 شه بهاء الدین سید واصلان  
 (۵۶۶۶)

میگویند که شیخ بهاء الدین زکریا به شیخ صدرالدین عارف وصیت کرده بود  
 که نماز جنازه مرا بخوان و به کسی اجازه نده که بخواند ولی اگر شخصی بدون اجازه  
 خواند با او مخالفت نکند. چنانچه وقتی جنازه حاضر شد و بیش از هفده هزار مرد که  
 بیشتر شان اولیاء الله بودند صف کشیده بودند که گردی پدید آمد و از آن گرد  
 درویشی برآمد و نماز جنازه خواند. وقتی پرسیدند که او کی است، دریافتند که او  
 مصلح الدین سعدی شیرازی (متوفی ۶۱۵-۵۶۹۱) بود.<sup>۲</sup>

این واقعه را کسی دیگر ننوشته برای این در صحت آن شک است و بقول دیگران  
 نماز جنازه شیخ را پسر بزرگ او شیخ صدرالدین عارف خواند.

فخرالدین عراقی در رثای مرشد خود مرثیه ای طولانی گفته که در ادبیات فارسی  
 بی نظیر است، چند تا اشعار از آن مرثیه اینجا نقل کرده می شود.

چون ننالم ، چرا نگریم زار      چون نمویم ، که من نیام یار  
 دل فگارم چرا نگریم خون ؟      درد مندم ، چرا ننالم زار ؟  
 کارم از دست رفت و دست از کار      دیده بی نور ماند و دل بی یار  
 خاک بر فرق سر چرا نکم ؟      چون نشویم بخون دل رخسار ؟

۲- بوستان غوثیه ، ص ۲۵ .

۱- سرزمین ملتان ، ص ۸۵ .

۳- افضل الفوائد ، ص ۸۹ .



یار غارم ز دست رفت دریغ  
آفتابم ز خانہ بیرون شد  
حال بیچارہ ای چگونه بود ؟  
خود ہمہ خون گریستی بر من  
روشنایی دیدہ رفت ، افسوس  
آن چنانم کہ دشمنم چو بدید  
خاطر عاشقی چگونه بود  
سوختم زاتش جدایی او  
روز و شب خون گریستی بر من  
کارم از گریہ راست می نشود  
دلہ از من بسی خراب تر است

ماندم ، افسوس ، پای بردم مار  
منم امروز و وحشت شب تار  
رفته از سر مسیح و او بیمار  
بودی ار دوستی مرا غم خوار  
منم امروز و دیدہ ای خونبار  
زار بگریست بر دل من ، زار  
ہم دل از دست رفتہ ہم دلدار  
مردم نیست جز غم و تیمار  
بودی ار چشم بخت من بیدار  
چہ کنم ؟ چیست چارہ این کار  
خاطرم از جگر کباب تر است

### مقبرہ شیخ :

مقبرہ شیخ در ملتان است و در گوشہ شمال شرقی قمام باغ وجود دارد. در این مقبرہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و در کنارش پسر بزرگش شیخ صدر الدین عارف مدفون است . این مقبرہ را شیخ با ہزینہ شخصی خود ساختہ بود<sup>۱</sup>.

مشخصات مقبرہ باین قرار است : مساحت آن تقریباً دوہست و پنجہ متر مربع است . یک قطعہ سنگ مرمر کہ در آستانہ در قرار دارد یک متر و ہشتاد طول و یک مترو نود و پنج مساحت دارد . یک ضریح چوبی منقش کہ بر سرقد قرار دارد نمونہ ای از کار دستی است . این مقبرہ از نظر فن معماری بی نظیر است بقول کتنگہم Cunningham نظیر ہنر معماری این مقبرہ فقط در سونی پت Soni Pat (در ہند) وجود دارد<sup>۲</sup>.

مقبرہ از بیرون ہشکل مسدس الاضلاع بالا رفتہ و بر روی آن یک گنبد مدور درست شدہ است . در سمت شرقی آن کاشی براق وجود دارد . در محاصرہ سال ۱۸۴۸ م گنبد مقبرہ صدمہ ہای زیادی دیدہ بود . در سال ۱۸۵۵ م دولت بالغ بر دہ ہزار روپیہ

۱- کلیات عراق ، ص ۱۱۱ .

۲- تاریخ ضلع ملتان ، ص ۶۴ .

۳- ملتان گزیتیر ، ص ۳۹۹ .



خرج کرد تا مقبره را تعمیر بکند ولی تمام نشد و بعداً سجاده نشین آنوقت از پول نذر آن را تعمیر کرد. آستانه در و راهرو و درهای مقبره را شیخ مرید حسین قریشی یکی از سجاده نشینان بعدی تعمیر کرد.<sup>۲</sup>

در محوطه خانقاه سرائی وجود دارد که زایرین آنجا اقامت می‌گزینند و طرف چپ مسجد قشنگی وجود دارد که شیر شاه سوری (۱۵۴۰-۱۵۴۳ م) آنرا بنا نهاده است. بیرون مقبره دو نفر از فرمانروایان مسلمان مدفونند. قبر نواب مظفر خان باکاشی آبی زینت داده شده است.

در گوشه شرقی مقبره یک صفحه وسیع وجود دارد و معروف است شیخ بیست سال کامل روی آن سکونشسته درس تفسیر و حدیث و فقه می‌داده است. بر در مقبره نوشته شده است :

«خانقاه غوث العالمین حضرت غوث بهاءالحق والدین زکریا ملتانی رحمه الله علیه تاریخ وفات ۷ صفر ۶۶۱ هجری المقدس»  
در آستانه جنوبی بر محراب شرقی آیات قرآن و بر چپ و راست آن اشعاری کنده شده است که از این قبیل است :

مرزا پیر دانای مرشد شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب
مرزا ز پیر طریقت نصیحتی یاد است	که غیر یاد خدا هست هر چه برباد است
یکی آنکه بر نفس خود بین مباش	دوم آنکه بر خلق بد بین مباش
تا در سر تو خیال هستی باقی است	می‌دان به یقین که بت پرستی باقی است
گفتی بت پندار شکستم رستم	آن بت که به پندار شکستی باقی است
اندیشه مال و جاه دنیا غلط است	بی وهم و خیال فکر بیجا غلط است
در خانه تن وطن نباشد هرگز	از بهر دو روز این تمنا غلط است

### وصف شیخ از زبان دیگران :

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی ، همیشه ازین مرید خود تعریف و تمجید می‌کرده ، می‌گویند وقتی شیخ بهاءالدین زکریا از حضور مرشد

۱- سجاده نشین به کسی می‌گویند که بعد از مرگ مرشد بر روی قبر بنشیند و مراقب نظافت و نگهبانی باشد.  
۲- سرزمین ملتان ، ص ۸۷.



رخصت خواست شیخ الشیوخ برای او دعا کرد و گفت که «هر که ترا به بیند و هر که بعد از تو جنازه ترا به بیند و هر که بعد از جنازه تو مناره ترا یعنی گنبد ترا به بیند او را با دوزخ کاری نباشد».

مولانا جهانی مؤلف سیرالعارفین در وصف شیخ می گوید :

«آن گوهر درج شریعت و طریقت و آن اختر برج معرفت و حقیقت ، آن رهنمای منازل تصدیق حال و آن رهبر راه روان اهل کمال ، آن زبده اتقیاء ، آن خلاصه اولیاء بهاء الدین محمد زکریا قدس سره العزیز از اولیای کبار بود و در روش مشیخت صاحب اعتبار در علوم ظاهری ، مجتهد زمان و در اسرار باطن سلطان سریر عرفان . در عهد خویش از بی نظیران روزگار بود و در کشف و کرامت عظیم المثال و در عبادت و ریاضت مستقیم الاحوال .

آن محرم راز لا مکانی	موصوف صفات جاودانی
افلاک به زیر پای کرده	در عالم عشق جای کرده
جا رفته از فناء توحید	پا کوفته در بقای تفرید
باطن به بوهبویت و حقیقت	ظاهر بشریعت و طریقت
آن پاک گزیده مشایخ	آن مردم دیده مشایخ
سلطان سریر ملک تمکین	یعنی که بهاء الملت و دین
اوسالک ملک لا یزالی است	در سلک محبتش جهانی است

میر حسینی مرید شیخ در تصانیف خود در مدح شیخ اشعار متعددی گفته از آن جمله چند بیت زیر است :

شیخ هفت اقلیم قطب اولیاء	واصل حضرت ندیم اولیاء
مفخر ملت بهاء شرع و دین	جان پاکش منبعه صدق الیقین
سالکان را علمش اوستاد آمده	قدوه ابدال و اوتار آمده
رحمت عالم دل آگاه او	چون پیغمبر استقامت راه او
نوش داروی دل هر درد مند	قدر او چون همت او سر بلند
ملک دنیا داده و دین یافته	در بقا حرف تمکین تافته

۱- بوستان غوثیه ، ص ۲۳ .

۲- سیرالعارفین ، ص ۱۰۳ .



طرز وجود او به نزد دوستان  
من که رو از نیک و بد تافتم  
از مئی وحدت لبالب جام او  
رحمت هستی چو پیروان  
این بلند آواز عالم پناه  
صدر دین و دولت آن مقبول حق  
آب حیوان قطره بحر و برش  
معتبر چون قول او افعال او  
مقتدائی او قبول خاص و عام  
ملک معنی جمله در فرمان او  
فخرالدین عراقی ، مرید شیخ در مدح او اشعار زیادی سروده که از آنجمله است :

راهبر اصفیا پیشرو اولیا  
شیخ شیوخ جهان قطب زمین و زمان  
ناشر علم الیقین کاشف عین الیقین  
مفضل فاضل پناه ، عالم عالم نواز  
پرسی اگر در جهان کیست امام الانام  
در نظر همتش هر دو جهان نیم جو  
سالک مسالوک را در بر او باز گشت  
در کف لطف تو برده عراقی پناه

جنت الماوا شده هندوستان  
این سعادت از قبولش یافتم  
در فضای قدس باد آرام او  
کرد پروازش همانی آشیان  
سرور عصر افتخار صدر و جاه  
نه طبق بر خوان وجودش یک طبق  
چون خضر علم لدنی حاصلش  
هم بیان او گواه حال او  
دولتش گفته توئی خیر الانام  
هم بکسب و هم به معنی آن او

هم کف انبیاء صاحب حق کامیاب  
غوث همه انس و جان معتق مالک رقاب  
واجد حق الیقین هادی مهدی خطاب  
مکمل کامل صفات عالی عالی جناب  
نشوی از آسمان جز زکریا جواب  
در کف دریا و شش هفت فلک یک حباب  
طالب مطلوب را از در او فتح باب  
در گه رحمان بود عاجز کان را مآب<sup>۲</sup>

روشنان آئینه دل چو مصباح بینند  
خاص حق صاحب قدوس بهاء الاسلام  
زده پابند سرا پرده او در ملکوت  
سبحه اش نور و مصلاش ردای رحمان  
خاک پایش به تبرک همه در دیده کشند  
قطب وقف اوست همه عالم از او آسوده

روی دلدار در آن آئینه پیدا بینند  
غوث دین رحمت عالم زکریا بینند  
هم نشینش ملک العرش تعالی بینند  
لجه بحر ظهورش متوضا بینند  
تا مگر از مردمش نور تجلا بینند  
بر درش زبده ابدال تولا بینند

۱- کنز الرموز نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب شماره Pi VI 73 ص ۶

۲- کلیات عراقی ، ص ۶۸



خوبرویان بجهان شیخ هم او را دانند  
 بیدلان از نظر او دل بینا یابند  
 خادمسان در او آخرت ودینی را  
 بر سر کوش عزیزان به عراقی نگرند  
 در جهان نیست جزو شیخ دگر تا بینند  
 مردگان از نفس او دم احیا بینند  
 بر در خدمت او لؤلؤ لا لا بینند  
 دل محنت زده اش در کف سودا بینند  
 جای دیگر اشعار زیادی گفته که مطلع هر قصیده اینجا نقل میگردد :

یا نسیم خوش بهار وزید یا صبا نافه تترار دمید<sup>۱</sup>

یا رب این بوی چنین خوش زگلستان آید یاز باغ ارم و روضه رضوان آید<sup>۲</sup>

فرستاد دریای فضل و هنر بدین خشک لب بجزی از شعر تر<sup>۳</sup>

طاب روح النسیم بالا سهار این دور الندیم بالا دوار<sup>۴</sup>  
 در خاریم کولب ساقی نیم مستیم کو کرشمه یار؟

راه باریکست و شب تاریک مرکب و لنگ و پیر  
 ای سعادت رخ نمای وای عنایت دست گیر<sup>۵</sup>

حبذا صفه سرای کمال خوشتر از روی دلبران بجهال<sup>۶</sup>

شیخ ربانی بهاءالحق والدین آنکه ما  
 بوسه برخاک درش چون قدسیان هر دم زنیم<sup>۷</sup>

- 
- ۱- کلیات عراقی ، ص ۷۵ .  
 ۲- کلیات عراقی ، ص ۷۷ .  
 ۳- ایضاً ، ص ۷۸ .  
 ۴- ایضاً ، ص ۷۹ .  
 ۵- ایضاً ، ص ۸۰ .  
 ۶- ایضاً ، ص ۸۱ .  
 ۷- ایضاً ، ص ۸۳ .  
 ۸- ایضاً ، ص ۷۹ .



## فصل دوم

### اعقاب و احفاد شیخ

۱- شیخ صدرالدین عارف

۲- شیخ رکن الدین عالم



## شیخ صدرالدین عارف

شیخ صدرالدین عارف پسر شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بعد از وفات پدر بر مسند ارشاد نشست . کنیت او ابوالمغانم بود . چون ہر بار ختم قرآن مجید می کرد با معانی تازہ ای روبرو می شد با اسم عارف نام بردار شد . او تحصیلات اولیہ خود را در محضر پدر با تمام رساند و بہ ہمین جہت سر حلقہ اولیاء شناختہ می شد . شیخ صدرالدین عارف ، عارف کامل بود و در استغنا و زہد و پارسائی و فقر معروف زمانہ ، سلطان فیروز محمد شاہ او را عنوان شیخ الاسلامی دادہ بود . شیخ صدرالدین ہمہ عمر خود را با وجود دعوت های کہ پادشاہان اسلامی از او می کردند در ملتان بسر برد .

مؤلف تاریخ فرشتہ واقعہ ای را دربارہ محمد خان شہید متوفی ۵۶۸۵ و صدرالدین عارف نقل کردہ کہ شیخ عارف با زن محمد خان شہید ازدواج کرد ، چون محمد خان او را طلاق دادہ بود بعد محمد خان از شیخ عارف خواست کہ او را طلاق بدہد تا دوبارہ خودش باو رجوع بکنند ولی شیخ بنا بخواستہ زن این کار را نکرد ولی این واقعہ هیچ صحت تاریخی ندارد و هیچ یک از مؤرخان و تذکرہ نویسان بدان اشارتی نکرده اند .

احتمال میرود کہ شیخ صدرالدین عارف از مشایخ شبہ قارہ پاکستان و ہند اولین کسی بودہ باشد کہ از نظریات ابن عربی<sup>۲</sup> متوفی ۶۳۸ ہجری آگاہی پیدا کرد ہ بود چون او با عراقی مکاتبہ داشت و تصانیف ابن عربی را ہم خواندہ بود .

شیخ صدرالدین عارف مانند پدر بزرگوارش بعد از فراغت از اوراد و اذکار بہ درس و تدریس مشغول می شد . بہ ہمین جہت برای مبتدیان یک رسالہ بنام

۱- رجوع شود بہ معارج الولايت ص ۳۱۲ ، تاریخ فرشتہ ص ۴۵۸ ، تاریخ معصومی ، ص ۵۰ ، تاریخ فیروز شاہی ص ۶۹ - ۷۹ ، طبقات اکبری ص ۸۸ ، آب کوثر ص ۲۶۲ ، اخبار الاخیار ، تاریخ فیروز شاہی (عقیق) ص ۹۶ ، سفینۃ الایلیا ص ۹۹ ، سیر العارفين ص ۵۴ .

۲- شیخ ابوبکر محی الدین محمد بن علی معروف بہ ابن عربی مردی دانشمند و فیلسوف بود . کتابهای زیادی را جمع بہ حدیث و تفسیر و سیرۃ النبی و ادبیات کہ شامل شعر صوفیانہ می باشد باو نسبت دادہ اند . فصوص الحکم و فتوحات مکبہ از کتابهای معروف او است .



«تصریف جدولی» نوشت که در مدارس آن زمان تدریس می شد. ولی متأسفانه حالا اثری از آن کتاب نیست<sup>۱</sup>.

شیخ صدر الدین عارف به شعر هم علاقه داشت و شعر هم گفته است. عراقی در اشعار خود «نور عرب» و «سه بیت» شیخ عارف را ستوده است.

زنده کردی شکسته را بسه بیت کز دم عیسوی نشان دارد  
حرز جان ساختم سه بیت ترا کم ز صد فتنه در امان دارد<sup>۲</sup>

خسته چون خواند نظم تو ز طرب پای بر فرق فرقدان دارد  
خواستم تا جواب گویم ، عقل گفت ، که طاقت و توان دارد  
عاجز آید ز دست مدح و ثنات هر که پا در ره بیان دارد<sup>۳</sup>

از تصنیف شیخ صدر الدین عارف چیزی بدست ما نرسیده است. فقط در «اخبارالاخیار»<sup>۴</sup> اشاراتی رفته و اقتباساتی از آن نقل کرده اند و اصل کتابها از بین رفته است. مهمترین آثاری که به شیخ نسبت داده اند «کنوز الفوائد» است که ملفوظات شیخ است و یکی از مریدان او با اسم خواجه ضیاء الدین اکرم مرتب کرده مجموعه است. این کتاب از لحاظ موضوع که محتوی هندی و موعظت و اسرار و معارف میباشد گرانبهاست در تاریخ فیروز شاهی<sup>۵</sup> هم عقایدی عارفانه شیخ عارف را نقل کرده اند و همینطور در کتاب نزهة الخواطر<sup>۶</sup> هم قسمتهائی از وصایای شیخ نقل شده است.

تأثیر صحبت و تربیت شیخ عارف باعث شده بود که عده بسیاری از ارباب کمال بمنظور ارشاد و هدایت مخلوق در نواحی مختلف شبه قاره پاکستان و هند پراکنده شوند. معروفترین آنها عبارتند از شیخ جمال خندان متوفی ۶۸۶ و شیخ احمد معشوق و مولانا اعلاء الدین خجندی و شیخ حسام الدین.

شیخ عارف در ۶۸۶ هجری ازین جهان رخت بر بست. او دارای شخصیت بسی محبوب بود. میر حسینی در کنز الرموز می گوید:

۱- آب کوثر ص ، ۴۶۲ .

۲- کلیات عراقی ، ص ۷۲ .

۳- ایضاً ، ص ۷۲ .

۴- اخبارالاخیار ، ص ۵۹ ، ۶۱ و ۷۲ .

۵- تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عقیف ، ص ۹۶ .

۶- نزهة الخواطر ، ص ۲۸۹ .



آن بلند آوازه عالم پناه سرور عصر افتخار صدر گاه  
 آب حیوان قطره بحر دلش چون خضر علم لدنی حاصلش  
 معتبر چون قول او افعال او هم بیان او گواه حال او  
 صدر دین و دولت آن مقبول حق نه فلک بر خوان وجودش یک طبق

مقتدای دین قبول خاص و عام دولتش گفته توی خیرالانام  
 ملک معنی جمله در فرمان او هم به کسب و هم بمیراث آن او  
 فخرالدین عراقی هم قصیده ای در مدح شیخ عارف سروده که اینطور آغاز میشود:  
 دل ترا دوست تر ز جان دارد جان ز بهر تو در میان دارد

### شیخ ابوالفتح رکن الدین عالم<sup>۲</sup>

محمد ابوالفتح سرتاج مشاهیر هند که در ارشاد و تلقین بلند مرتبت بوده در  
 شهر ملتان ۵۶۳۷ پا بعرضه وجود گذاشت. او پسر صدرالدین عارف و نوه شیخ  
 بهاء الدین زکریا ملتانی است. مادرش بی بی راستی بخاطر زهد و طاعت خود به رابعه<sup>۳</sup>  
 عصر معروف بود. او تحصیل ظاهری را پیش پدر و تربیت روحانی را از جد بزرگوار  
 خود گرفت. خواجه شمس الدین گردیزی سبزواری از نیکوکاری او متأثر شده او را به  
 لقب رکن الدین عالم نواخت.

شیخ رکن الدین از هفت سالگی نماز با جماعت می خواند بعد از دو گذشت پدر  
 گرامی خود بر مسند ارشاد تکیه داد و تا ۵۳ سال بر این مسند خلافت متمکن بوده  
 است. او در انتخاب طریق، مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بوده است. تذکره  
 نویسان نقل میکنند که در چهار سالگی روزی شیخ رکن الدین دستار پدر بزرگ را

۱- کنزالرموز خطی، ص ۶.

۲- کلیات عراقی، ص ۷۱ - ۷۲.

۳- معارج الولايت خطی، ص ۳۳۹، بزم صوفیه، ص ۲۶۲، سیرالعارفین، ص ۲،  
 تاریخ فرشته، ص ۴۱۱، خزینة الاصفیا، ص ۷۱۵، اخبار الاخیار، ص ۷۷، تاریخ  
 معصومی، ص ۴۷، تاریخ هند و پاکستان، ص ۵۹۶، تاریخ ضلع ملتان، ص ۷۵،  
 آب کوثر، ص ۲۶۵.



بر سر گذاشت شیخ عارف او را از این کار منع کرد ولی شیخ بهاء الدین زکریا آن دستار را به او بخشید او آنرا پیش خود نگاهداشته بود.

شیخ رکن الدین در زمان خود شخصیت ارجمندی بشمار میرفت. سلطان علاء الدین خلجی متوفی ۱۳۱۵ و پسرش قطب الدین خلجی احترام زیادی برای او قایل بودند. شیخ با سلاطین تغلق هم روابط خوبی داشت. مؤلف تاریخ معصومی واقعه ای را نقل می کند که در زمان محمد بن تغلق بصورت کشت و کشتار بعنوان فاجعه در ملتان روی داده بود و کفاره بغاوت کشلو خان را از عوام بیگناه می خواستند بگیرند که شیخ برای شفاعت پا برهنه پیش سلطان رفت و با مساعی و کوشش او اهل شهر از دست انتقام محمد تغلق مصون ماندند. از این وقایع معلوم می شود که پادشاهان وقت به چه حدی برای شیخ احترام قایل می شدند و شیخ هم همه این نفوذ خود را بخاطر بهره مند ساختن مردم بکار می برد. او وقتی بدیدن پادشاه می رفت زمانی تخت روان خود را که بر آن سوار می شد بیرون دیوان شاهی متوقف می ساخت و مردم حاجتمند که به دیوان شاهی دسترسی نداشتند نامه احوال می نوشتند و به او میسپردند شیخ همینکه نزد پادشاه می رسید اول بخادمی اشارت می فرمود که نامه ها را به سلطان تقدیم کند و سلطان شخصاً آنها را می خواند و دستور لازم را صادر می نمود.

شیخ رکن الدین مطابق ۷۳۴ هجری قمری در ملتان در گذشت و در مقبره ای که سلطان غیاث الدین متوفی ۱۳۲۵ برای خودش ساخته بود مدفون شد. این مقبره در قاسم باغ در ملتان واقع است. ساختمان آرامگاهش بسیار زیبا و با شکوه است. ارتفاع آن بالغ بر ۳۰ متر است و بدان حد بلند است که از سی میلی هم میشود آنرا دید!

درباره تصانیف شیخ تذکره نویسان چیزی ننوشته اند فقط در کتاب «اخبارالاکخیار»<sup>۲</sup> اسمی از «مجمع الاخبار» برده شده منتهی از آن نقل شده است و این کتاب را به شیخ رکن الدین نسبت داده اند.

شیخ رکن الدین چون صاحب فرزندی نبود بعد از او خلفای عظام او به جانشینی او رسیدند و حقیقتاً با درگذشت او سلسله سهروردیه از ملتان به اچه Uch منتقل شد

1. Gazetteer of the Multan District.

۲- اخبارالاکخیار، ص ۷۴.



و این خطہ بصورت مرکز روحانی سند و پنجاب غربی در آمد۔ ارادتمندان شیخ و مریدان او کہ از قبیل شعراء و علما و مورخین و ادبا بودہ اند در تمام حوالی رود خانہ سند از ملتان و اچہ و پائین تر از آن وجود داشتند و چندین عالم از شہر و دیار ہند مریدان او بودند۔ و برای مریدان خود راہی را نمود کہ موجب رستگاری بود۔ از مریدان معروف او شیخ جلال الدین برکی، شیخ عثمان الرحالہ بود۔ نجم الدین ابراہیم بیابانی قوام الدین گازرونی و سلطان التاریکین حمید الدین حاکم را اسم بردہ اند۔

فیخرالدین عراقی در اشعار خود درباره شیخ رکن الدین می گوید :

ہر دو ز فرزند تو کہ اوتادند ہر یکی غوث ہفت کشور باد  
قطب شان صدر صفہ ملکوت کہ مقامش ز عرش بر تر باد  
بر سر کوی ہر یکی گردون چون عراقی ہمیشہ چاکر باد

مرید شیخ رکن الدین ، سلطان التارکین حمید الدین حاکم در مدح مرشد خود اشعار زیادی سرودہ از آن جملہ اند :

بگو حاکم از جان و دل مدح پیر چہ پیری ؟ کبیری ؟ چہ شیخی خطیر  
شہ اولیای خدا رکن دین کہ چون جد خویش است شیخی کبیر  
ابوالفتح فیض الہ آن پیشوا کہ در پیشوائی ندارد نظیر

فداکن حاکما جان را بنام شیخ رکن الدین کہ ہستی تو مریدوہم غلام شیخ رکن الدین  
مرا آن بخت کی باشد ولی خوشوقت آن ذاتی کہ برروحش رسد ہر دم پیام شیخ رکن الدین

۱- کلیات عراقی ، ص ۱۱۵ .

۲- گلزار حاکم ، بحوالہ تذکرہ حمیدیہ ، ص ۶۶ .

۳- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۲۳۷ .



## باب دوم

برسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ

### فصل اول

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی  
و خدمات عرفانی و ادبی او



## شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی

یکی از عرفای زبده ایرانی قرن ششم و نیمه اول قرن ہفتم ہجری قمری شیخ شہاب الدین ابوحنفص عمر سہروردی بنیانگذار فرقہ سہروردیہ است. شہاب الدین ابوحنفص کہ نامش عمر است از اولاد محمد بن ابی بکر است. سلسلہ نسب او تا محمد براین وجہ است کہ شہاب الدین ابوحنفص عمر بن محمد بن سہروردی بن ابی بکر او در تصوف بہ عمش شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی ۱۱۶۸/۵۶۳ منسوب است.

شیخ شہاب الدین سہروردی در ماہ رجب سال ۵۳۹ ہجری قمری برابر با ژوئیہ سال ۱۱۴۵ میلادی در ناحیہ سہرورد کہ در نزدیکی زنجان قرار داود بہ دنیا آمد.<sup>۱</sup> در کودکی او را بہ چمن ملکانی کہ از صوفیان قرن ششم بودہ سپردند آنگاہ در بیست و ہفت سالگی در بغداد بہ تحصیل علوم مشغول شد و علما او را سلطان الحکما لقب دادند.<sup>۲</sup>

می گویند کہ بارہا خضر نزد وی می آمد و از رموز باطن و علوم طریقت او را بہرہ مند میساخت. شیخ شہاب الدین در ہدایت امر بہ خدمت بسیاری از عرفای زمان خود رسید کہ از آنها شیخ عبداللہ گیلانی و نجم الدین کبری معروف ہستند او از حضور عبدالقادر گیلانی ہم کسب فیض نمود.

شیخ شہاب الدین مذهب امام شافعی را داشت و طریقت او پیروی کامل از شرع و سنت پیغمبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم بودہ است. او در بغداد اصول تصوف و طریقت و وعظ را از شیخ ابوالنجیب و فقہ و خلاف و فنون ادب را نیز از مشایخ دیگر یاد گرفت. بعد از این کہ از عمومی خود خرقہ گرفت. عزالت و خلوت نشینی را اختیار نمود. اگرچہ شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب بنیانگذار سلسلہ سہروردیہ بود ولی کسی کہ

۱- مجالس المؤمنین ، ص ۷۰ .

۲- تذکرہ حسینی ، ص ۱۶۱ .

۳- مفتاح العارفین ، ص ۱۴۵ .

۴- سفینۃ الاولیاء ، ص ۱۴ - ۱۱۳ .



این سلسله را در همه جا توسعه داد خلیفه و برادر زاده او شیخ شهاب الدین بوده است.<sup>۱</sup> بعد از وفات ابوالنجیب شیخ شهاب الدین سهروردی به مقام شیخ الشیوخی رسید و ارباب طریقت و سالکان راه حقیقت از راه دور و نزدیک برای حل و فصل حقایق و معارف پیش او می آمدند، جمع کثیری از عرفا و صوفیان، فنون طریقت و مجاهدت را از او یاد گرفته بودند. مدت درازی بسمت شیخ الشیوخ بغداد منسوب شد و سالها به وعظ و ارشاد اشعار اشتغال داشت. و نصایح دلنشین او مورد قبول شنوندگان قرار می گرفت.

خلیفه وقت ناصر الدین نسبت به او ارادت و احترام فوق العاده ای روامیداشت و گمان می رود که غالباً او را از طرف خود بعنوان سفیر به ممالک دیگر می فرستاد و بخاطر این بعنوان سفیر نزد ملوک اطراف رفته و همه آنها به او احترام زیادی می گذاشتند و مقدم او را گرمی داشتند.<sup>۲</sup>

شیخ شهاب الدین هر سال به مکه می رفت و از آنجا به مدینه می آمد و سپس به بغداد مراجعت می نمود و این کار تا پایان عمرش ادامه داشت. او به این که در زندگانی خود ثروت زیادی بدست آورد و از جمله غنی ترین و ثروتمند ترین عرفای عصر خود بشمار میرفت ولی همه آنها صرف مستمندان و نیازمندان می نمود. وقتی زنده بود هر وقت به حج میرفت گروهی از فقرا با او همراه شدند و شیخ نسبت به همه طریقه مروت و اعانت بجای می آورد.<sup>۳</sup> در ۶۲۸ هـ ق که به مکه برای حج رفت با عمر ابوالفراء بزرگترین شاعر صوفی مصر آشنا شد.<sup>۴</sup>

شیخ شهاب الدین به اصول اعتقادات خود پای بند و در رعایت آن خشک و متعصب و جدی بود. او مثل مرشد خود ظواهر سنن و آداب را بدقت رعایت می کرد و از اندیشه های روشن خویش را یدور می داشت. بامردم روشن بین کتار نمی آمد و می گویند که کوتاه نظری او بدان حد رسیده بود که شفای بوعلی را به آب شست.<sup>۵</sup>

۱- نفعات الانس، ص ۴۱۷.

۲- تاریخ مفصل ایران، ج ۱، ص ۴۹۹.

۳- ایضاً.

۴- Sufism, p. 85

۵- مرآة الجنان، ج ۳، ص ۵۱.



واقعہ دیگری را کہ بہ شیخ شہاب الدین سہروردی نسبت دادہ اند ستایش و سپاسگزاری وی بود کہ موقعی کہ ناصر الدین خلیفہ را بخاطر سوختن و از بین بردن کتابہای فلسفہ ستودہ بود<sup>۱</sup>.

شیخ شہاب الدین سہروردی بہ سماع علاقہ ای نداشت و می گفت کہ ہر نعمتی کہ در بشر ممکنست شہاب الدین را دادہ اند الا ذوق سماع<sup>۲</sup> و از تذکرہ های صوفیان و اولیا برمی آید کہ او بندرت بہ سماع می پرداخت.

شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی در بغداد چند خانقاہ متعلق بہ صوفیہ را ادارہ و سرکشی می کرد. ناصرالدین خلیفہ خانقاہی مخصوص جہت او ساختہ بود کہ دارای خانہ و حمام و باغچہ ای جہت سکونت شیخ و کسان او بود<sup>۳</sup>.

شیخ شہاب الدین سہروردی در عرفان داری مقام ارجمندی بود و بین عرفا و اولیا شخصیت برجستہ ای بشمار میرفت. او پیوستہ مورد ستایش و تمجید اغلب عرفا و فضلا و دانشمندان و شعرای ہم عصر خود قرار گرفتہ است. امام یافعی ویرا این چنین ستودہ است:

«استاد زمانہ» فریدگانہ، مطلع الانوار، منبع الاسرار، دلیل الطریقہ، ترجمان الحقیقہ، استاد الشیوخ الاکابر الجامع بین علم الباطن و الظاہر قدوة العارفين و عمدة السالکین، العالم الربانی شہاب الدین ابو حفص عمر بن سہروردی قدس اللہ سرہ<sup>۴</sup>.

شیخ عبدالقادر جیلانی دربارہ او می گفت: یا عمرو انت آخر المشہورین بالعراق<sup>۵</sup> شعرای معروف مثل کمال الدین اسماعیل اصفہانی و شیخ سعدی شیرازی ویرا مدح گفته اند.

مرا پیر دانای مرشد شہاب  
یکی آنکہ بر نفس خود بین مباش

دو اندرز فرمود بر روی آب  
آنکہ بر خلق بر خلق

۱- مناقب اوجد الدین کرمانی، ص ۵۸.

۲- فواید الفواد، ص ۲۲۵.

۳- تاریخ مفصل ایران، ج ۱، ص ۴۹۹.

۴- نفحات الانس، ص ۴۸۲.

۵- خزینة الاصفیاء، ص ۴۶۸۴.



شهاب دین عمر سهروردی آن ره رو که از مسالک اودیو برحذر یابی<sup>۱</sup>  
 شیخ شهاب الدین سهروردی عمر خویش را صرف تعلیم و تربیت رهروان وادی  
 معرفت نمود. معروفترین مریدان او عبارتند از:  
 کمال الدین اسماعیل اصفهانی: سخن سرای نامبردار قرن ششم و هفتم که شعر  
 شناسان او را خلاق المعانی یعنی معنی آفرین لقب داده‌اند از مریدان شیخ  
 شهاب الدین بود.  
 شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، شاعر معروف زبان فارسی که شاهکار های او  
 گلستان و بوستان در ادبیات فارسی بی زوال اند از مریدان او بود.  
 شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی (۶۷۱-۵۹۴ هـ ق) او از برجسته ترین  
 شاگردان شهاب الدین سهروردی است و بعد از وی در اشاعه طریقه سهروردیه همت زیادی  
 بخرج داد.

عمادالدین ابو طاهر عبدالسلام شیرازی متوفی ۵۶۶ هـ ق.  
 سراج الدین حسین ابن شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب شیرازی.  
 شیخ شهاب الدین خلفای زیادی را به شبه قاره پاکستان و هند فرستاد و می گفت  
 «خلفای فی الہند کثیر» و آنها عبارتند از: شیخ نورالدین مبارک غزنوی،  
 مولانا مجدالدین حاجی، شیخ ضیاء الدین رومی، قاضی حمیدالدین ناگوری متوفی  
 ۵۶۴ ق دو عهد سلطان معزالدین سام به دهلی آمد او در علم ظاهر به پایه اجتهاد  
 رسیده بود و به سمت قاضی القضاة ناگور نایل آمده بود.

سخی سرور، متوفی ۵۷۷ هـ ق، بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال الدین  
 تبریزی  
 شیخ شهاب الدین سهروردی در ناحیه پاکستان غربی فعلی  
 و جلال الدین تبریزی در ناحیه سهروردیه را رواج و توسعه دادند.<sup>۲</sup>

شیخ شهاب الدین سهروردی در چهارشنبه اول محرم سال ۵۶۳۲ ق برابر با سال  
 ۱۲۳۴ م در زمان المستنصر بالله خلیفه عباسی در شهر بغداد از این دارفانی رخت

۱- دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ص ۳۱.

۲- خزینة الاصفیاء، ص ۶۸۴.

۳- تاریخ فرشته، ص ۳۷۷.



بر بست . باین ترتیب سن او از ۹۳ سال بیش نبوده . مزار او در بغداد است و مرجع و زیارتگاہ عوام و خواص است<sup>۱</sup> .

ناگفته نماند کہ بعضی از تذکرہ نویسان این شیخ شہاب الدین سہروردی را با شیخ شہاب الدین یحیی بن حبش سہروردی<sup>۲</sup> کہ بعنوان شیخ اشراق معروف است اشتباہ کردہ اند . ولی ضعف این احتمال بہ شہادت اختلاف اسم و زمان و تألیفات و قرائن دیگر واضح و روشن است ، پس این شیخ را نباید با شیخ شہاب الدین یحیی بن حبش سہروردی معروف بہ شیخ اشراق (۵۴۹-۵۵۸۷ ق) کہ در حلب بدستور ملک الظاہر پسر سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۸۲-۵۶۱۳ ق) بہ جرم داشتن عقاید فلسفی بہ سال ۵۵۸۷ ق بہ قتل رساندند ، اشتباہ کرد<sup>۳</sup> .

### تصانیف :

شیخ شہاب الدین را در دقایق عالیہ عرفانی تصانیف منثور زیاد بودہ است و چنانکہ از مطالعہ بعضی از آنها بر می آید شیخ بیشتر آنها را بہ هنگام اعتکاف در مکہ بہ اتمام رساندہ است . شیخ در بیشتر آثار خود از روی تقیہ و با کنایہ و استعارہ سخن گفتہ است .

در تذکرہ ہا کتابہای زیادی را باو نسبت دادہ اند ولی بعضی از آنها از جملہ «التلویحات فی المنطق» و «الحکمت» و «مطارحات» وغیرہ متعلق بہ شیخ شہاب الدین یحیی بن حبش سہروردی میباشد<sup>۴</sup> و «کتاب الاوراد» کہ در فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ عمومی پنجاب بہ شہاب الدین سہروردی نسبت دادہ شدہ است متعلق بہ مرید و خلیفہ او در ہندوستان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی می باشد<sup>۵</sup> . ولی کتابہائی کہ در صحت انتساب آن بہ شیخ تردیدی نیست بقرار زیر میتوان نام برد :

- ۱- عوارف المعارف ۲- اعلام الہدی فی عقیدہ اہل التقی ۳- بہجۃ الابرار ۴- جذب القلوب الی مواصلۃ المحبوب ۵- رشف انصایح الایمانیہ و کشف الفضائح الیونانیہ .

۱- آتشکدہ ، ص .

۲- برای تفصیل رجع شود بہ «معارف اسلامی در جہان معاصر» ، ص ۱۱۵ .

۳- تاریخ مفصل ایران ، ص ۴۹۹ .

۴- ریخانۃ الادب ، ص ۲۴۴ .

۵- فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ عمومی پنجاب ، ص ۷۵ .



علاوه بر این اشعار زیادی از شیخ در تذکره ها نقل شده است که بیشتر آنها شامل رباعیات نغز است<sup>۱</sup>.

### عوارف المعارف :

عوارف المعارف را میتوان از مهمترین آثار شیخ بشمار آورد. همین کتاب است که به صورت آئین برای فرقه سهروردیه در آمد<sup>۲</sup>.

عوارف المعارف مشتمل بر ۶۳ باب است که در هر باب فصولی چند اختصاص به بحث در خصوصیات تصوف و آداب سلوک دارد. بقول مولانا جامی شیخ عوارف المعارف را در مکه تصنیف کرده است. هرگاه که با امری مشکل و بغرنج بر خورد می کرد به خدای تعالی رجوع می نمود و خانه کعبه را طواف کرده استمداد می جست و به این وجه رفع اشکال او می شد<sup>۳</sup>.

عوارف المعارف در زمره معروفترین و بهترین کتابهایی که مطالب صوفیانه و عارفانه را در بر دارد بشمار میرود. یکی از خصایص این کتاب این است که در آن اصول اساسی تصوف و اعتقاد در مورد بر پای داشتن خانقاه و روابط مرید و شیخ و مسائل دیگر با تفصیل طبق اصول کتاب و سنت بحث رفته است. معانی اصطلاحات تصوف را بطور مختصر ولی جامع بیان نموده است. این کتاب دارای اهمیت زیادی است چون از طرفی شامل فلسفه تصوف است و از طرف دیگر در مورد چگونگی بر پای داشتن خانقاه در آن بحث رفته است<sup>۴</sup>.

علاوه از پیروان فرقه سهروردیه مشایخ چشتیه هم برای این کتاب ارزش زیادی قائل بوده اند. بدین گونه که بابا فریدالدین گنج شکر به مریدان خود آنرا بعنوان کتاب درسی توصیه می کرد و خود خواجه نظام الدین اولیاء پنج باب از این کتاب را پیش او خوانده بود<sup>۵</sup>.

سفر یکی از کارهای صوفیان است که برای دیدار مردان حق و با اصطلاح «سیر

۱- ریاض العارفین ، ص ۱۵۶ ، روز روشن ، ۴۴۲ ، مجمع الفصحاء ، ص ۷۱۹ ، مجالس

المومنین ، ص ۸۲ .

۲- Sufism, p. 85

۳- نفحات الانس ، ص ۴۷۲ .

۴- فواید القواد ، ص ۶۱ .

عوارف المعارف  
فریدالدین گنج شکر



آفاق و انفس» در آن کار مداومت داشته اند و برای مسافر آداب و مقرراتی ترتیب داده اند. این آداب یا مقررات در عوارف المعارف بشرح تمام ذکر شده است. این کتاب در مصر به چاپ رسید. یک دفعه در حاشیه احیاء العلوم غزالی هم چاپ شده بود.

علمای زیادی بر عوارف المعارف شرح و حواشی نوشته اند. از آنجمله بابا فرید گنج شکر را میتوان اسم برد. عوارف المعارف به زبانهای زیادی ترجمه شده که شامل ترجمه به فارسی، اردو و ترکی می باشد.

### اعلام الهدی فی عقیده اهل التقی :

در رساله اعلام الهدی عباراتی مجمع نوشته که اکثر متعصبان اهل سنت آنرا دلیل بر رفض او دانسته اند.

### بهجة الابرار :

در این کتاب مناقش حضرت عبدالقادر جیلانی را جمع آوری نموده است.

### جذب القلوب الی مواصلة المحبوب :

این کتاب در حلب به چاپ رسیده است.

### اشعار :

از آثار منظوم شیخ شهاب الدین سهروردی برخی رباعیات و غزلیات در تذکره ها بنام او ضبط است. ابیات زیر از آن جمله اند :

ذره ای از نور روی من چو بر منصور تافت همچو قندیلی ز دارش سر نگون آویختم  
 ای دوست وجود و عدمت اوست همه سرمایه شادی و غمت اوست همه  
 تو دیده نداری که بینی او را ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه

۱- ریحانة الادب ، ص ۲۴۴ .

۲- الرحیم ، نوامبر ۱۹۶۳ ، ص ۲۰ .

۳- مجالس المومنین ، ص ۸۲ .

۴- ریاض العارفين ، ص ۱۵۶ .

۵- ریاض العارفين ، ص ۱۵۶ .



بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن غمهای تو کارش نبود  
در عشق تو حالیتش باشد که از آن هم با تو و هم بی تو قرارش نبود<sup>۱</sup>

ای از غم دیدن رخت حیران من و ندر طلب وصل تو سرگردان من  
بودن بتو مشکل است و نابودن آه سرگردان من ، بیسر و سامان من<sup>۲</sup>

دنیا که همیشه بود با من به نفاق وز من همه ساله بود جویای فراق  
امروز همی گویمش ای دنیای دون بگذار مرا که هستی از من سه طلاق<sup>۳</sup>

ایها العشاق ما در دام عشق آویختیم سر بر آورد از میان جان و دل بیدار دوست  
هاتفی در گوش جان ما ز غیب آواز داد ذره ای از نور روی ما چو بر منصور تافت  
ای شهاب سهروردی گر گرفتاری بنال همچه قندیلی ز دارش سرنگون آویختیم  
گره بود خود ز خاک آدسیت بیختم<sup>۴</sup> دانه در دام ~~برای~~ ~~میرغ~~ زیرک ریختیم<sup>۴</sup>

- ۱- روز روشن ، ص ۴۴۲ .
- ۲- مجمع الفصحاء ، ج ۲ ، ص ۸۸۹ .
- ۳- ریاض العارفين ، ص ۱۵۶ .
- ۴- تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ،



## فصل دوم

میردادان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی

۱- شیخ عثمان مروندی

۲- شیخ فخرالدین ابراہیم عراقی

۳- شیخ حسن افغان

۴- شیخ جلال الدین بخاری

۵- امیر حسین بنی



## شیخ عثمان مروندی ، معروف بہ لعل شہباز قلندر

شیخ عثمان مروندی معروف بہ لعل شہباز قلندر را مریدان شیخ بہاءالدین زکریا بود. او اہل مرند می باشد. اورا گاہی مروندی گاہی میمندی نوشته اند. وقتی بہ من بلوغ رسید مرید بابا ابراہیم شد و از او خرقة گرفت و بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند آمد. چون ہمیشہ لباس قرمز بہ تن می کرد ، بہ لعل شہباز معروف گشت.

شیخ عثمان مرید شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی بود و با شیخ روابط خیلی نزدیک و دوستانہ ای داشت. تذکرہ فوہیسان از او بعنوان یکی از چہار یار شیخ یاد کردہ اند کہ باہم بہ سفر می رفتند. در شہر سہوان Sehwan مکانی وجود دارد کہ دربارہ اش مردم عقیدہ دارند کہ آنجا چہار یار یعنی شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی و بابا فرید و سید جلال بخاری و شیخ عثمان مروندی برای مکاشفات در آنجا نشستہ اند.

شیخ عثمان با شیخ صدرالدین عارف روابط دوستانہ داشت و اغاب با یکدیگر ملاقات می کردند و باہم در مجالس محمد خان شہید شرکت می نمودند. محمد خان شہید متوفی ۱۲۸۵ برای آنان احترام زیادی قایل بود.

شیخ عثمان صاحب کمالات ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بود و خوارق و کرامات بی اختیار از وی بظہور رسید. در آغاز پای بند علم و شرع بود ولی بعد او مشرب قلندرانہ اختیار نمود و از این پای بند آزاد گردید و پیوستہ در حال جذبہ و خلسہ منی ملند و بہ طریقہ قلندریہ تمایل پیدا کرد بحالی رسید کہ فنا فی اللہ شد بعد از مرگ او مریدانش فرقہ تازہ ای را بنیاد نهادند کہ بہ «لعل شہبازید» معروف شد کہ از فرقہ سہروردیہ منشعب شدہ است.

شیخ تا آخر عمرش عزب ماند و در سیوستان در ۶۲۲ ہجری قمری از این جہان فانی رخت بر بست ، در زمان سلطان فیروز شاہ تغلق ۷۵۲-۱۳۵۱/۷۹۰-۱۴۸۵

۱- رجوع شود بہ مآثرالکرام ج ۱- ص ۷۵ ، تاریخ سند ، ص ۴ ، تحفۃ الکرام ج ۳ ، ذیل سیوستانی ، تاریخ فیروز شاہی برنی ، ص ۶۸-۶۷ ، نزہۃ الخواطر ، ص ۲۵۶ خزینۃ الاصفیاء ص ۷۱۴ ، لب تاریخ سند ، ص ۲۱۷ .

Persian Poets of Sind, p. 6.

Sufis its Saints and Shrines, p. 250.



والی سیوستان ملک اختیار الدین برای مزار او مقبره با شکوهی درست کرد. مزار او محل زیارت عام و خاص است.

عثمان مروندی شاعر هم بود و کتاب معروف «عشقیه» را به او نسبت می دهند. این کتاب مملو است از اشعار نغز و افکار عرفانی. از اشعاری که بدست ما رسیده پیدا است که او شعرهائی سروده که همه دارای سوز و گداز قلبی و شوریدگی طبع است. اغلب اشعاری که سروده راجع به عشق و درویشی است، از اشعار زیر فکر عالی صوفیانه او آشکار می گردد:

زعشق دوست هر ساعت درونِ نار می رقصم  
 گهی بر خاک می غلطم گهی بر خار می رقصم  
 شدم بدنام در عشقت بیا ای پارسا اکنون  
 نمی ترسم زسوائی بهر بازار می رقصم  
 مرا خلقی همی گوید گدا چندین چه می رقصی  
 بدل دارم من اسراری از آن اسرار می رقصم<sup>۱</sup>

ایا عثمان میمندی چرا مستی درین عالم  
 که جز یا هو و الا هو دگر چیزی نمی دانم<sup>۲</sup>

### شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی<sup>۳</sup>

یکی از مریدان معروف و خلفای نامدار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی، شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی است. او در شهر همدان در یک خانواده علم دوست دنیا آمد. در هشت سالگی در آنجا برای قرآن خواندن شهرت خاصی کسب کرد. هفده ساله بود که از جمله علوم معقول و منقول آگاهی پیدا کرد و به تدریس مشغول شد.

۱- مقالات الشعراء، ص ۷۶.

۲- لب تاریخ سند، ص ۳۱۷.

۳- رجوع شود به: مقدمه کلیات عراقی، مرآت العیال، ص ۶۳، نفحات الانس، ص ۱۱۵، بزم صوفیه، ص ۱۵۳، تذکره حسینی، ص ۳، ریاض الساریقین، ص ۱۸۳، تاریخ تصوف در اسلام، ص ۴۴، مجمع الفصحاح، تاریخ ادبیات ایران، براون.



ولی دیری نگذشت که به پسری که در جمع قلندران دیده بود دل بست و از همه چیز دل کنده دنبال او راه می افتاد و ترک دیار کرده به شبه قاره هند و پاکستان آمد.

در هند (پاکستان غربی فعلی) در شهر ملتان در خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی اقامت می گزید. همینکه نظر شیخ بر او افتاد و به یکدیگر نگریستند یک کشش خاصی نسبت به همدیگر احساس کردند. عراقی با جمع قلندران راه سومنات را پیش میگیرد ولی از آنها جدا شده پیش شیخ بر می گردد. شیخ او را در خلوت نشاند و برای چله کشی دستور داد و آنجا بود که غزلی که شاهکار عراقی شناخته شده پدید آمد که مطلع آن اینست:

نخستین باده کاندراجام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند ۲

چون نزد پیروان فرقه سهروردیه سماع پذیرفته نبود همه او را به باد ایراد گرفتند ولی شیخ گفت که سماع برای او منع نیست و او را از خلوت برون آورد و خرقة خود باو بخشید و دختر خود را هم در عقد او داد. عراقی بقول خود او مدت ۲ سال در پاکستان ماند و به پشتیبانی مرشد خود زندگی آرام داشت ولی بعد از مرگ او از ملتان دل کند و برای حج راه افتاد.

در این سفر از عمان به دمشق رسید و از آنجا به روم رفت و در خدمت صدر الدین قونوی زانوی تلمذ بر زمین نهاد، از آنجا به مصر رفت و سپس دوباره به دمشق برگشت و آنجا برای خود خانقاهی درست کرد و در ۶۸۸ هـ ق از این دارفانی رخت بر بست و در دمشق نزد قبر محی الدین ابن عربی به خاک سپرده شد.

او شیخ کامل و شاعری فاضل بود و سخنان عارفانه اش یاری از تصوف و وجد و حال می دهد. در زندگی خود سرد و گرم روزگار راچشید، هنگامی که به خوشبختی می رسید خود را گم نمی کرد و چون به نشیب بدبختی می افتاد نوپیدی را بدل راه نمی داد.

از تصانیف عراقی علاوه بر «دیوان شعر» که شامل غزلیات نغز و لطیف و با معانی پر از قصیده و مرثیه و ترکیب بند و ترجیع بند و رباعی و مقطعات میباشد یک مثنوی «عشق نامه» و شاهکار دیگری او «لمعات» را نام برده اند. او در نظم و نثر سخنانی عارفانه دارد و دیوان او تاکنون بین مردم مقبولیت زیادی داشته و دارد.



او شاعر صوفی منش بود کہ افکار عاشقانه خود را با یک نوع جذبہ و مستی خاص آشکار کردہ است.

دیوان عراقی محتوی ۶۸۰۰ اشعار است. عراقی بر خلاف روش شنوای قصیدہ گو مروح را چنان می ستاید انگار از خلوص و محبت های او سپاسگزاری میکند و اشعار زیادی در مدح مرشد خود شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سرودہ و ہمینطور در وصف و مدح مرشد روحانی او شیخ شہاب الدین سہروردی و پسرش شیخ صدر الدین عارف و نواسہ اش شیخ رکن الدین عالم اشعار زیادی دارد.

یک قطعہ خیلی نغز و دل انگیز درباره ملتان ہم گفتہ است:

در دیوان عراقی مرثیہ ای دیدہ میشود کہ او در رثای مرشد خود شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی در ترکیب بندی مفصل شرح سوز و فراق خود را از محضر پیر بلند نظر بیان داشتہ از خدمات او و راہ بردن خود بتوسط شیخ بہ مقامات سیر و سلوک و جذبہ وصال یاد می کند و با تأثر تمام در عزای او نغمہ بہ ماتم آغاز می کند و در پایان برای او طلب آمرزش و درباره اولاد مرشد خود دعا کردہ و سلامت باز ماندگان پیر طریقت را آرزو می کند.

### «شیخ حسن افغان»

شیخ حسن افغان از مقبول ترین خلفای شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی بودہ است. او را در زمرہ شیوخ معروف سلسلہ سہروردیہ بشمار می آورند. حسن اہل کویہ سلیمان بود و خودش را حسن افغان می نامید.

حسن افغان در زہد و عبادت و ذوق و شوق و محشق و محبت نظیر نداشت. مدتی ریاضت کشید و در خدمت پیر خود بسر برد تا آنکہ بہ مرتبہ «ولایت» رسید. بنا بہ

۱- کلیات عراقی، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

۲- کلیات عراقی، ص ۱۱۱.

۳- رجوع شود بہ: سیر العارفین، ص ۱۰۴، تاریخ فرشتہ، ج ۲ - خزینۃ الاصفیاء ص ۷۰۳، تذکرہ صوفیای پنجاب، ص ۲۳۷.

۴- ولایت مشتق از ولی است و عبارت از قیام عید است بحق در مقام فنا از نفس و آن بر دو قسم است، ولایت عامہ کہ مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصہ کہ مخصوص بہ واصلان از ارباب سلوک کہ عبارت از فنا عید است در حق و بقا اوست بحق. اساس طریقت تصوف و معرفت جملہ بر ولایت بود.



دستور مرشد خود که گفته بود «برواقوام افغانه را هدایت به حق کن» به ارشاد پرداخت و در «مخزن افغانه» نوشته اند که حسن قوم «غرغشتیان» را هدایت کرد. هیچ کتابی که به او منسوب باشد به مانرسیده است.

قصه هائی بس شگفت انگیز را جمع به حسن در تذکره ها آمده که او از علوم ظاهری بی بهره بود، سواد نداشت ولی در علوم باطنی به منتہائی درجه خود رسیده بود تا حدی که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی که مرشد و پیر طریقت او می باشد بارها درباره او می گفت که «روز قیامت وقتی از من سوال کنند که در بارگه ما چه آورده ای؟ خواهم گفت: «صدق و اعتقاد حسن افغان را».

حسن افغان صاحب کشف و کرامت بوده است و کرامت های زیادی به او نسبت داده اند که نشان دهنده مرتبه ولایت اوست، او بسال ۶۸۹ فوت کرد.

### سید جلال الدین بخاری

اسمش سید جلال الدین و لقبش جلال سرخ بود. سلسله نسب او به فقه واسطه به حضرت امام علی نقی می پیوندد. او اهل بخارا بود. آنجا شهرت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی را شنیده او آنجا به شبه قاره پاکستان و هند آمد و مدتی در خدمت شیخ بسربرد، بعداً به بهکر Bukkur منتقل شد ولی از دست رقابت اطرافیان خود به ستوه آمده آنجا را ترک و به اچ یا اچه Uch نقل مکان کرد. آنجا «محلّه بخاریان» را بنیاد نهاد. بوسیله او اچ بصورت مرکز اسلامی در آمد و بعد از آن در ایالت پنجاب شهر جهنگ Jhang را بنیاد نهاد و تا مدتی در پنجاب غربی مشغول تبلیغ اسلام بود و بسعی او بسیاری از قبایل راجپوتها بدین اسلام مشرف گشتند.

سید جلال الدین بخاری مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی بود. از زمان بچگی آثار ولایت از جبین او هویدا بود. او سی سال کامل نزد مرشد ماند و از محضر او کسب فیض نمود. سید جلال بخاری در علوم ظاهری ماهر و ولی کامل و یکی از معروفترین عرفای زمانه خود بود. آرنولڈ درباره او گفته: «او ولی مادر زاد بود

۱- اخبارالاکخیار، ص ۶۱، آب کوثر ص ۳۰۹، تاریخ اچ، ص ۹۷، تحفه الکرام، ج ۳، ص ۱۲۳، تذکره مخدوم جهاننیاں جهانگشت، ۷۸، تذکره صوفیای پنجاب ص ۱۸۰، مخزن الافیاء، ص ۴.



و یکی از موفق ترین مبلغان اسلام بوده است»<sup>۱</sup>

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سید جلال الدین را خیلی دوست داشت. تذکره نویسان واقعه ای را نقل می کنند که وقتی سید از بخارا به ملتان آمد گرمای کشنده ملتان موجب شد که روزی به یاد میخ بخارا افتاد و گفت که در این گرما میخ بخارا مزه عجیب خواهد داشت. مرشد او از طریق کشف حالات درونی او را درک کرد و به مستخدم گفت که حیاط را جارو کنند و حصیرها را از آنجا جمع بکنند، مستخدم دستور را اجرا کرد، در همین اثنا آسمان ابری شد و ژاله باری شروع گردید و تگرگهای درشت در حیاط جمع شدند در حالیکه پرون خانه همه جا آفتاب بود. شیخ ازسید پرسید که «چطور است میخ ملتان» سید جواب داد «خوشمزه تر از میخ بخارا»<sup>۲</sup>.

سید جلال اغلب در مسافرتها به شیخ همراهی می کرد و جزو چهار یار معروف بشمار میرفت<sup>۳</sup>.

سید جلال الدین بخاری دز ۶۹۰ هـ ق چشم از جهان فرو بست و در اچ دفن گردید، ولی بعلت سیل زیاد جنازه او را اول به سینونگ بیلا و بعد نزد مزار نوه اش راجو قتال متوفی ۸۲۸ هـ ق منتقل کردند ولی باز سر اختلافات کوچکی او را به جای دیگر منتقل کردند که حالا مقبره اش قرار دارد<sup>۴</sup>.

اغلب تذکره نویسان سید جلال الدین بخاری را با نوه اش سید بخاری مخدوم بانیان جهانگشت دانسته اشتباه کرده اند.

مریدان سید جلال الدین بخاری جزو طرفداران شریعت هستند و او فرقه جلالیه را بنیاد نهاد. اولین قسمت «جلالیه العارفین» از سید جلال الدین بخاری نقل شده است.

۱- Indian Islam, p. 122.

۲- تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۷۵

۳- تحفة الکرام، ج ۳، ص ۱۲۳

۴- تاریخ اچ، ص ۹۸



### «امیر حسینی سادات هروی»

حسین بن عالم بن ابی الحسن از مریدان شیخ بهاءالدین زکریا بوده. او سید الاصل بود و اهل کزیو (یکی از دیه های اطراف غور) ولی بیشتر وقت خود را در هرات بسر برد و برای همین بود که به هروی معروف گردید.

بعضی از تذکره نویسان او را مرید شیخ شهاب الدین سهروردی و بعضی مرید رکن الدین عالم دانسته اند ولی ازتالیف او «کنز الرموز» چنین استنباط می شود که او مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بوده است.

نقل می کنند وقتی میر حسین از هرات راه ملتان را در پیش گرفت و به آنجا رسید و در سرای شاهی سکونت کرد، شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در خواب پیغمبر سالام را زیارت کرد که «فرزندم میر حسین در این قافله است او را ازیشان بیرون آر و بکار حق مشغول کن»<sup>۲</sup> شیخ بهاء الدین زکریا آنجا رفت و صدا کرد که امیر حسینی کیست؟ و او را شناختند با خود آورد و تربیت کرد تا به مقامات عالییه رساند.

امیر حسینی سه سال مشغول ریاضت و مجاهده بود که به مقام ولایت رسید او سالمهابه سلوک مشغول بود و با بسیاری از اکابر صحبت داشته و علما و فضیلا همعصر و به تبحر علمی او اعتراف داشتند، شیخ او را به خراسان فرستاد از آنجا به هرات رفت و اهل هرات جمله مرید و معتقد او شدند.

امیر حسینی در ۸۳۰ ه ق فوت کرد و در هرات مدفون است:

از جمله تصانیف امیر حسینی کتابهای «نزهة الارواح» و «سی نامه» و «الارواح» و «صراط المستقیم» و «طرب المجالس» یا «طیب المجالس» و «زاد المسافرین» و «کنز الرموز» و «سئوالات گلشن راز» و دیوان امیر حسینی را اسم برده اند. هیچ کدام از این کتابها به چاپ نرسیده و نسخه های خطی از آنها در کتابخانه های مختلف دیده میشود.

۱- رجوع شود به: نفحات الانس ص ۶۰۵، تذکره حسینی ص ۶۳، معارج الولايت، ص ۳۲۱، ریاض العارفين، ص ۱۰۶، تذکره الشعراء، ص ۲۳۶، تاریخ فرشته، ص ۷۶۲، قاموس المشاهیر، ج ۱، ص ۲۰۶.



نزّهة الارواح کتاب کوچکی است که شامل یک مقدمه و ۲۸ فصل است.<sup>۱</sup> درباره این کتاب مرشد امیر حسینی، شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی می گفت: «از نزّهة الارواح هم خاص و هم عام بر حسب درایت و فهم خود بهره برد»<sup>۲</sup> یکی از شاهکارهای میر حسینی زاد المسافرین است که شامل ۱۴۵۶ بیت است و در ۷۳۹ به اتمام رسید.<sup>۳</sup>

کنزالرموز یک مثنوی کوچک است که دارای ۴ صفحه و مثنوی ۶۶۶ شعر می باشد و اشعار جالب در مدح شیخ بهاءالدین زکریا دارد که در باب اول ذکر شده است.<sup>۴</sup> می نامه یک مثنوی عشقی است<sup>۵</sup> و طرب المجالس کتاب عارفانه در نثر است.<sup>۶</sup>

۱ - نزّهة الارواح نسخه خطی شماره ۲۶۳۵ مملوکه دانشگاه تهران. کتابخانه مرکزی.

۲ - معارج الولايت، ص ۳۲۱

۳ - زاد المسافرین، نسخه، خطی مملوکه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳/۳۱۱۲

۴ - کنزالرموز، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، شماره ۲۸۹۰

۵ - می نامه، " " " " شماره ۴۶۰۱

۶ - طرب المجالس، " " " " شماره ۴۲۰



## باب سوم

### امرای معاصر

۱- شمس الدین التمش

۲- ناصرالدین قباچه



## سلطان شمس الدین التتمش ۱۲۱۱-۱۲۳۶

سلطان شمس الدین التتمش متوفی ۱۲۳۶ ترک البری بود . اگرچه اصلش نجیب بود ولی روزگار او را به سرنوشت بردگی مبتلا کرد . زندگانش دارای فراز و نشیب فراوان بود . او مدتی مثل برده خدمت کرد بالاخره او را در دهلی فروختند و قطب الدین ایبک متوفی ۱۲۱۰ م او را خرید . او از استعداد چشمگیر التتمش حدس می زد که آینده درخشانی در انتظار او هست و او را مورد تفقد قرار می داد و «پسرم» خطاب می کرد . اغلب او را به سمت های مهم منصوب می کرد و کارهای حساس مملکت را باو محول می نمود در این زبان او به ایالات مختلف مثل گوالیار Gawaliyar و برن Barn و بدایون Badaun حکومت کرد و از این راه تجربه زیادی کسب کرد که در آینده او را بکار آمد و بالاخره روزی فرا رسید که آفتاب بخت او طلوع کرد و برده ای که در بازار دهلی فروخته شده بود به سمت پادشاهی دهلی رسید و صاحب مملکت وسیع شبه قاره پاکستان و هند شد .

آرام شاه جانشین قطب الدین ایبک نتوانست آنطور که باید حکومت را اداره کند و مردم از ضعف و کم همتی او استفاده بردند و فرمانروایان ایالات مختلف مثل بنگال و ملتان و سند استقلال خود را اعلام داشتند . در این وضع سیاسی مغشوش التتمش که عمده دار حکومت بدایون بود به دعوت سران کشور به دهلی رفت و آرام شاه را شکست داده در ۱۲۱۱ بر تخت دهلی جلوس کرد .

در اوایل دوران حکومت التتمش با مشکلات فراوانی مواجه شد . ناصرالدین قباچه در ملتان استقلال خود را اعلام داشته بود . یلدوز حاکم غزنه در فکر بدست آوردن ایالت لاهور بود و در بنگال علی مردان و همچنین در ایالات راجپوتانه Rajputana راجه های هندو تقریباً خود مختار شده بودند . التتمش با نهایت حوصله و تدبیر زیاد برای رفع این مشکلات همت گماشت و به دولت خود استحکام بخشید و همین کار درخشان بود که او را در صف حکمرانان درجه اول قرار داد .

۱- رجوع شود به تاریخ هند و پاکستان ، تاریخ فرشته ، طبقات ناصری ، ص ۱۶۵ ، دایره المعارف اسلامی .



بعد از اجلاس به تحت سلطنت التتمش متوجه حکمرانان ایالاتی شد که از سلطنت دهلی سر پیچی کرده بودند . در ۱۲۲۵ بهار Bihar را فتح نمود و پسر بزرگ خود ناصرالدین محمود را به فرمانروائی آنجا منصوب کرده به دهلی برگشت . در ۱۲۲۶ رنتمبور Ranthambour را فتح نمود و در سال بعد قلعه منداور Mandawar را که نزدیک بجنور Bijnor است تسخیر کرد .

التتمش وقتی وضع سیاسی خود را در هندوستان و بنگال محکم کرد به ملتان متوجه شد که هنوز به استقلال خود ادامه می داد . قباچه حاکم ملتان از التتمش شکست خورد و ملتان در قلمرو التتمش در آمد . در همین او ان خلیفه عباسی برای او خلعت فرستاد و سلطان بودن او را به رسمیت شناخت .

التتمش از دست یاغیان راحت شده به فکر توسعه سلطنت افتاد و به گوالیار متوجه شد . در ۱۲۲۴ به مالوه Malwa حمله برد ، سپس به طرف قبایل کهوکهو Khokhar متوجه شد ولی هنوز در راه بود که مریض شد و ناچار شدند که او را به پایتخت برسانند و آنجا در ۱۲۳۴ مرد .

التتمش بیست و شش سال طوری وظیفه مملکتداری را انجام داد و برای توسعه و تنظیم و تحکیم امور مملکت کوشید بدانسان که تذکره نویسان او را «معمار سلطنت دهلی» نام برده اند .

التتمش یک سیاستمدار واقعی بود . وقتی جلال الدین منکبرنی از دست چنگیز خان فرار کرده به لاهور پناه برد و از التتمش تقاضای پناهندگی کرد و برایش قاصدی فرستاد التتمش باسیاست خاصی رفتار کرد و قاصد او به اتهام جاسوسی اعدام کرده هوای ناموافق دهلی را بهانه گرفت و از پذیرائی او عذر خواست . نمود بدین صورت از آن کشت و کشتار و جنگ و جدالی که این موضوع میتوانست در پی خود داشته باشد جلوگیری نمود .

چیزی که بیش از همه جالب توجه است التتمش فقیری و درویشی است . که باوجود داشتن کسوت شاهنشاهی در قلب التتمش نهفته بود و خصایصی از قبیل تواضع و فروتنی و رافت و سیرت درویشی بود که جز اخلاق این سلطان بحساب می آمد . او به طاعت و عبادت مولع بود ، همیشه در مسجد نماز می گذارد و شب زنده داری می کرد ، برای اولیا و صوفیان احترام خاصی قایل بود . التتمش بدست حق پرست عارف بزرگ خواجه شمس الدین بختیار کاکلی بیعت نموده بود ، باوجود پیروی از فرقه



چشتیہ بہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی کہ مؤسس فرقہ سہروردیہ در شبہ قارہ بشار میرفت خیلی احترام می گذاشت. او را بہ دہلی دعوت کردہ بود و سمت شیخ الاسلامی را بہ او محول نمودہ بود. خود التتمش ہم برای ترویج اسلام سعی بسیار کرد<sup>۱</sup>.

از نظر پاکیزگی اخلاق و خلوص عقیدت بین حکمرانان شبہ قارہ کم نظیر است. او مرقع خوبی های بسیار و صاحب ایمان و عقیدہ راسخ بود. او بہ احکام مذہب اسلام بہ سختی پای بند و با عدل رفتار می کرد. او علیہ کفار در جہاد دارای عزم راسخ و در تشویق علما و فضلا میکوشید و با مردم دست و دل باز بود. اغلب شبہا در شہر میگشت و بہ وضع مردم رسیدگی می نمود. اگرچہ بہ ظاہر تعلق بہ پاد شاهی داشت ولی قلباً فقیر و حقیر دوست بود. کم می خورد و کم می خوابید و روزگار را در عبادت می گذراند. ولی باوجود این ہمہ از عاقبت می ترسید و از گناہان خود نگران بود<sup>۲</sup>.

التتمش در زمان حکومت خود دست بہ اصلاحات زیادی زد، از آنجملہ علاقہ اوبہ معماری سبب شد کہ آثار با ارزشی از او باقی بماند.

التتمش منجد قبة الاسلام را توسعہ بخشید و در دیوارهای جلوی در تعدادی محراب اضافہ کرد و امر داد کہ آیات قرآن بر محرابها حکاکی نمایند.

در اوایل زمان حکومت مسجدی بہ سبک معماری «قبة الاسلام» در اجمیر بنا نهاد کہ بقول بعضی در دو روز و نیم باتمام رسید و بہ «ارہائی دن کا جہونپرا» (Arhai-Din-Ka-Jhompra) معروف است.

التتمش ساختن منار بلندی را کہ قطب الدین بنا نہادہ بود و بہ نام خواجہ قطب الدین بختیار کاکی گذاری شد بہ پایان رساند. این منار جنب مسجد «قبة الاسلام» واقع است و بہ «قطب منار» معروف است<sup>۳</sup>.

۱- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات.

۲- فواید السالکین.

۳- تاریخ ہند و پاکستان، ص ۳۰۹، تاریخ فرشتہ، ص ۵۶.



## ناصر الدین قباچہ، ۶۰۲ - ۶۲۵ ھ ق

ناصر الدین قباچہ حاکم ملتان و سند، غلام سلطان شہاب الدین محمد غوری بود. مدت زیادی بادشمنان سلطان جنگید و سلطان هم از وفاداری و جواتمردی او خرسند شد و فرمانداری سند و ملتان را به او محول کرد. قباچہ بعد از لاهور را هم فتح کرد و به قلمرو خود افزود.

بعد از مرگ محمد غوری، قطب الدین ایبک و ایلدوز هر دو خواستار حکومت شدند ایلدوز حاکم کرمان بود. قطب الدین ایبک زمام امور سلطنت را در دست گرفت و لقب «سلطان» اختیار کرد. ناصر الدین قباچہ با قطب الدین ایبک نسبت داشت و دو دختر او را به عقد خود در آورده بود. حاکم بنگال اختیارالدین و ناصر الدین قباچہ هر دو او را بعنوان سلطان قبول کردند. ایلدوز از این رفتار قباچہ خیلی ناراحت شد در عصبانیت بر ملتان حملہ برد و قباچہ را آنجا بیرون کرد. ولی قطب الدین ایبک به کمک قباچہ شتافت و ایلدوز را شکست داده زمام امور را بدست قباچہ داد.

بعد از مرگ قطب الدین ایبک قباچہ خودش را حاکم مطلق ملتان و سند اعلام داشت و حدود سلطنت خود را تا لاهور و بالا تر از آن رساند. سلطان دہلی، سلطان شمس الدین التمش او را از لاهور بیرون کرد و پنجاب را تحت تسلط خود در آورد. قباچہ ہمیشہ علیہ التمش قیام می کرد و خودش را زیر فرمان سلطنت دہلی نمی پنداشت و صریحاً از احکام او سر پیچی می کرد. در نتیجہ التمش برای گوشمالی او از دہلی بطرف سند راہ افتاد و یکی از سرداران خود ناصر الدین ایبک نام داشت به ملتان فرستاد قباچہ از ناصرالدین ایبک شکست خورد و به بہکنز فرار کرد و آنجا با افراد التمش روبرو شد ولی نتوانست در مقابل آنها دوام بیاورد و پا بفرار گذاشت. او می خواست بوسیله قایق از رود خانہ سند «عبور بکند کہ غرق شد»

۱- رجوع شود بہ طبقات ناصری، ص ۱۴۳، نزہۃ الخواطر، ص ۳۱۶، تاریخ ہند و پاکستان.



بعضی عقیدہ دارند او بطور اتفاقی غرق شدہ ، ولی برخی دیگر می گویند کہ دست بہ خود کشی زد و ننگ شکست را با مرگ خود شست .

ناصر الدین قباچہ حکمران عادل و سخی بود و با محبت رفتار می کرد . وقتی لاهور را تحت سلطہ خود درآورد ، اصلاحات جالب و برنامه وسیعی برای ترقیات بہ اجرا گذاشت . او اغلب بہ خدمت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی می رفت ولی بہ اولیا زیاد عقیدہ نداشت و اغلب از شیخ سؤالاتی می کرد کہ در مقامات شیخ بہاء الدین زکریا از آنهاذکر شدہ است .

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی در آن زمان معروفیت چشمگیری داشت و مورد احترام همگان بود . قباچہ نفوذ او را برای خود بعنوان زنگ خطر می پنداشت و برای ہمین بود کہ علامہ قطب الدین کاشانی را کہ بہ درویش معتقد نبود بہ ملتان دعوت کرد و برای او مدرسہ ای ہم بنا نمود .

ناصر الدین قباچہ ~~در سرپرستی اہل علم و ادب بہ ہیچوجہ از سلاطین دہلی دست کم نداشت~~ - ہمیشہ علما و فضلاء را مورد تشویق قرار می داد ، و عدہ ای زیاد از نویسندگان و سرایندگان بہ دربار او منسوب بودند از آن جملہ :

سدید الدین محمد عوفی ، در بخارا بد نیا آمد ولی در زمان مغول بہ ہند رفت در دربار قباچہ کار علمی و ادبی خود را ادامہ داد ، ہمین جاتذکرہ معروف خود « لباب الالباب » را تالیف نمود .

نور الدین پسر عوفی بخارائی بنا بہ دستور قباچہ دست بہ تصنیف « جوامع الحکایات و لوامع الروایات » زد ولی هنوز تمام نکرده بود کہ قباچہ از التتمش شکست خورد و غرق شد . بعداً مؤلف این کتاب را تحت سرپرستی و تشویق وزیر التتمش الجنیدی بہ اتمام رساند و بہ اسم او معنون نمود .

علاوہ از اینہا دربار قباچہ ، شعرای زیادی را بہ جامعہ تحویل داد ، از آنجملہ میتوان شمس الدین محمد بلخی ، ضیاء الدین سنجری و فضلی ملتانی را نام برد .

۱- خلاصہ العارفین مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، نسخہ خطی شمارہ ۱۸۸۴ .

۲- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳

۳- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳



## باب سوم

مشایخ معاصر شیخ زکریا

۱- شیخ جلال الدین تبریزی

۲- خواجہ قطب الدین بختیار کاکي

۳- بابا فرید الدین گنجشکر



### شیخ جلال الدین تبریزی

• شیخ جلال الدین تبریزی یکی از قہیمی ترین صوفیان سی باشد کہ بار اول فرقہ سہروردیہ را در بنگال توسعہ بخشید و عدہ کثیری بدست حق پرست او اسلام قبول کردند ، و در نتیجہ در قسمت شمالی بنگال جمعیت مسلمانہا روز بروز بیشتر شد و ہنوز ہم تأثیر اخلاق روحانی و انسان دوستی او در خاطرہ ہزاران نفر بجا مانده است .

شیخ جلال الدین تبریزی ایرانی الاصل بود و اسمش ابوالقاسم شیخ جلال الدین است و در تبریز بہ دنیا آمد و مرید شیخ ابوسعید تبریزی بودہ است . پس از مرگ مرشد خود بہ حلقہ مریدان شیخ شہاب الدین سہروردی متوفی ۶۳۳ در آمد و ہفت سال در بغداد از او کسب فیض نمود . شیخ جلال الدین علاقہ زیادی نسبت بہ مرشد خود داشتہ و بہ نحوی بہ او خدمت می کرد ، کہ برای ہیچ مریدی چنین میسر نشد .

شیخ جلال الدین تبریزی بہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی عقیدت و علاقہ زیادی داشت . وقتی قرار شد کہ شیخ بہاء الدین زکریا بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند برود ، و بہ کار ارشاد و ہدایت مشغول شود شیخ جلال الدین تبریزی از مرشد اجازہ خواست کہ با شیخ ہمراہی کند . بعد از کسب اجازہ بہ عربستان و عراق و ایران و سپس بہ پاکستان رفت . در حین مسافرت در نیشابور بین ہردو رفیق صمیمی اختلافی بوجود آمد و از ہم جدا شدہ یکی راہ ملتان را بیش گرفت و دومی در خراسان ماندگار شد و بعد از مدتی بہ ہند رفت . شیخ جلال الدین تبریزی در نیشابور بہ خدمت شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری ۶۲۷ - ۵۱۲ ق رسید و بحدی تحت تأثیر بزرگی عارف نیشاپور قرار گرفت کہ برای لحظہ چند مرشد خود را از یاد برد . تذکرہ نویسان ہمین واقعہ را علت اختلاف بین آنها قرار دادہ اند .

شیخ جلال الدین وقت بہ شبہ قارہ آمد ، اول بہ ملتان رفت و مدتی پیش شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی رفیق قدیمی خود ماند و بعد بہ دہلی رفت و مورد احترام و

۱- رجوع شود بہ دانشمندان آذر بایجان ، ص ۹۶ ، اخبار الاخیار ، ص ۴۴ ، فواید الفواد ، ص ۳۶ ، مرآۃ الاسرار ، ص ۱۹ ، تذکرہ صوفیای بنگال ، ص ۱۳۳ ، آئین اکبری ، ص ۴۰۶ ، تاریخ فرشتہ ، ص ۵۰۶ ، تاریخ ادبیات بنگال ، ص ۸۳ ، تاریخ فرہنگ بنگال ، ص ۳۶ .



ستایش پادشاه وقت شمس الدین التتمش قرار گرفت. آنجا با خواجه قطب الدین بختیار کاکای هم چندین بار ملاقات نمود، ولی اقامت او در دهلی طول نکشید، چون مقبولیت او از حیث کمالات روحانی و عقیدت روز افزون سلطان وقت نسبت به او موجب بغض و عناد شیخ الاسلام دهلی، شیخ نجم الدین صغری شد. او بر شیخ جلال الدین تبریزی اتهام بی عفتی وارد آورد، و برای تفتیش و تحقیق درباره چگونگی امر، اجتمعی از علما و شیوخ مملکت در دهلی گرد آمدند. شیخ بهاء الدین زکریا در این قضیه داوری را بعهده داشت، پس از تحقیق عدم صحت تهمت ثابت شد و در نتیجه سلطان التتمش شیخ نجم الدین صغری را از سمت شیخ الاسلامی برکنار کرد. این پیش آمدناگوار طوری جلال الدین را رنجیده خاطر ساخت که بلافاصله دهلی را ترک گفت و احتمال می‌رود که سال ۱۲۱۲ م عازم لکهنوتی Lakhnoti شده باشد.

شیخ جلال الدین تبریزی در بدایون در محله معماران مسجدی بنا کرد، و اهل بدایون از فیض روحانی او مست فیض گشتند. از بدایون به لکهنوتی رفت و پندوه Pandua را بمنظور ارشاد و هدایت عامه مردم بنگال مرکز تبلیغ خویش ساخت. جلال الدین آنجا مسجد و باغی تاسیس کرد و خانقاهی نیز بنا نمود. جائی که او خانقاه خود را بنا نمود، بنام «بندر دیوا محل» Bunder Devamahal معروف است قبلاً آنجا بتخانه<sup>۱</sup> بزرگی قرار داشت که شیخ آنرا منهدم ساخته خانقاه بنا کرد.<sup>۲</sup>

ابن بطوطه شیخ جلال الدین تبریزی را با شاه جلال مجرد سلمتی Sylhetty یکی دانسته است. ولی بوسیله تحقیق به این حقیقت پی می‌بریم که شیخ جلال الدین تبریزی تقریباً یک قرن پیش از وفات شاه جلال فوت کرده بود و از کتیبه ای که از آستانه آرامگاه شاه جلال در سلمت بدست آمده و اکنون در موزه داکا می باشد ثابت شده که این هر دو بزرگ شخصیت های جداگانه ای بوده اند.<sup>۳</sup>

درباره سال وفات شیخ جلال الدین تبریزی بین تذکره نویسان و مورخان اختلاف رای وجود دارد و با تحقیق میتوان گفت، که وفات او قبل از سال ۶۵۴ ه که سال

۱- تاریخ فرشته، ص ۵۰۶.

۲- Social and Cultural History of Bengal, p. 36

۳- فهرست کتیبه های اسلامی در بنگال شماره ۱۲، ص ۵۲ - ۵۳.



تألیف «راحت القلوب» از ملفوظات خواجه قطب است، می باشد، ولی تعیین تاریخ دقیق وفاتش مشکل است.

مقبره او در پندوه Panduh در قسمت شمالی بنگال بنام «درگاه بزرگ» و «درگاه بیست و دوم هزار» معروف است. زیرا املاک موقوفه هائی که مربوط به درگاه مذکور بود بیست و دو هزار روپیه درآمد سالیانه داشت. بعد ها ملک دیوتله Devtale هم باین موقوفه ضمیمه شد، و درآمد آن نیز در آشپز خانه حرم شیخ جلال الدین تبریزی در پندوه خرج می شد. در آغاز حکومت مسلمانان بنگال «دیوتله» جای سهمی بود، و یادبود شیخ جلال الدین بنام «تبریز آباد» مشهور به «دیوتله» بود<sup>۱</sup>.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی درباره عظمت شیخ جلال الدین تبریزی می گفت «خاک کفش او برای چشم من در حکم سرمه جواهر و افتخار من است»<sup>۲</sup>

### خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکي

خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکي بن احمد موسی در قصبه اوش ماورا النهر به دنیا آمد. اسم او بختیار و لقبش قطب الدین و از سادات حسینی بود. او را قطب الهند هم می خوانند.

خواجه قطب هنوز یکساله بود که پدرش فوت کرد. در بچگی خواجه خضر او را به ابو حفص سپرد و او در نزد ابو حفص کلام خواند و آداب شریعت آموخت. در تمهذیب اخلاق ظاهری و باطنی کوشیده از علم طریقت بهره تمام یافت. خواجه قطب هفده ساله بود که خواجه معین الدین چشتی متوفی ۶۳۳ هـ به اوش آمد. او خواجه قطب را خیلی دوست داشت و مورد تفقد قرار داد.

خواجه قطب قبل از اینکه مرید خواجه معین الدین چشتی بشود، سفرهای متعددی کرده بود و در ضمن این مسافرتها با شیوخ و عرفائی چند آشنا شده بود.

۱- تاریخچه گورو پندوه، ص ۹۷.

۲- سیرالعارفین، ص ۱۷۱.

۳ رجوع شود: به بزم صوفیه، ص ۶۲، سیرالاولیا، ص ۶۸، سفینه الاولیا، ص ۹۴، مفتاح العارفین، ص ۱۴۵، تاریخ فرشته، ص ۳۷۸، اخبارالاخیار، ص ۳۰، نزهة الخواطر، ص ۲۴۳، راحت القلوب خطی، بزم مملوکید، سیرالعارفین، ص ۲۸.



در بغداد از شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن عبدالله سهروردی کسب فیض نمود. با اوحدالدین کرمانی هم روابط دوستانه داشت.

وقتی خواجه معین الدین چشتی به هند رفت ، بخاطر علاقه زیاد به مرشد خود و اشتیاق به ملازمت او طاقت نیاورد و به طرف هندوستان عزیمت نمود. آنجا در ملتان با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی متوفی ۶۶۶ هـ ق ملاقات کرد و مدتی با یکدیگر بسر بردند.

خواجه قطب الدین خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی است ، و مسلک چشتیه<sup>۱</sup> داشت. او از اکابر اولیا<sup>۲</sup> و اجله<sup>۳</sup> اصفیا بود ، و دمی گرم داشته. او به زیادت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود ، و همیشه به ذکر خدا مشغول بود. در آخر عمر متاهل و صاحب دو فرزند شد که شیخ احمد و شیخ محمد نام داشتند. شیخ احمد در هفت سالگی فوت کرد و خواجه چنان در یاد خدا محو بود که هیچگونه اطلاعی از بیماری فرزندش نداشت.

پادشاه و امرای وقت برای خواجه قطب احترام زیادی قایل بودند. ناصرالدین قباچه متوفی ۱۲۲۷ م حاکم ملتان و سند خیلی اصرار ورزید که او در ملتان اقامت گزیند ولی مورد قبول خواجه واقع نشد و گفت که « از عالم غیب این مقام بر عهده شیخ بهاء الدین زکریا است » و عازم دهلی شد<sup>۴</sup>.

خواجه قطب با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی روابط بسیار صمیمانه ای داشته و قبل از رفتن به دهلی نزد او اقامت داشته است. مؤلف تاریخ فرشته درباره ملاقاتهای هر دو چیزهایی ذکر کرده که از آن معلوم میشود که باوجود اختلاف مسلک صوفیانه هر دو نسبت به همدیگر علاقه مند بوده اند<sup>۵</sup>.

خواجه قطب میخواست نزد مرشد خود در اجمیر Ajmir بماند ولی بخاطر علاقه ای

۱- چشتیه از معروفترین سلاسل تصوف در هند است. این سلسله را خواجه معین الدین چشتی که از خواجه عثمان هارونی خرجه گرفته بود در هند رواج داد. این فرقه دارای خصایصی است که با محیط هند. بالخصوص سازگار بود مثلاً رواج موسیقی و علاقه به شعر و ادبیات و مدارا با نومسلمانان از خصایص این فرقه است.

۲- بزم صوفیه ، ص ۶۹.

۳- تاریخ فرشته ، ص ۳۸۰.



کہ مردم دہلی باو داشتند مجبور شد ہانجا اقامت گزیند و باین جہت ناحیہ کیلوکھری Klokhari را انتخاب نمود.

خواجہ قطب بہ سماع علاقہ زیادہ داشت ، و در حین یک محفل سماع با شنیدن بیت زیر کہ :

کشتگان خنجر تسلیم را      ہر زمان از غیب جانی دیگر است

حالش دگرگون شد ، و بعد از یک شبانہ روز در ۶۳۳ ھ ق از این جہان فانی بہ جہان باقی شتافت . حسن دہلوی در یکی از غزلیہایش بہ این قصہ اشارہ نمودہ می گوید :

جان برین یک بیت دادست آن بزرگ      آری این گوہرزکانی دیگر است  
کشتگان خنجر تسلیم را      ہر زمان از غیب جانی دیگر است

از خلفا و مریدان او خواجہ فرید الدین گنج شکر و شیخ بدرالدین غزنوی و شیخ برہان الدین بلخی ، و سلطان شمس الدین التتمش معروفند .

از آثار خواجہ قطب سہ کتاب « دلیل العارفین » ، « فواید السالکین » و « دیوان » را نام بردہ اند . ولی دیوانی کہ در « مطبعہ نولکشور » چاپ شدہ کمیاب است ، و احتمال می رود کہ از آن او نباشد .

« دلیل العارفین » مجموعہ ملفوظات خواجہ معین الدین چشتی مرشد خواجہ قطب است ، کہ او آنرا مرتب و مدون کردہ است . این رسالہ دارای ۵۶ صفحہ میباشد و مطبعہ مجتہائی آنرا بہ چاپ رساندہ است .

در « فواید السالکین » ملفوظات ہفت مجلس خواجہ قطب را بابا فرید الدین گنج شکر جمع آوری نمودہ این رسالہ دارای ۳۶ صفحہ است و در مطبعہ مجتہائی بہ چاپ رسیدہ است .



## حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر

بابا فرید الدین مسعود گنج شکر از معروفترین عرفائی است کہ در زمان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی می زیستہ و با ایشان مصاحبیت داشتہ است ہر دو در حالیکہ بہ فرقہ ہای جداگانہ تصوف وابستہ بودند، باہم روابط خیلی صمیمانہ و دوستانہ داشتہ اند، کہ تا زمان مرگ پا برجا بود. ہمین تعاق خاطر و دوستی عمیق ایجاد این توہم را نمودہ است، کہ بعض از تذکرہ نویسان آنہا را خویشاوند ہمدیگر دانستہ اند.

بابا فرید در ۵۶۹ در کہوتوال Khotowal بہ دنیا آمد، او از اولاد فرخ شاہ کابلی است و در زمان چنگیز خان جد او قاضی شعیب بہ ہند آمد. او عالم فقہ و حدیث بود، و در کہوتوال بہ مسند قضا نشست. بابا فرید در بچگی پدر خود را از دست داد، و مادرش برای تدریس او را پیش یک معلم در دہ فرستاد بعداً بہ ملتان رفت و در مسجد مولانا منہاج الدین ترمذی «نافع» راخواند. ہانجا با خواجہ قطب آشنا شد و در ہیچدہ سالگی مرید او شد.

بابا فرید بنا بہ دستور مرشد بہ قندھار رفت و از محضر علمای آنجا استفادہ برد و با عارفان بزرگ مثل شیخ شہاب الدین سہروردی، سیف الدین باخزری ۵۸۸ ہجری قمری و سعدالدین حموی ۶۴۹ ھ ق و بہاء الدین زکریا ملتانی و شیخ اوحد الدین کرمانی ۶۳۵ ھ ق و فرید الدین عطار نیشاپوری ۶۲۷ ھ ق را ملاقات کرد. بعد از پنج سال سیاحت در دہلی بہ خدمت مرشد رسید و مشغول ریاضت و مجاہدہ شد. بابا فرید وقتی در دہلی از محبوبیت زیاد برخوردار شد، با اجازت مرشد خود بہ ہانسی Hansi رفت و از آنجا ہم از دست انبویہ مردم کہ دور او جمع می شدند نا راحت شد و بہ اجودھن Ajodhan رفت، و ہانجا اقامت گزید. بابا فرید بہ مسلک چشتیہ منسلک بود، و بہ سماع علاقہ زیادی داشت اغلب در حال سماع بیہوش می شد، زن او بی بی ہزیرہ دختر غیاث الدین بلبن ۱۲۶۶-۱۳۸۷ م/۶۶۴-۶۸۶ ھ ق بود.

۱- رجوع شود بہ: اخبارالاخیار، ص ۳۶، بزم صوفیہ، ص ۱۲۲، سیرالعارفین، ص ۳۷، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۳۰۷، فواید الفواد، ص ۷۵، خزینہ-الاصفیاء ص ۲۹۲، اسرارالاولیا خطی، راحت القلوب خطی، ریاض العارفین ص ۱۹۹، تذکرہ حسینی ص ۲۴۱.



در مورد تاریخ وفات بابا فرید اختلاف رای هست و بعضی ها ۶۶۴ هـ ق را صحیح دانسته اند. او در شهر «اجودهن» که بعد ها اکبر شاه ۹۴۳ - ۱۰۱۴ هـ ق اسم آنرا «پاک پتن» Pak Pattan گذاشت، مدفون است و مرقد او مرجع خواص و عوام است. بابا فرید دوست نداشت با ارباب قدرت رابطه داشته باشد اگر با کسی رابطه داشت، همیشه به او پند و اندرز میداد. از مریدان معروف او سلطان اولیا خواجه نظام الدین دهلوی، علاء الدین علی صابر کلیری، امام علی الا حق سیالکوتی، مولانا بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین هانسوی را اسم برده اند.

کتابهای معروف «فوائد السالکین»، «راحت القلوب»، «اسرار الاولیا» «گنج اسرار»، «جوگی نامه» و «رساله وجودیه» را ازان بابا فرید دانسته اند. علاوه بر این اشعاری به زبان فارسی و اردو و پنجابی هم باو نسبت داده اند.

«فوائد السالکین» مجموعه ملفوظات مرشد بابا فرید، خواجه قطب الدین بختیار کاکلی متوفی ۶۳۳ هـ ق است و بر هفت مجلس مشتمل است «راحت القلوب» یک نوع یادداشت روز مره ای از عقاید و افکار و رویدادها است که مرید او خواجه نظام الدین اولیا آنرا مرتب نموده است. «اسرار الاولیا» مجموعه ملفوظات بابا فرید است که داماد و مرید او بدر الدین اسحق متوفی ۶۹۰ هـ ق آنها را جمع آوری نموده. این کتاب آمیخته به شیوه مکالمات است و موضوع تصوف را تذکر داده است در بعضی قسمتهای آن رویدادها و وقایع را هم بیان نموده است.



## باب چہارم

ارزیابی ادبی و عرفانی شیخ

۱- کتاب الاوراد

۲- شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

۳- رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی

۴- اشعار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی



## آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی

اغلب تذکرہ نویسان در مورد آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی چیزی ننوشتہ اند . برخی فقط از کتاب «الاوراد» اسم بردہ اند و بعضی گفتہ اند کہ ویرا تصانیف عدیدہ خاصہ در علم تصوف ہست . ولی تا بحال از ہیچ کتابی غیر از «الاوراد» و «رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی» نسخہ خطی بدست نیامدہ است . در کتاب انوار غوثیہ کہ تالیف یکی از سجادہ نشینان شیخ می باشد ، متن کتابی باسم «شروط اربعین» با ترجمہ او بزبان اردو نقل شدہ و مولف ادعا کردہ است کہ این کتاب تصنیف شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی است ، ولی فعلاً ما ہیچ نسخہ خطی از کتاب نامبردہ در دست نداریم ، در اخبار الاخیار<sup>۲</sup> بہ نقل از «مجمع الاخبار» چند گفتہ اندرز و پند بنظر می رسد ، ولی از «مجمع الاخبار» ہم ہیچ نسخہ خطی در دست نیست .

غیر از تالیفات چند نسخہ کتاب متعلق بہ دیگران کد شیخ استنساخ کردہ نیز وجود دارد کہ از این قرار می باشد :

یک جلد قرآن مجید در مزار مخدوم لال عیسن موجود است ، و میگویند کہ قبلاً در مقبرہ خود شیخ بودہ و شیخ لال عیسن وقتی بہ کرور رفت این نسخہ را ہمراہ خود برد ولی در این نسخہ ہیچ جا اسمی از شیخ بہ میان نیامدہ است و نمی توان ادعا کرد کہ شیخ کاتب این قرآن بودہ باشد .

در مجلہ العزیز<sup>۳</sup> در یک مقالہ نوشتہ شدہ کہ یک نسخہ از کتاب «کشف المحجوب» ہجویری کہ بہ خط شیخ بودہ در کتابخانہ پیرزادہ مولوی محمد حسین مترجم «عجائب الاسفار» وجود داشتہ ولی بعد از تقسیم پاکستان و ہند (۱۹۴۷ م) معلوم نیست چہ شدہ است .

- ۱ - سجادہ نشین بہ کسی میگویند کہ بعد از مرگ مرشد بر مزارش می نشیند و مراقبت می کند .
- ۲ - اخبار الاخیار ، ص ۳۳ و ۳۴ .
- ۳ - العزیز بہاولپور ، شمارہ فوریتہ .



اخيراً يك نسخه «كشف المحجوب» را آقاي رباني با مقدمه مولوي محمد شفيع منتشر کرده و اظهار داشته است که اين نسخه همانست که شيخ بهاء الدين زکريا آنرا نوشته است . من اين نسخه را از نزديک ديدم و جالب آن بود که در آخر کتاب «زکريا» را «ذکريا» نوشته اند و چون تاريخ کتابت را کرم خورده است ، نمی توان پي برد که تاريخ کتابت آن چه زماني است و احتمال ميرود کاتبی اين نسخه را از روی نسخه ای که شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی سهروردي آنرا کتابت نموده نوشته باشد .

آثار شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی باين قرار است :

«کتاب الاوراد» .

«شروط اربعين في جلوس المعتکفين»

«رساله شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی»

## کتاب الاوراد

«کتاب الاوراد» ، تنها کتابی از شيخ بهاء الدين زکريا ملتانی می باشد که از آن در کتابخانه ها نسخه خطی موجود است . قديمی ترين نسخه خطی از اين کتاب در «کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور» وجود دارد که به قطع  $18/5 \times 12/5$  می باشد و شامل ۲۹ صفحه است<sup>۱</sup> شيخ اورادی را انتخاب کرده که مربوط به زندگانی روزمره است . گرچه کتابهای متعددی درباره اوراد نوشته شده است و برای اين کتاب نه بخاطر اینکه مولفش یکی از بزرگان قرن هفتم بوده اهميت قائل هستند بلکه اگر بطور دقيق ملاحظه شود ، پي می بریم که اين کتاب غير از یک کتاب اوراد که در چهار چوبه شريعت نوشته شده است یک تصنيف فقهی هم است و از اين کتاب نه تنها مریدان خود شيخ بلکه عوام الناس هم به اندازه خود مستفیض میشوند .

۱ - كشف المحجوب .

۲ - الاوراد ، نسخه خطی موجود کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ، شماره RT II 142



کتاب الاوراد دارای ۱۱ فصل است و عنوان ہر فصل با لفظ «ذ» شروع میشود . مثلاً ذکر دعای صبح ، ذکر از خانہ بہ مسجد رفتن ، ذکر نماز تہجد ، ذکر مناجات ، ذکر طعام خوردن ، ذکر عروس بخانہ آوردن ، ذکر ماہ رجب ، ذکر شب معراج وغیرہ .

در این کتاب علاوہ بر پنج نماز فضیلت نماز اشراق و نماز تسبیح و نماز چاشت و نماز تہجد و نماز احزاب و نماز استخارہ و نماز جنازہ و نماز خواجہ اویس قرنی ہم با تفصیل تذکر رفتہ . دربارہ مسائلی مثل طہارت و آمدورفت در مسجد و خورد و نوش و غسل و لباس ، خواب و بیداری را ہم تذکر دادہ است . از صفحہ ۱۹۶ بہ بعد تا آخر کتاب دربارہ عبادات و مراسم مذہبی مطالبی بیان نمودہ ، و در این ضمن از روزہ و حج با تفصیل صحبت کردہ ، و اوراد و ادعیہای را کہ بر حسب زمان و ترتیب ذکر آن در ماہ و سال می تواند موجب خیر و برکت شود ، ذکر نمودہ . این کتاب میان شیوخ صوفیہ مقبولیت فراوان داشتہ و برای مریدان مورد تقلید و عمل بودہ . از ذکر این عبادات و مناجات و اوراد و ادعیہ مقصودش تزکیہ نفس است چون در دیباچہ میگوید :

«چون نفس تزکیہ یافت از صفات ذمیمہ ، بعد از آن در دل گشادہ گردد ، و واردات کہ مواہب الہی است بر دل او فرود آید ، و دل او منور شود بنور حق سبحانہ و تعالی ، و آن بابی شریعت است ، و در اینجا سخن بسیار است بیش از این نشاید گفت ، کہ بہ گفت و گوی است نیاید»<sup>۱</sup>

در این رسالہ نمی شود بہ تفصیل از این کتاب ذکر کرد پس بخاطر اختصار چند اوراد ذکر میشود تا از شیوہ تحریر و سبک تربیت مریدان آگاہی بدست دہد .

برای ترتیب خواندن «سورۃ الانعام» اینطور میگوید : «دعای صبح و سنت نماز با صلوة بس روہمین طالب را باید چون صبح صادق بدسد سہ آیت از اول سورۃ الانعام بخواند»<sup>۲</sup>

چون بخواد برای گزاردن نماز از خانہ بیرون برود آیہ الکرسی و دعا بخواند<sup>۳</sup> .

۱ - الاوراد ، ص ۳ ب

۲ - ایضاً ، ص ۵ ب

۳ - ایضاً ، ص ۱۰ ب



شیخ قبل از نماز گزاردن نه تنها وضو و نیت و کناره گیری از خیالات دنیوی را تذکر می دهد بلکه میگوید کسی که می خواهد نماز بگذارد باید جسم خود را از حسد و سینه خود را از کین پاک بکند. چون خواهد که به نماز شروع کند با فرایض دیگر باید چنان - بسمت قبله راست باشد و میان قدم مقدار چهار انگشت وجه بگذارد ، و حق تعالی را بر خود ناظر داند ، و هر که می خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت را از نقصان و جامه را از نجاست و زبان را از غیبت و لغو ، و حلق را از حرام ، و جسد را از حسد و سینه را از کینه نگاهدارد و این دعا بخواند:

درباره اوراد صبح و مسا میگوید :

«در خواندن این کلمات در صبح و مسا مواظبت نماید ، که در حدیث آمده است که هر که در عقب هر فریضه این ده کلمه بگوید و پنج برای دنیا ، و پنج برای آخرت ، درین پنج حالت دنیا ، و درین پنج حالت آخرت و در هر حال که در مانند رحمت خدائی را آنجا بیابد و او را ازان رنج برهاند - حسبی الله الهای لدینی حسبی الله المعین لدنیایی حسبی الله الکافی لما اهدنی ، حسبی الله القوی لمن بغی علی حسبی الله الشدید لمن کادنی بسؤ حسبی الله الرحیم عندالموت ، حسبی الله الرؤف عند الحساله فی القر حسبی الله الکریم عند الحساب ، حسبی الله اللطیف عندالمیزان ، حسبی الله القدیر عندالصراط ، حسبی الله النای لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم»<sup>۱</sup>

درباره اوراد نماز چاشت به عوام الناس و حافظ قرآن تلقین ورد آیات میکند :

«چون ربع روز بگذرد ، نماز چاشت دوازده رکعت بگزار و اقل او جمعه است در رکعت اول والشمس ودر دوم واللیل ودر سوم والضحی و در چهارم الم نشرح بخواند و در هشت دیگر بعد فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بروایتی در هر دوازده رکعت فاتحه و آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و اگر حافظ است در هر رکعت جزوی از قرآن بخواند»<sup>۲</sup>

نه تنها بخاطر نماز ادعیه و اوراد نوشته بلکه برای مواقع متعددی مثل وقت

۱ - الاوراد ، ص ۱۳ ب

۲ - ایضاً ، ص ۶۴ الف

۳ - ایضاً ، ص ۶۵ ب



دیدن ماه نو ہم دعا تجویز نموده<sup>۱</sup>.

درباره فضیلت ماه شعبان و اوراد متعلق بہ این ماه اینطور گفته :

«شب اول دوازده رکعت بگزارد در ہر رکعتی بعد الفاتحہ پانزدہ بار اخلاص بخواند . ایضاً در وقت سحر دو رکعت بگزارد در ہر رکعتی بعد الفاتحہ صد بار اخلاص بخواند در رکوع و سجود بگوید : «سبح قدوس رب الملا ایکتہ والروح سبحان فائق النور سبحان من ہو قائم علی کل نفس بما کسبت» روز از اول وسہ از میانہ وسہ از آخر ماہ روزہ دارد ثواب بسیار است . ایضاً در این ماہ ہزار بار بگوید : لا الہ الا اللہ ولا نعبد الا ایاہ مخلصین ولو کرہ المشرکون»<sup>۲</sup> .

سبک تحریر کتاب پختہ و واضح است ، اگرچہ از اسم کتاب معلوم میشود کہ این مجموعہ اوراد و ادعیہ می باشد ، ولی در اصل یک تصنیف است کہ محتوی مطالب نماز و روز و طہارت و توبہ ، اخلاص می باشند ، چون مسلک تصوف شیخ بہاء الدین زکریا ہیچ گاہ از شریعت دور نبود ، ہمین جہت اوراد ایشان ہم نوعی انہماک در مسائل شریعت و طریقت است و ہیچ چیز جداگانہ از شریعت پیش او ورد نیست . میگوید :

«و آنچه بر کاغذ بسیارها نویسند کہ افعال و لاتفعل ، آن نباید کرد کہ بدعت است و وتوکل را زیان دارد - بران نباید رفت متابعت سنت باید بود وبرکت در آنست»<sup>۳</sup> .

این کتاب در فرقہ سہروردیہ بہ صورت کتاب آئینی درآمدہ ، و برای مریدان و خوانندگان کتاب راہی برای نجات و فلاح پیش پا گذاشتہ است و مرتب برای دعا و مناجات اصرار میکند ، درباره «تمجد» تذکر دادہ برای مناجات دستور میدہد .  
«و اقل تمجد چہار رکعت است و اکثر آن قدر کہ تواند ، پس ہر دو گانہ اندک می نشیند چند بار تسبیح و استغفار و صلوة گوید بعد بفراغ دین مناجات خواند :  
پادشاہا ، بنظر رحمت و رضا بمانگر . خداوند ظاہر و باطن ما را در طلب رضای خود جمع دار ، تفرقہ و پریشانی و سرگردانی از راہ ما و از راہ ہمہ مسلمانان دور بدار

۱ - الاوراد ، ص ۱۹۲ الف و ب .

۲ - ایضاً ، ص ۱۲۸ ب .

۳ - ایضاً ، ص ۱۶۵ .



عفو و عافیت راقرین وقت ماکن ، عنایت و رعایت راسابق و قائد ما گردان ، مارا بدست تفرقه ما بازنده ، مارا بما باز مگذار ، ما رابر ما مگمار ، مارا از شهر ما نگاه دار ، کا رما وکارآن همه مسلمانان در عافیت و در رضای خود با صلاح آر . کرده ما را در گذر ، و آینده را نگاه دار هرچه بنده بخششی دینی بخشش ، مارا بقهر خود مخذول مکن ما را بدون خود مشغول مکن ، ما را از یاد خود معزول مگردان . اگر پرسشی حاجتی ندا رم ، و اگر بسوزی طاقت نیارم ، از بنده خطا و ذات و از تو همه عطا و رحمت . ای قدیم لم یزل و ای عزیز بی بدل اللهم اصلحنا و اصالح فسار قلوبنا و اصلح فساد افعالنا و اصلح فساد اقوالنا و اصلح فساد اعمالنا و اصلح فساد صدورنا و اصلح ذات بینا و اصلحنا بما اصلحت الی اخره .

برای آگاهی بیشتر اقتباسی از کتاب الاوارد نقل میشود . آغاز کتاب باین قرار است . « الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسول محمد وآله اجمعین قال الشیخ الکبیر رضی الله عنه بدانک طریق شیوخ سلف رضوان الله علیهم اجمعین استقامت بر متابعت مهتر عالم صلی الله علیه وسلم مرتبه اول قدم در متابعت ، بعد از تصحیح توبه متابعت اعمال اوست علیه السلام . مرتبه دوم متابعت است بر اخلاق او صلی الله علیه وسلم . مرتبه سوم یافت احوال است همچو احوال او صلی الله علیه وسلم و نهایت کار استقامت بر احوال است و آن صفت روحست و اخلاق صفت دل و اعمال صفت جوارح و استقامت بر احوال که نهایت حد سعادت است ممکن نگردد الا بعد از استقامت بر اخلاق و استقامت بر اخلاق میسر نشود الا بعد استقامت بر اعمال زیرا که نسبت اعمال با اخلاق چون استنجاست از وضو و اخلاق بر احوال را چون وضوست بر نماز را . . . »

### شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

اولین منزل دریشی این است که انسان از دنیا و مذمومات دنیا کناره بگیرد ، و خدای عز و جل را معهود ذهنی خود قرار داده گوشه عزلت جای گیرد ، و این برای سالکی که می خواهد در ولایت فقر و تصوف گام بنهد خیلی مهم است ، و بدون آن ممکن نیست که به دنیای تصوف راهی پیدا کرد . در اصطلاح شریعت و طریقت این حالت را اعتکاف می گویند . اعتکاف چیز باهرکتی و پرمیمنتی است ولی



برای آن چند شرط وجود دارد که باید در نظر داشت چون بدون در نظر گرفتن این شرط ها نمی توان کسب فیض نمود. به همین جهت حضرت غوث العالمین شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی بخاطر مریدان خود این کتاب را نوشته که بصورت یک آئین و دستور عمل مبسوط میباشد. ولی متأسفانه اصل عبارت از بین رفته و اقتباساتی از آن در کتاب انوار غوثیه<sup>۱</sup> یک خرده از متن اصلی و یک کمی ترجمه آن نقل شده و باین ترتیب ازین تصنیف با ارزش آگاهی پیدا میشود.

متن این کتاب که مخلوطی از عربی و فارسی بوده در کتاب «انوار غوثیه» بصورتی نقل شده که متن عربی را حفظ کرده اند و متن فارسی را به زبان اردو ترجمه کرده اند. چون نسخه اصلی بدست نیامد به همین کتاب رجوع شد و در این صورت درباره سبک نگارش و شیوه تحریر نمی شود اظهار نظر کرد. فقط از لحاظ موضوع کلماتی چند در این مورد ذکر می شود.

کتاب «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» مشتمل بوده است بر چهار شرط، برای آنهایی که می خواهند معتکف بشوند و این شرط ها عبارتند از برنامه های روزانه از خیلی عادی تا عبادات خیلی سنگین، مثلاً درباره شرایط غسل چنین توضیح میدهد که «باید اینطور فرض کند، که مرده است و آنگاه غسل کند، مقصود او از این کلمات آنست که از هوی و هوس و حواجی نفسانی باید تخلیه شد، بعداً نیت اعتکا فیکند، بدین معنی که باخود عهد بندد دیگر بهیچوجه مردمان را اذیت و آزار نرساند».

یک مورد محل اعتکاف گفته که باید حتماً یا در مسجد باشد یا حجره خود و بگوید که در این حالت حتماً باید از زن و بچه اش دور باشد، چون ایشان موجب فتنه و فساد هستند، فقط باید به خدا فکر بکند و فکر های دیگر را از مغز و قلب بیرون بیفکند همیشه کلمه لا اله الا الله ورد زبان او باشد.

بعد میگوید که درباره خوردن و نوش باید خیلی دقیق باشد، نه زیاد بخورد، نه کم و باید دقت بخرج بدهد که خوراکی او حتماً از راه حلال باشد، و قبل از نشستن در اعتکاف حتماً باید از مرشد خود اجازه بگیرد. همیشه روزه دار بودن و پیوسته نماز با جماعت گذاردن را باید جزو وظیفه خود داند. همینطور سعی کند که در اکتساب علم

۱- انوار غوثیه، ص ۳۲.

۲- ایضاً، ص ۳۳.



بکوشد تا حق را از باطل بتواند تشخیصی بدهد ، به رضای خداوندی راضی باشد ، از کبر و نخوت بپرهیزد و باید بخاطر داشته باشد که خلوت را بخاطر سلامت دین اختیار کرده است و نه برای کسب شهرت و ناموری ، و هیچ وقت نباید مرگ را از ذهن خود دور بکند و باید پیوسته از عذاب خداوندی بترسد ، همیشه امیدوار خداوند و خواستار رحمت و بخشایش او باشد .

اینها شمه ای از این کتاب بوده ، حسن عبارت در این است که بخاطر استدلال گفته های خود به آیات قرآنی و احادیث بزرگان دین استناد جسته ، مثلاً درجائی که میگوید از زن و بچه دور باشد ، آیه مبارکه : «انما اموالکم و اولادکم فتنه» و درباره محل اعتکاف : « و انتم عاکفون فی المساجد» و برای نماز با جماعت :

«وارکعوا مع الراکعین» . و برای امید به بخشش و رحمت خداوندی به آیه : «لا تقنطو من رحمة الله ، ان الله یغفر الذنوب جمیعا» استناد جسته است . و همینطور در جای دیگر هم این را کرده است .

در آخر رساله مردم را به اعتکاف ترغیب و تشویق نموده و شش بیت آورده که معلوم نیست نتیجه فکر رسای کرام بزرگ مرد است و آن اشعار بدین قرار است و احتمال می رود که مال خود باشد :

ای دل بیا بکوی وفا خلوقی گزین  
 در سلک سالکان بره بی نشان نشین  
 از هر چه غیر دوست شوی روی دل  
 وانگه بحق نمای تو لا چو اهل دین  
 تجرید شو ز هر چه درین ره نه درخور است  
 بر آستان دوست بر آور نیک اربعین  
 تا هر کدورتی که بود با صفا شود  
 از دست دیو نفس ببر جان نازنین  
 پس نور حق مشاهده افتد ترا بسر  
 مرآت روی دوست شوی از سر یقین  
 سلطان تحت مملکت سرمدی به عشق  
 شاهی بود که کسب کند دولتی چنین



## «رساله بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی»

نسخه خطی که از این رساله بدست ما رسیده است کامل نیست ، فقط ۱۳ صفحه از این نسخه باقی مانده که آنهم به قطع  $۲۰/۵ \times ۱۱/۵$  هست و هر صفحه دارای ۱۵ سطر می باشد . ولی بحدی کرم خورده است که نصف پنج سطر اول هر صفحه از بین رفته و جاهائی هست که از وسط هم الفاظ را نمیشود خواند . باز هم این رساله دارای اهمیت زیادی است .

با مرور آن معلوم میشود که این رساله بخواهش یکی از مریدان شیخ نوشته شده است ، زیرا در آغاز آن می نویسد : « . . . آنچه التماس افتاد و در معنی بیان طریقت آخرت ، آن کاری بزرگ و کیفیت آن حال دریافت است »<sup>۲</sup> .  
و پس از چند سطر چنان توضیح میدهد :

« ولیکن چون التماس کردی بحکم التماس تو استخاره کردم و از خدای تعالی معرفت خواستم تا در سخن پیوندم »<sup>۳</sup>

در تصانیف این رساله نام دو تن از عرفای بزرگ نیز به میان آمده است : یکی شیخ شهاب الدین عبدالله عمر بن محمد سهروردی و دیگری شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر است<sup>۴</sup> .

این رساله دارای ویژگیهایی است که ذیلاً به برخی اشاره میشود :

## استناد به آیات قرآنی :

شیخ در ضمن بیان مراحل سلوک میگوید : « و مرید باید که عالم باشد به علم شریعت و علم توحید ، تا عمل به علم کند ، و علم راهبر او باشد تا شیطان دست از کوتاه کند ، زیرا که عمل بی علم اصلی ندارد » . بدون تردید شیخ که مراد و راهبر گروهی بوده است ، خود به علم شریعت آگاهی کامل داشته ، تنها دلیلی که در این رساله می تواند نوید این مدعا باشد استناد به آیات قرآنی است که کاملاً

۱- نسخه خطی مملو که مولوی شمس الدین تاجر کتب لاهور .

۲- رساله بهاء الدین زکریا ، ص ۱ .

۳- ایضاً ، ص ۱ .

۴- ایضاً ، ص ۲۲ .



بمورد از آنها استفادہ می کند چنانکہ در سبب تألیف این رسالہ و کسب این توفیق از حضرت حق گوید : ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء .

و در جای دیگر بمناسبت عبادت پروردگار این آیه را ذکر می کند : «ماخلقت الجن والانس الا ليعبدون» .

و در مقام نزدیکی خدا با بندگان «هواقرب الیه من جبل الوریث» و یا آنجا کہ درباره مرگ دل یعنی مرگ حقیقی سخن میگوید بمناسبت این آیه را ذکر می کند : «انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا و لوامد برین وما انت بسمیع من فی القبور» .

### شیوہ بیان :

لفظ و مضمون درین رسالہ بسیار عالی است . مثلاً آنجا کہ درباره اتحاد دل و زبان بذکر حق سخن می گوید ، خود را با استادی سخنور روبرو می بینیم ، می گوید : «زیرا کہ زبان ترجمان دل است» و دل در مقام عیان است ، پس هر کہ خواهد کہ در نماز رود و دلش بجای دیگر بود نہ دل در عیان بود نہ زبان در گفتار .»

در تعبیر کلمہ 'سکاری' (سکاری) کہ ضمن این آیه شریفہ آمده «لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری» نہایت ظرافت طبع بکار رفته زیرا میگوید مقصود ازین کلمہ حب دنیا است ، زیرا همین است کہ موجب سکر سالک می شود و او را از راه بدر می برد و از یاد حق غافل میکند و آنگاه نتیجہ می گیرد کہ سپس مرید را مراقب وقت و شحنہ روزگار خود باید بود ، گذشتہ از پیشوائی و رسائی این جملہ مهمترین دستور سلوک را نیز شامل است .

پایہ ہمت عارف را برتر از افلاک می داند و میگوید اگر سالک بحق مشغول گردد ، هیچ عظمتی اورا نباید از آن حال باز دارد . برای توضیح بہ این دستورداستان ملاقات خود را با شیخ شہاب الدین سہروردی و ابوالنجیب عبدالقادر در کعبہ ذکر می کند کہ چگونه ابوالنجیب عبدالقادر از دیدن خضر بوجد آمد و از ذکر حق باز ماند . ولی شہاب الدین سہروردی بہ او اعتنائی نکرد بہ آن دلیل کہ من بذکر حق مشغول بودم و «اما آن وقت کہ مارا باحق بود اگر برفتی باز نیامدی.»

در این رسالہ بہ عباراتی این چنین فراوان برمی خوریم کہ میگوید :



«واصل در آدمیزاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمیزاد را هم صلاحیت شود».

### تعبیرات عارفانه :

دیگر از موارد جالب این رساله تعبیر دقیق عرفانی است از مراحل سلوک و شرایط خلوت و مراتب مراقبت. چنانکه مؤلف این رساله شرایط خلوت را در ده چیز میدانند باین قرار:

- اول - علم که خلوت وی صحیح بود ، حق از باطل جدا تواند کرد.
- دوم - زهد اندر جملگی دنیا.
- سوم - شدت و محنت بگزینند باختیار خود نه بضرورت از راحت و نعمت.
- چهارم - خلوت برای سلامتی گزینند.
- پنجم - نظرش در عقبی بود.
- ششم - خود را کمترین خلق داند تازشت خود از مردمان دور کند.
- هفتم - در عمل فترت نکند زیرا «ان الفراغ بهاء».
- هشتم - عجب نکند اندر آنچه او بود.
- نهم - خانه دل از فضولی خالی کند.
- دهم - هر چیزی که او را از حق باز دارد قطع کند.

درجای دیگر هنگامیکه مراتب مراقبت را ذکر می کند میگوید : «و تربیت آنست که مادام نفس محبت و انشراح دارد جهد کند (و اگر سستی) درو بیند قیام ترک آرد نشسته نماز کند ، زیرا که آن نفس را آسان تر نماید و اگر ازین هم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود که حق تعالی نکرد مادام که بنده مراقب باشد و اگر ازین هم بماند و حدیث نفس غلبه کند بخسبند که خفتن عالم بندگی خداوند است . نوم العالم عباده . و این آنست که برای خدای تعالی کسی نخسبند و خفتن عالم به از بیداری دیگران .

### تأثیر محیط و زمان :

بدون شک محیط و زمان مؤلف که مقتضای رهبانیت و خلوت نشینی و گسستن از مردم حتی زن و فرزند بوده است مستقیماً در افکار نویسنده این رساله اثر گذاشته بویژه رهبانیتی که پیروان دین بود ابدان تمسک میکرده اند.



چنانکه در بالا یاد شد این رهبانیت و گوشه نشینی و فرار از مردم شامل دوری جستن از زن و فرزند نیز بوده است . تقریباً در هیچ یک از آثار عرفانی باین صراحت و شدت پرهیز از اجتماع و مردم و خانواده توصیه نشده است .

« . . . و پرهیز کند از جمله ' خلق چنانکه باعمال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبه ' شهوانی ننشیند تا او را نیتی از بهر حق ظاهر شود ، آنگاه بحکم آن نیت با عیال و فرزندان خود بنشیند وزود برخیزد و بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید ، با تضرع و زاری به حضرت عزت جل جلاله باز گردد و از آن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا اگرچه با عیال و فرزندان نشستن جزو عبادت است لیکن حسنات الابرار سیات المقربین و بحسب حال خود هر کس را گناه است» .

درجای دیگر میگوید : « . . . و هرچه جز حق بود از دل دور کند و محبت خلق برخود حرام کند حتی برای این دستور خلافی نمی بیند که حدیثی هم بدون ذکر سلسله ' روایت و رعایت اعتبار آن نقل کند : « . . . یا احمد ان اول المعصیه الی یصلها البعد تتبع البطن و فتح اللسان فیها لا یعینه و مخالطه المخلوق .

و برای فرار از دوستی دنیا تنها تدبیری که می اندیشد اینست : « و دوستی دنیا از دل نرود مگر به خلوت و عزالت و مشایخ گفته اند که اول قدم در راه حقیقت خلوت است» .

در همین مورد میگوید :

«اول قدم اندرین راه ترک دنیاست» .



ہذہ الرسالہ من کلام الشیخ المشایخ والاولیاء قطب الاقطاب صدر مشایخان  
بہاء الحق و الشرع والدین زکریا محمد قریشی قدس سرہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع الخلايق بدلالته و ابتلاهم بشكر من غير حاجته ، و هو  
ولى الهدايته و صلى الله عليه وسلم على خير خلقه محمد واهل اجمعين وسلم تسليمًا كثيرًا  
كثيرا . اما بعد جعلنا الله واياكم من الفايزين . آنچه التماس افتاد ، و در معنی بیان  
طریقت آخرت آن کاری بزرگ و کیفیت آن حال دریافت است به گفت و گوی راست  
نیاید و لیکن چون التماس کردی بحکم التماس تو استخاره کردم و از خدای تعالی  
سعونت خواستم تا در سخن پیوندیم و اندکی از معانی رفتن آن راه بیان کنیم تا اگر کسی  
. . . . . ' رفته و احوال خود روشن کند و بداند از بہر چه میکند باشد کہ بر سر رشتہ  
خود بازآید و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ولا حول ولا قوه (الا) بالله العلی العظیم .  
(منہ) ۲ توفیق و منہ النصرہ والغفران و علیہ الثقہ والتکلان . بدان اسعدک الله وایاناک  
اول قدم اندرین راه ترک دنیا است مع العلايق کلها وما بعث الابنیاہ قسط الانصراف من  
ترکہا ملک و من اخذها هلک : همان قدر از حق بازماند (کہ) ۳ مردی خواهد کہ  
همان) ۴ قدر کہ روی سوی پشت کند پیش روی حجاب شود (و) ۵ دوستی دنیا ولا منها  
مبغوضہ الحق و از بہر آن باز داشته (شود) ۶ چون بدنیا مشغول شود از آن مقصود کہ  
بہر آن آفریدہ شدہ است باز ماند : و آن مقصود عبودیه است قوله تعالی و ما خلقت الجن  
والانس الا ليعبدون . عبودیه سریست از اسرار خدای تعالی و آن سر قربتست و بندہ  
از بہر (آن) ۷ مصلحت آفریدہ شدہ است و اما حجاب در میان است از سبب آن حجاب

۱ - ظاہراً «را در دل» می باشد کہ از متن اصلی افتادہ است .

۲ - از متن افتادہ است .

۳ - از متن افتادہ و ظاہراً «کہ» باشد .

۴ - از متن افتادہ و ظاہراً «همان» باشد .

۵ - از متن افتادہ بظاہر «و» باشد .

۶ - از متن افتادہ است ظاہراً باید «شود» باشد .

۷ - از متن افتادہ است ، بظاہر کلمہ «آن» باشد .



به خدای عزوجل نمی رسید ، اما حق تعالی را مکان نیست که در آن (مکان) آسمان و زمین و کوه حجاب شود ، تعالی الله عما یصف وهو اقرب الیه من حبل الوريد . حجاب (چیست ؟) <sup>۲</sup> و آن یاد مخلوقاتست و طلب دنیا (که) <sup>۳</sup> از حق دور باشد و آن حجاب پس (رود) <sup>۴</sup> حق است ، چون بنده (از دنیا) <sup>۵</sup> بیگانه گردد حجاب از میان بردارند . این (حجاب) <sup>۶</sup> بی یبطش و بی ینطق و چون بنده برین (مشاهده) <sup>۷</sup> و مکشفه یابد و این دولت بی نهایت است (ولی) <sup>۸</sup> وقعت گاه مریدان بدان و محل اعراض طالبان اتباع (شیطان) <sup>۹</sup> مأمور است به خلاف کردن هوا نفس قال علیه السلام اخوف ما اتباع الهوا و طول الامل والهوی ظلم و در هر عضوی از اعضا آدمی راشهوتی و هواست . مرکب که سبب حجاب وقت او همی شود چنانکه چشم شهوت او دیدنست و نگرستن به حرام و همچنین گوش را و بینی را بوئیدن و کام را چشیدن و زبان را گفتن و تن را بسودن و سینه را اندیشیدن (بنده) <sup>۱۰</sup> حق را باید تا راعی و حاکم وقت خود باشد و روز شب اندران (خیال) <sup>۱۱</sup> باطل که اندر حواس پیدا می آید از خود دفع کند و جا فی الامن حفظ . . . اگر متهم سبت من حفظ لسانه من حفظ بصره من غیري اگر متهم بر رؤیتی و من حفظ (لسانه) <sup>۱۲</sup> حفظ قلبه من حب الدنيا اگر متهم بنظری و . . . یوم . القیامة پس سر همه سعادتها آنست که مردم بحکم طبیعت بر سر شهوت نرود و از حق تعالی معونت (خواهد و او را) <sup>۱۳</sup> صفت کند که خبشیمهای باطن برود

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «مکان» باشد .

۲ - «چیست»

۳ - «که از»

۴ - «رود»

۵ - «از دنیا»

۶ - «حجاب»

۷ - «مشاهده»

۸ - «ولی»

۹ - «شیطان»

۱۰ - «بنده»

۱۱ - «خیال»

۱۲ - «لسانه»

۱۳ - «خواهد و او را» باشد .



و پاک شود زیرا کہ ہر کہ در شہوہ (نفسانی) ۱ و اندر ہوا مبتلا شود و آنگاہ معانی حقیقت محبوب شود و جا فی الحدیث الاسرار ان اللہ تعالیٰ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا احمد واحذر ان لاتکون مثل حبی اذا انظر الی الشیء الاخضر و الاصفراہبہ و اذا اعطی شیءاً من اهلو و الحامض اغتربا احمد ان اول المعصیۃ الی یعملها العبد شبع البطن وفتح اللسان فیما لا یعینتہ و مخالطتہ المخلوق باہوا، ہم واصل در آدمی زاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمیزاد را ہم صلاحیت شود دل را حیاتت و مماتت جزاین موت کہ مردم را در گور نہد دل خود حیات و ممات جداگانہ دارد چنانک حق تعالی میفرماید : او من کان میتا فاحییناہ یعنی بکثرہ شغل الدینا احیینا، یعنی بذکر مولیٰ و ہر گاہ کہ دل بہ لذات و شہوت و ماکولات و مشروبات مشغول شود غفلت دروی اثر کند و سواس او را مستولی شود و از ہر جنس اندیشہ پیش خاطر آمدن گیرد و اندیشہ جز حق دل را سیاہ کند چون دل سیاہ شود حکم موت گیرد چنانک ہر زمینی کہ در وی خاشاک بسیار آید تخم قبول نکند، گویند آن زمین مرده است، همچنان ہر (دلی) ۲ او را مستولی شود و تأثیر قال اللہ تعالیٰ او من یعش . . . فہولہ قدیر ظاہر گردد همچنان ہر دلی کہ کشتگاہ دیو (و غیر) ۳ حق است نپذیرد و آنچه مراد کلام حق است نشنود (آنها) ۴ زندگان نہ مردگان قولہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء ادا ولو مدبرین و ما انت بسمع من فی القبور و اما ہر کہ گاہ تعلق دنیا از دل زایل شود و ہوای نفس از وی منفی شود و بندہ بر سر وقت خود پیوستہ ذاکر و تالی بود آن دل بنور ذکر زندہ شود قولہ تعالیٰ ان فی ذالک لذکری لمن کان لہ قلب او القی السمع و ہوشمید . پس اصل و این راہ صلاحیت دل (است) ۵ و صلاحیت دل حاصل نشود تا اندرونہ خود از مذمومات کل پاک نگرداند و ہوالغل والغش والحقد والحسد والحرص والکبر والبغض والریا کہا قال انس بن مالک رضی اللہ عنہ قابل لی رسول صلی اللہ علیہ وسلم و تمسی و لیس فی قلبک غل و ذلک من سنتی و من حیاتی کان معی فی الجنۃ و آن اصل معتبر است و کاری بزرگ و فاضل ترین چیز ہاست کہ مہتر عالم

۱ - از متن افتادہ ، ظاہراً باید «نفسانی» باشد .

۲ - " " " " " دلی " " "

۳ - " " " " " وغیر " " "

۴ - " " " " " آنها " " "

۵ - " " " " " ظاہراً " " "



صلی الله علیه و سلم فرموده است در احیای سنت (پایداری)<sup>۱</sup> کنند، یعنی دل را به طهارت ظاهر و باطن (عادت)<sup>۲</sup> داده اند از خیانت و از غل و غش و جد و جهد کردن در (همه)<sup>۳</sup> ظاهر و باطن اعمال کار درویشانست و جوهر درویش اینجا (همت و)<sup>۴</sup> فضل فقرا اینجا ظاهر شود زیرا که نشان غل و غش و طلب جاه و رخصت و منزلت جستن نزدیک ایشان دوستی دنیا و فقراء شد و فی ذالک کله و چون دوستی دنیا در دل ایشان هیچ نماند تا قبول و در خلق در دل ایشان برابر باشد فاصبحوا و امسوا و لیس فی قلوبهم غل و غش علی احد قوله تعالی. و نزعنا ما فی صدورهم لن غل اخوانا. و این مذمومات و خبائث را طریق اخلاص آنست که قولاً و فعلاً و ظاهراً و باطناً از جمله معاصی تجنب کند و از صغایر و کبایر احتراز نماید و هكذا قال المشایخ رضوان الله علیهم اجمعین لا بصیر المرید. مرید احتی لایکتب علیه شیئی صاحب اشغال عشرين سنه یعنی تا فرشته دست چپ اصلاً بیست سال در نامه<sup>۵</sup> اعمال بنده هیچ بدی نویسد مرید نشود و ترک معاصی آن صفت میسر نشود باز (هر)<sup>۶</sup> دلی که او مشغول بود بدون حق ممنوع بود از قربت حق و از مقامهای (حق)<sup>۷</sup> نماز است و در نماز میفرماید لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری. قیل فی حب الدنيا، زیرا که سکر عبارت از چیزی (است)<sup>۸</sup> که چه میکند او را آن نماز حقیقه<sup>۹</sup> نبود زیرا که نماز عبادت (است)<sup>۸</sup> و نیاز از خشیت بود و خشیت از علم بود و علم دانستن بود و هر که بکند و بگوید و نداند عین جهل بود و جهل مانع قربت قال الله تعالی حتی تعلموا ما تقاون. زیرا که زبان ترجان دل است و دل در مقام عیان است پس هر که خواهد که در نماز رود و دلش جای دیگر بود نه دل در عیان بود نه زبان در گفتار و نه قالب در (پاکیزگی)<sup>۹</sup> چنانکه سید عالم علیه السلام فرمود مر آن مرد را که نماز میکرد قم فانک لم تصل نظر مهتر

۱- از متن افتاده، شاید «پایداری» باشد.

۲- «عادت»

۳- «همه»

۴- «همت و»

۵- «هر»

۶- «حق»

۷- «است»

۸- «است»

۹- «پاکیزگی»



عالم بروی افتاد کہ حق نماز نمی داند او را فرمودہ کہ آن نماز نبود کہ تو کردی ، باز بسر سخن رویم و آن آنست کہ دل از این پلیدیہا پاک کند و آن جملہ شاخہا کہ دل را تباہ کند از یک اصل خیزد و آن دوستی دنیاست حب الدنیا رأس کل خطیئہ و دوستی دنیا از دل نرود مگر بخلوۃ و عزلت و مشایخ گفته اند کہ اول قدم در راہ حقیقت خلوت است و جنید رحمہ اللہ گوید من اختیار الخلوۃ قد استمسک بعمود الاخلاص و فی رکن من ارکان الصلوۃ و خلوت تواند کرد واصل در خلوت ورع و زہد است۔ (و) من المتقین و التقوی کہ امر عظیم و جاہ فی الاسرار ان اللہ (تعالی قال لرسولہ) علیہ السلام یا احمد ان احببت ان تکون اورع الناس فازہد فی الدنیا و ارغب فی الاخرۃ قال النبی کیف ازہد فی الدنیا و ارغب فی الاخرۃ قال اللہ تعالی خذ من الدنیا خفا من الطعام و الشراب و اللباس و لا تجس شیئاً نعز و تدام علی ذکری قال یا رب کیف ادوم علی ذکرک قال بالخلوۃ عن الناس و تبغضک للحلو و الحامض و فراغ بیتک و بطنک من الدنیا و چون خلوت بگزیند دہ چیز باید مرخلوت را تا خلوت وی صحیح باشد اول باید کہ علم باشد تا خلوت وی صحیح بود کہ حق از باطل جدا تواند کرد . دوم زہد بود اندر جملگی دنیا ، سوم شدت و محنت بگزیند باختیار خود نہ بضرورت از راحت و نعمت چہارم خلوت برای سلامتی گزیند پنجم نظرش در عقبی بود ، ششم خود را کمترین خلق داند تا زشت خود از مردمان دور کند ، ہفتم در عمل فترت نکند لان الفراغ بلا ، ہشتم عجب نکند اندر آنچه او بود نہم خانہ دل از فضولی خالی کند و مرید را فضولی آن بود کہ زیادت . . . قوت نگاہ دارد ، دہم خصلت آنست کہ ہر چیزی کہ او ار از حق باز دارد قطع کند و در بیان خلوت و عزلت مشایخ . . . بعضہم لا فرق الخلوۃ و انعزلۃ و قال بعضہم الخلوۃ من امارات الوصلہ و فرق میان خلوت و عزلت (ہردو) ۲ علامات خلوت بود تا با خلق اختلاط نکند و از جماعت مردمان (را) ۴ رغبت ننماید و پرهیز کند از جملہ خلق چنانک باعیال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبہ شہواتی ننشیند تا او را نیتی از بہر حق ظاہر شود آنگاہ بحکم آن نیت باعیال و فرزندان خود بنشیند و زود بر خیزد بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید بتضرع و زاری بحضرت عزت

۱- از متن افتادہ ، ظاہراً «و» باشد .

۲- «تعالی قال الرسولہ» باشد .

۳- «ہر دو» باشد .

۴- «را» باشد .



جل جلاله باز گردد و از آن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا چه اگرچه باعیال و فرزندان نشستن مجرد عبادتست لکن حسنات الابرار سیئات المقربین و بحسب حال خود هر کسی را گناه است و هذا زنب حاله اما خلوت آن بود بجز حق اندر دل هیچ اغیار نماند و مراقب وقت حال خود شود و این ضعیف را چنان سماع افتاد که روزی شیخ شهاب الدین عبد الله عمر بن محمد سهروردی رحمه الله با شیخ ضیا الدین ابو النجیب عبدالقادر رحمه الله در حرم کعبه بود، شیخ ابوالنجیب عبد القادر بر سر وقت بود خضر علیه السلام آمد شیخ بدو (بارنداد) ۱، بازگشت چون شیخ بخود باز آمد آنگاه بخدمت (شیخ) ۲، پرسید که شیخ چگونه بود که نبی از انبیا علیه السلام به زیارت (شما آمد و شما) ۳ التفات نکردید شیخ در وی نگر بست و روی سرخ کرد و (گفت) ۴؛ تو چگونه دانی اگر خضر آمد و باز رفت باز آید اما آن وقت که ما را با حق بود اگر برفتی باز نیامدی و ندامت آن تاقیامت بماندی همدر آن بودند که خضر علیه السلام درآمد شیخ برخاست و استقبال کرد و تواضع نمودند رجو میامن برکتهم من الله الکریم . پس مرید را مراقب وقت و شجنه روزگار خود باید بود و هرچه جز حق بود از دل دور کند و صحبت خلق بر خود حرام کند و اگر او را با ذکر خدای تعالی موانست نبود از خدای تعالی بوی نیابد و مرید باید که عالم باشد بعلم شریعت و علم توحید تا عمل به علم کند و علم راهبر او باشد تا شیطان دست از او کوتاه کند زیرا که عمل بی علم اصلی ندارد و نعوذ بالله منها من عمل بلا علم و علم بلا عمل اما باید که بنده مر خداوند خود را مخلص شود و صادق بود در طلب خدای تعالی بحسب نیت تا حق تعالی یقینش بر مزید گرداند و صفت در باطنش (جا) ۵ دهد بحسن سیاست شریعت و صدق متابعت نبوی همواره باشد ۶ (و) ، (از دل) ۷ ذکرها بیرون آید جز از ذکر خداوند عزوجل و از جمله مرادها بیرون آید . و از جمله مطالبات نفس ترا کند بجمیع . . شغل

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «بارنداد» باشد .

۲ - « شیخ »

۳ - « شما آمد و شما »

۴ - « گفت »

۵ - « جا »

۶ - « و »

۷ - « از دل »



قلب العبدوله فی الدنيا حاجه و مداومت معبود بی همتا را من غیر فتور و قصور ظاهراً و باطناً . . . و ترتیب آنست که مادام نفس محبت و انشراح دارد جهد کند (و) دزو بیند قیام شرک آرد نشسته نماز کند زیرا که آن نفس را آسان تر نماید و اگر ازین هم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود که حق تعالی نگردد مادام که بنده مراقب باشد و اگر ازین هم بماند و حدیث نفس غلبه کند بخسب که خفتن عالم بندگی خداوند است نوم العالم عبادت. و این آنست که برای خدای تعالی کسی نخسب و خفتن عالم به از بیداری دیگران اگر مرید از ذکر زبان و اعمال جوارح بیاید و همواره در طاعت و عبادت باشد و هیچ فتور و قصور برخوردار ندهد و اگر در تلاوت قرآن مجید بود چندان بخواند و چنان خواند که بجای حدیث نفس معنی قرآن شنید و اگر خواندن قرآن ساعتی بیاساید تفکر کند که تفکر ساعت خیر من عبادت سنه و تفکر نه در خلق کند نه در خالق و تفکر در آلیه و نعمایه و در آفرینش آسمان و زمین و بهشت و دوزخ بود و هرچه جز این بود احتراز باید کرد که این حدیث نفس (است) ۲ و در دل بینا و امور المعاصی حدیث النفس و اگر خواندن قرآن نداند ملازم ذکر (او کند) ۳ که هر کس چه ذکر باید فرمود اما بیشتر لا اله الا الله محمد رسول الله اختیار کرده اند و این کلمه را خاصیت است (در) ۴ معیت دل چون بنده ملازم نماید درین کلمه گفتن قولاً و قلباً . . . صادقاً مخلصاً مطلقاً و در خلوت بنشیند و روی بخدای تعالی آورد این کلمه در زبان میراند و با مواظبات کلمه اندر دل چندان بکوش تا همین کلمه اندر دل وی نقش شود بجاء حدیث و خواطر پریشان و دوستی دنیا این کلمه بنشیند تا خالی شود که اگر ساعتی از گفتن زبان بیاساید دل بحق حاضر باشد تا چنان شود که بیش هیچ اندر دل وی نگذرد بجز یار حق چون ارادت او بر حق را قوی شود حق تعالی او را نفس بینا گرداند تا هیچ حرکتی و سکنتی او را نفسانی نماند همه ربانی شود فحین آیدا صاد هذا العبد با ربنا فاینما فوق فی حایه الله و رحمه و بری من دعاوی نفسه ، معنی چنین باشد چون بنده ربانی شود و از آن نفسانی بیرون آید در نگاه داشت خدای تعالی باشد مرحوم و مغفور گردد و هرگاه بنده درین مقام عالی رسد امید بود که باری تعالی او را به مقصود و منتهی دل رساند

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «و» باید باشد .

۲ - «است» «و» «و» «و»

۳ - «او کند» «و» «و» «و»

۴ - «در» «و» «و» «و»



و اندکی سیر بکند که در صحرا شوق عرصات محبت افتاده و در ریاض رضوان و بساتین انس و بساط انبساط و مجلس و کرامت او را کرامات کند تا خیال (وی) <sup>۱</sup> در دنیا بود دل وی اندر عقبی در اقطار عرش ینظر المرید تا همه چیز روی بدو آرد و از همه روی بگرداند (هر قدر که) <sup>۲</sup> از غایت شوق و ذوق او زیادت شود تا رسل حق بدو رسد (جان) <sup>۳</sup> وی قبض کند الی روح و ریحان و بشری و رضوان من رب راضیه غیر غضبان نفس پاکیزه تمام انیس که از سرای فانی و بساط سفلی الی حضرت الباری عزاسمه بافلاک اعلی در مقرر ریاض جنته برندش بنگرد بنده ضعیف بیچاره عاجز دولت بی نهایت و مملکت بزرگ عالی اذا رأیت یغما و ملکا کبیرا و شادی حاصل شود ، بنده را از خداوند رحیم و مفضل کریم جل ذکره از لطف و تعطف و انعام و اکرام که وصف نتواند کرد . . .

واصفی هر روز مزید بود الی ابد الابد زهی سعادت عظیم و دولت عالی فسأل الله الباری الرحیم سبانه ان یمن علینا بنده النعمه العظیم و ما ذلک علی الله بعزیز و ان لا تجعلنا من الذین لا نصیب لهم من هذا الامر و ان لا تجعل من علم علینا حجه یوم القیامه و ان توفقنا للعمل بذلک و القیام مما تحب و ترضی انه ارحم الراحمین و الا کرمین.

### «اشعار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سه‌روردی»

علاوه بر کتب و رسالاتی که بهاء الدین زکریا ملتانی در زمینه تعالیم عالییه عرفانی بصورت نثر تألیف نموده است ، بسرودن اشعاری که بیشتر از نوع رباعی است نیز مبادرت ورزیده که امروز زینت بخشی غالب تذکره ها و کتب عرفانی است . چنانکه از ماخذ بر می آید او صاحب اشعار فراوانی بوده است ولی با مرور زمان از بین رفته اند و امروز مقدار خیلی کمی در دسترس ما است . شعرهائی که تذکره نویسان برآن متفق اند که از آن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی است و مکرر در تذکره ها آمده به این قرارند :

دوستان را غنیمتی پندار هر کسی چند روز مهمان است<sup>۴</sup>

۱- از متن افتاده ، ظاهراً «وی» باشد .

۲- « هر قدر که » باشد .

۳- « جان » باشد .

۴- مخزن الغرائب ، ص ۱۹۷ ، ریاض العارفین ، ص ۲۹۱ .



صفای دل زفیض پیر کامل می شود پیدا چو دل آئینہ میگردد مقابل می شود پیدا<sup>۱</sup>  
اگر تو کعبہ می جوی بیا تعمیر دلہا کن کہ از طرف دلی صد حج کامل میشود پیدا<sup>۲</sup>

کردی صنہا بر سرما بار دگر ما هیچ نکردیم خدا می داند<sup>۳</sup>

اشعاری کہ در ملفوظات و تقریرات شیخ باسم «خلاصۃ العارفین» آمدہ و در  
ملفوظات عرفای دیگر مثل بابا قطب الدین بختیار کاکلی و بابا فرید الدین گنج شکر و  
خواجہ نظام الدین اولیا ہم یاد شدہ بہ این قرار است:

گر نیک زیم مرا از یشان گیرند و ربد باشم مرا بایشان بخشند

با درد بساز چون دوائی تو منم در کس منگر چون آشنای تو منم<sup>۴</sup>  
گر بر سر کوی عشق من کشتہ شوی شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم صد تیغ اگر زنی بسر نخروشم<sup>۵</sup>  
آہی کہ زیم بیاد تو وقت سحر گر ہر دو جہان دهند ہم نفروشم

آنکس کہ ترا شناخت جانرا چہ کند فرزند و عیال و خانمان را چہ کند<sup>۶</sup>  
دیوانہ کنی ہر دو جہانش بدہی دیوانہ<sup>۷</sup> تو ہر دو جہان را چہ کند.

تن درون نماز دل بیرون گشتہا می کنی ز نادانی  
این چنین حالت پریشان را شرم بادہ نماز می خوانی<sup>۸</sup>

بر ہر دری مرو کہ ز تو آبرو رود یک در بگیر ولی استوار گیر<sup>۹</sup>

- ۱- تذکرہ روز روشن ، ص ۱۳۱ .
- ۲- تذکرہ حسینی ، ص ۵۸ .
- ۳- فواید الفواد ، ص ۱۷۴ .
- ۴- خلاصۃ العارفین در این کتاب ، ص ۱۵۰ .
- ۵- ایضاً ، ص ۱۵۰ .
- ۶- ایضاً ، ص ۱۵۱ .
- ۷- ایضاً ، ص ۱۷۰ .
- ۸- ایضاً ، ص ۱۶۱ .



نیز شاہ عبداللطیف در بوستان غوثیہ ، چاپ ۱۹۱۳ میلادی (افضل المطابع) ، مناجات زیر را بہ شیخ نسبت دہدہ است . از نظر سبک ، الفاظ ، اصطلاحات و عبارات این مناجات بیشتر شبیہ قصاید دو قرن اخیر است و بنا بر این آن را نمی توان از شیخ دانست یا بہ روزگار وی منسوب کرد .

<p>         علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی          زہی طوبای رضوانی محی الدین جیلانی          بہمت شاہ مردانی محی الدین جیلانی          حدیث فیض لقمانی محی الدین جیلانی          عطا بخش سبحانی محی الدین جیلانی          چو خورشید فلک ثانی محی الدین جیلانی          مبارک شیخ یزدانی محی الدین جیلانی          توتی دیوان دیوانی محی الدین جیلانی          کمال حسن انسانی محی الدین جیلانی          نہال باغ پنهانی محی الدین جیلانی          تو سلجائی و جانانی محی الدین جیلانی          جہان را پیر پیرانی محی الدین جیلانی          کنی ہر مشکل آسانی محی الدین جیلانی          مرا از غم تو برہانی محی الدین جیلانی          نہانی راز تودانی محی الدین جیلانی          اقای دین سلطانی محی الدین جیلانی       </p>	<p>         الا ای حب سبحانی مقدس قطب ربانی          زہی منظور پیغمبر نہال باغ آن سرور          بمعنی پیر کنعانی بصورت یوسف ثانی          رخت لعل بدخشانی لببت یاقوت ربانی          چہ عبرانی چہ نورانی سگان درگہت دانی          نظام جملہ دورانی قوام چار ارکانی          ز خاکت چہرہ نورانی جہان را پیر حقانی          عطا بخش مریدانی و لیکن ہمچو خاقانی          زہی سیہای نورانی زہی فرخندہ پیشانی          ز خاک پاک رخشانی بہ از کجہل صفہانی          مدد یا شاہ جیلانی برین افتادہ حیرانی          بکن کارم کہ بتوانی غریبم در پریشانی          چہ تابد با ثنا خوانی اگر خواہد ہمیدانی          بدل از صدق روحانی چو مدح پیر پیرانی          جہان جسم است توجانی جہان برتست قربانی          سگ درگہ جیلانی بہاء الدین ملتانی       </p>
--	---



## باب پنجم

### فصل اول

مقدمه ای در ارزیابی و نقد مطالب کتاب



## مقدمه

کتابی که اینجا مورد تصحیح و تحشیته قرار گرفته خلاصه العارفين نام دارد . مؤلف خودش در همه نسخه های خطی آنرا اینطور نامیده است : این کتاب مجموعه تقریرات حضرت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی می باشد که بصورت خلاصه از زبان سه عارف بزرگ که عبارتند از مخدوم شیخ جلال الدین بخاری سهروردی متوفی ۶۹۰ هـ ق و خواجه فرید الدین گنج شکر چشتی متوفی ۶۶۴ هـ ق و خواجه نظام الدین اولیا متوفی ۷۲۵ هـ ق نقل شده است و به سه قسمت منقسم است :

از این کتاب ده نسخه خطی برجا مانده است که هفت نسخه از جمله آنها مورد استفاده قرار گرفته شده است . نسخه های خطی این کتاب بدین قرار می باشند :

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور در «ذخیره شیرانی» که در این رساله به علامت «شیر» مشخص شده است . این نسخه دارای ۱۷۲ صفحه میباشد که هر صفحه از آن شامل ۹ سطر است و به قطع کوچک نوشته شد است<sup>۱</sup> .

نسخه خطی خلاصه العارفين ، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور که اینجا به علامت «پن» مشخص شده دارای ۷۰ صفحه و هر صفحه شامل ۱۲ سطر میباشد و قطع این نسخه ۲۰ × ۱۴/۲۵ است<sup>۲</sup> .

نسخه خطی خلاصه العارفين ، مملوکه موزه ملی کراچی که به علامت «مک» مشخص گردیده دارای ۷۶ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۳ سطر به قطع ۲۵/۲۰ × ۱۳ میباشد<sup>۳</sup> .

نسخه خطی خلاصه العارفين موجود در کتابخانه دانشگاه سند ، حیدرآباد که به علامت «سن» مشخص گردیده دارای ۱۳۲ صفحه است و هر صفحه شامل ۱۱ سطر به قطع ۲۳/۵ × ۱۷ می باشد<sup>۴</sup> .

- 
- ۱ - نسخه خطی «خلاصه العارفين» شماره ۱۷۱۳ .
  - ۲ - نسخه خطی خلاصه العارفين شماره ۱۸۸۴ .
  - ۳ - نسخه خطی خلاصه العارفين در موزه ملی کراچی .
  - ۴ - نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه سند ، شماره ۱۳۵۰۶ .



نسخه خطی خلاصه العارفين موجود در کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی لاهور که به علامت «نالفا» مشخص شده شامل ۵۷ صفحه و هر صفحه شامل ۱۶ سطر به قطع ۱۹ × ۱۴/۵ میباشد .

نسخه دیگری از خلاصه العارفين مملوکه کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی لاهور به علامت «ناب» مشخص شده و شامل ۹۹ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۴ سطر به قطع ۲۰ × ۱۷ میباشد . این نسخه کرم خورده و خیلی کهنه و فرسوده است .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنپال گجرات (پاکستان) که اینجا به علامت «شر» مشخص گردیده دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر می باشد که به قطع ۱۱ × ۹ می باشد .

نسخه خطی دیگری از خلاصه العارفين که در کتابخانه دانشگاه سندھ حیدرآباد موجود می باشد .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه دانشگاه داکا - پاکستان شرقی .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن .  
به نسخه کتابخانه آصفیه و نسخه «کتابخانه دانشگاه داکا» و یک نسخه کتابخانه سند «دستور می میسر نشد و در مقابله و تصحیح نثر رساله در بیشتر موارد به نسخه «ناب» بعنوان نسخه اساس توجه شده است . و از نسخه های دیگر برای مقابله و تطبیق استفاده برده شده و چیزهایی که در نسخه «ناب» نبوده از نسخه های دیگر گرفته شده درپاره ای موارد لفظ و درپاره ای عبارات مشکوک تطبیق کرده شد ، همان طور که گفته شد نسخه «ناب» مورد توجه قرار گرفته ولی درجائی که تحریف و تصحیفی از قلم کاتب سرزده یا به سبب فرسودگی صفحات کتاب بوده که در این موارد نسخه های دیگر

۱ - نسخه خطی خلاصه العارفين ، مملوکه کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی ، لاهور .  
۲ - ایضاً .

۳ - نسخه خطی خلاصه العارفين مملوکه کتابخانه شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنپال گجرات (پاکستان) .

۴ - فهرست کتابخانه دانشگاه سندھ .

۵ - فهرست کتابخانه بنگال ، شماره ۲۴۴ .

۶ - فهرست کتابخانه آصفیه ، ج ۱ - ص ۴۶۵ ، شماره ۱۶ .



اساس کار قرار گرفته و اختلاف قرأت نسخه های دیگر در ذیل صفحات نشان داده شده است و ملاحظات خود را درپای هر صفحه قید کرد و هر گاه کلمه یا جمله ای با قضاوتی معنی از اصل افتاده بنظر میرسید آنرا در میان پرانتز آورده است.

تاریخ کتابت «خلاصه العارفین» بطور دقیق معلوم نیست، ولی از روی اشاراتی که در ضمن حکایتها می کند مسلم می گردد که بیشتر از سده هشتم نیست. در نسخه خطی مملوکه دانشگاه سند حیدرآباد تاریخ کتابت را ۵۱۰۳ ذکر کرده اند ولی نسخه «ناب» قدیمی تر از آن بنظر میرسد چو در این نسخه نسبت به نسخه های دیگر تراجم کمتر است و معلوم میشود که بعداً در بعضی از نسخه ها این تراجم را اضافه کرده اند و همینطور در نسخه های «مک، سن، شیر و شر» اشعار مشکوک هم وجود دارد که حتماً کاتب از خود بدان افزوده است. اگر فرض شود که متن نسخه مملوکه دانشگاه سند یا مملوکه دانشگاه پنجاب که قدیمی بنظر میرسد اول مرتب شده برای حذف کردن بعض تراجم در «ناب» و بعض از حکایات هیچ وجهی معلوم نمیشود ولی از بعضی عبارات نسخه «مک و سن و غیره» ناگزیر از قبول این هستیم که بعضی مقامات آن از متن ترمیم شده، در «ناب» در بیانات بیشتر احتیاط ملاحظه می شود. خلاصه سخن اینکه متن «ناب» از لحاظ کلی از متون دیگر اقدم است. فی الجمله همه نسخه ها با هم مطابقت دارند و هیچکدام با اصل تفاوت زیادی ندارد غیر از اختلاف های کوچک. نسخه «ناب» تاریخ کتابت ندارد. حاشیه آن هم بر اثر رطوبت یا بعلل دیگر پاره و فرسوده شده است. بعضی جاها پیوند کاری شده است. نسخه «مک» و «سن» که قدیمی گفته می شوند از اول تا آخر با احتیاط تصحیح شده است و با بجا آثاری از تصحیح آن نسخه موجود است و در بعضی موارد عبارت عربی را به زبان فارسی ترجمه هم کرده است و نسبت به نسخه «ناب» براحتی خوانده می شوند.

مرتب «خلاصه العارفین» معلوم نشده و احتمال می رود که یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی آنرا جمع آوری نموده و از راه عقیدت و خفص جناح ترجیح داده که ناشناس بماند و باین علت اسم خود را ذکر نکرده است.

خلاصه العارفین کتابی است در ذکر احوال و کرامات شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی از بدایت کار، و طالب علمی، و سیر و سلوک او تا وصول بدرجه کمال و رسیدن بدرجه ارشاد و روابط وی با هم عصرانش از مشایخ و پیروان صوفیه و علما و ملوک و شرح تحمل و بردباری و بعضی از آداب و رسوم او در طریقت و تربیت مریدان



و کیفیت اتصال پاره ای از مریدان بوی بافواید بسیار لغوی و دستوری ، روی هم رفته این کتابی است که نمی توان ارزش آنرا انکار کرد . خلاصه العارفین از چند لحاظ قابل اهمیت و امعان نظر میباشد . اول اینکه نخستین مأخذی میباشد که درباره احوال و افکار شیخ حقایقی را بصورت مفصل در بردارد . علاوه از ذکر نکات برجسته وقایع مهم زندگی او دارای ارزش تاریخی و عرفانی و ادبی هم می باشد و حقیقتاً علاوه بر نقل قول و ذکر تقریرات این کتاب جزو نوشته هائی است که به سبک و شیوه صوفیانه تألیف شده است و شرح حال شیخ را بصورت داستانهای دلپذیر کوچک بیان نموده . درست شبیه مقامات دیگر این هم محتوی خوارق عادات و کرامات شیخ است .

اگر از خوارق عادات و کراماتی که به شیخ نسبت داده شده و صفحات زیادی از کتاب را پر کرده بگذریم به نکاتی برمیخوریم که عالی ترین افکار عرفانی و انسانی را در بردارد .

### ارزش سوانحی :

از نظر ارزش سوانحی در این کتاب از اسم و جای تولد و محل تولد و تاریخ تولد شیخ گرفته تا وفات او از وقایع مهم و نکات برجسته زندگی شیخ ذکر رفته که چگونه خرقه خلافت از مرشد خود شیخ شهاب الدین سهروردی در مدت هفده روز اقامت گرفت و همینطور درباره مسافرتها شیخ و تعلیمات او اطلاعاتی بدست میدهد . در این کتاب از اشخاص نامداری که شیخ با آنها ملاقات و محاوره داشته سخن میرود . علاوه از صوفیان و عرفای بزرگ مثل شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی ۵۶۳ ه ق و حضرت خضر و جلال الدین تبریزی متوفی ۶۴۲ ه ق و ابو سعید و قطب الدین اوشی متوفی ۶۳۳ ه ق و نجم الدین صغری و صدر الدین صوفی و نجم الدین شامی و قاضی قطب الدین کاشانی و از امرای معاصر مثل سلطان التتمش ، و حاکم ملتان و سند ناصرالدین قباچه هم ذکر میرود .

### ارزش تاریخی :

ارزش تاریخی این رساله هم زیاد است چون وقایع دوران زمان سلطان شمس الدین التمش متوفی ۱۲۳۶ م پادشاه دهلی را تذکر داده و درباره ناصر الدین قباچه متوفی ۶۲۵ ه ق هم حکایتها را آورده که آنها را نیز کتابهای تذکره و کتابهای تاریخ نقل کرده اند و تاریخ فرشته و تاریخ فیروز شاهی مهمترین آنها می باشند همینطور از



چگونگی وسائل و وسایط حمل و نقل در آن زمان و این کہ در قرن ہفتم ہجری قمری در ملتان قحطی شدید روی دادہ و یا اینکہ مغولہا تا ملتان رسیدہ بودند بطور مفصل ذکر رفتہ است .

### ارزش عرفانی :

این کتاب دارای ارزش عرفانی و معنوی است و مشحون از اصطلاحات عرفانی و تعریفات صوفیانہ میباشند . نظر شیخ را دربارہ سلوک و مجاہدہ و ریاضت بیان داشتہ و ہمین طور این موضوع را کہ نگاہ اولیاء کیمیاست توضیح دادہ و شیخ از افکار مرشد خود ہم سخن بہ میان آورده است . مراتب تصوف را از بالا بہ پائین در این کتاب شمرده است و دربارہ طبقات و انواع مریدان خود توضیح دادہ و مدارج صوفیان را شرح دادہ است . برای گوشہ گیری و عزلت نشینی اصرار زیادی ورزیدہ و برای مریدان خود دعائی ذکر کردہ است کہ ہر وقت احتیاج داشتہ باشند بوسیلہٴ آن مشکلات خود را بر طرف سازند . ہمین طور از فضیلت دست بوسیدن نیز ذکر رفتہ . شیخ گفتہ کہ مجاہدہ آنست کہ ہر چہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند . یا دربارہ صوف پوشیدن و مرید شدن و ہمینطور زہد را شرح دادہ است .

چنانکہ سابقاً مذکور شد این کتاب مشحون است از ذکر خوارق عادات و کرامات منسوب بہ شیخ و ملفوظات و نسبتہائی کہ بہ طامات ، شطحیات اشمہار یافتہ است . شک نیست کہ نسبت اینگونه امور غیر معقول و نادر است بہ عارفی بزرگ و سالکی پرورده چون شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی سہروردی چیزی از علو طبع و فضایل انسانی وی نمی کاهد . سخنی کہ دربارہٴ این میتوان گفت اینست کہ در آن اعصار انتساب این گونه خوارق عادات و کرامات شگفت انگیز بہ بزرگان مشایخ صوفیہ امری معتاد و معمول بودہ و چون عوام نمی توانستند با استدالات منطقی و عقلی دانشمندان پی بہ مقامات اینگونه مردان بزرگ ببرند ناگزیر افسانہ ہائی از این قبیل می ساختہ اند تا اندیشہٴ نارسای عوام کہ ہمیشہ اکثریتی عظیم را در جوامع بشری تشکیل میدہند بہ برخی از فضایل معنوی آنان معطوف گردد و پایگاہ روحانی و مقدار آن نوادر گرامیہ را ادراک نمایند .



**سبک نگارش :**

شیوه نگارش این رساله مثل ملفوظات و تقریرات و مقامات دیگر است در شروع هر واقعه می گوید نقل است از . . . فقط از این حیث فرق می کند که بر عکس ملفوظات دیگر مؤلف خلاصه العارفین تذکر نداده که چه روزی در چه مجلسی اینها را شنیده است . این کتاب دارای نثر ساده و دور از صنعت سازی و تکلف است .

دیگر از مزایای ویژه این کتاب لطافت و ظرافت معانی عشقی و عرفانی است . در بعضی موارد سخت دل انگیز و شاعرانه در طراز نثر بلند و کم نظیر پارسی است ، مثلاً جایی می گوید «هیچ آتش بالاتر و سوزان تر از آتش محبت نیست» .

در زبان و تعبیرات تأثیر زبان شبه قاره به چشم می خورد و عده ای از لغات اردو و زبان محلی ملتان که «سرائیکی» نام دارد دیده می شود . مثلاً دریا را به معنی «رودخانه» که در اردو مستعمل است و همین طور «کشتی» به معنی «قایق» که تعبیر زبان اردوست بکار می برد . لغت «لک» یا «لکه» که بجای صد هزار بکار می برد در زبان هندی و اردو هر دو متداول است . از واحد پول شبه قاره که «تنکه» نامیده می شد ذکر رفته و همینطور از «برگ تنبول» حرف می زند . لغت «کته» و «پکه» که در زبان سرائیکی به معنی برده و سنگ بکار می رفت ذکر کرده است .

**نکات دستوری :**

علاوه از این در خلاصه العارفین بمواردی از کلمات برمی خوریم که قدمت آنرا بویژه از نظر دستوری ثابت می کند ، از جمله آن موارد :

- ۱ - جمع بستن ضمیر منفصل دوم شخص به «آن» مثلاً «شایان» و «مایان» .
- ۲ - کار برد ضمیر «ایشان» بصورت «اوشان» .
- ۳ - جمع معدود مثلاً «چهار صد و چهل و چار استادان ماهران» . در این جمله نکته جالب دیگری وجود دارد و آن مطابقت صفت «ماهران» با موصوف «خود استادان» است در حالت جمع .
- ۴ - جمع اسم معنی باعلامت آن مثلاً «دردانند» و هفتادگان» .
- ۵ - نسبت فعل جمع به فاعل غیر ذی روح و جمع مثال «جمله حجابهای عنصری که بود تمامی پاره پاره شدند» .



۶ - آوردن پسوند «ناک» برای افادہ معنائی غیر مکروہ «باجامہ اہل صفا و خوشبو ناک پاکیزہ».

در کتاب مؤلف گہ گاہی دست بہ خالق تراکیب ہم زدہ ، مثلاً برای ہمہ میگوید «ہر ہمہ آنها».

مؤلف کتاب را بہ سہ قسمت تقسیم نمودہ است :

قسمت اول نقل از مخدوم جلال الدین بخاری سہروردی اوچی ، از او در ضمن گفتگو از مریدان شیخ سخن بہ میان آمدہ است<sup>۱</sup>.

قسمت دوم نقل است از بابا فرید الدین مسعود گنج شکر ، از او در ضمن گفتگو از مشایخ معاصر شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ذکر رفتہ است<sup>۲</sup>.

قسمت سوم «خلاصہ العارفین» نقل است از خواجہ نظام الدین اولیا.

خواجہ نظام الدین بن محمد بن احمد بن علی النجاری البدایونی<sup>۳</sup> از اجلہ مشایخ ہند است و اہل شبہ قارہ او را سلطان المشایخ و محبوب الہی می خوانند . پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین بہ ہندوستان آمدہ مدتی در لاهور بود ، بعد از آن در ناحیہ بدایون اقامت گزید و خواجہ ہانجا در سال ۶۳۴ ھ ق چشم بہ دنیا گشود . پدرش را در پنج سالگی از دست داد و مادرش او را بزرگ کرد . در دوازده سالگی کتاب لغت می خواند . از علاء الدین اصول علم فقہ و ادب عربی یاد گرفت . ۱۵ سالہ بود کد بہ دہلی رفت و درس خواند . نزد شیخ شمس الدین خوارزمی . ۴ مقالہ از مقامات حریری و علم حدیث خواند . استاد وقتی استعداد خواجہ را دید احترام زیادی نسبت باو قایل شد . خواجہ بیست سالہ بود کہ پیش بابا فرید گنج شکر رفت و شش پارہ از قرآن نزد ایشان خواند و کتابہائی مانند «عوارف المعارف» ، «تمہید ابو شکور سلمی» و بعضی کتابہای دیگر نیز پیش بابا فرید خواند . او از اول نسبت بہ بابا فرید ارادت و محبت داشتہ و ہر لحظہ ذکر خیر او می کرد . مدتی در خدمتش ماند تا در ۶۶۹ ھ ق خرقہ خلافت پوشید . بعد از این بنا بہ دستور مرشد بہ دہلی آمد مدتی در آنجا بود ،

۱- رجوع شود بہ باب دوم ، فصل دوم .

۲- رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .

۳- رجوع شود بہ اخبارالاکھیار ، ص ۶۴ ، نزہۃ الخواطر ص ۲۱۷ ، تاریخ فرشتہ ص ۳۹۱ ، تاریخ فیروز شاہی برنی ، ص ۳۴۱ .



سپس در غیاث پور Ghayaspur اقامت گزید وخواجه هانجا به ارشاد وهدایت مشغول شد وهم در آنجا وفات یافت. سال وفاتش را ۷۲۵ ه ق ذکر کرده اند مزارش در دهلی است و پادشاهان تغلق برای او مقبره باشکوهی بنا کردند.

خواجه نظام الدین اولیا از محبوبان و مقربان درگاه الهی بود و دیار هند از آثار برکات او مملو است. او همیشه روزه دار بود و می گفت که روزه نصف طریقت است. در جوانی مدت سی سال مجاهده و ریاضت کشید. در شبانه روز چهار یا پنج صد رکعت نماز می خواند. در مجالس خود بیشتر از نکات علمی با دقت خاص و ژرف بینی کامل گفتگو می کرد. در این مجالس از حدیث و کشف و کتابهای دیگر هم مطالبی بیان می کرد اصحاب شرع او را بخاطر وفور دانش و علم و فضل گنج معانی می گفتند. او مسلک چشتیه داشت و در فقر و درویشی بسر می برد. با ارباب اقتدار روابط چندان حسنه نداشت علاء الدین خلجی ۱۲۹۶ - ۱۳۱۵ هجری سی خواست او را ببیند ولی خواجه می گفت خانه من دو در دارد ، اگر پادشاه از یک در داخل بشود من از در دیگر بیرون خواهم رفت.

خواجه نظام الدین اولیاء از جمله اولیائی بوده که کرامات او نه تنها بر زبان معاصرین او جاری بوده بلکه مردمان آنروز نیز بدان معترفند. او همه عمرش عزب ماند و هیچ شبی نبود که شب زنده داری نکند وروزی نبود که روزه نداشته باشد. در فقر و درویشی کامل بسر می برد و از مال دنیا هیچ چیز نداشت.

از مریدان معروف او امیر خسرو ۶۵۱ - ۶۲۵ ه ق شاعر شهیر زبان فارسی در شبه قاره و حسن سنجری ۶۵۱ - ۷۳۴ هجری قمری و شیخ نصیرالدین چراغ دهلی متوفی ۷۵۷ هجری قمری و سید محمد گیسو دراز و شیخ برهان الدین غریب معروفند<sup>۱</sup>.

امیر خسرو ملفوظات مرشد را باسم افضل الفواد مرتب نمود<sup>۲</sup> حسن سنجری ملفوظات مرشد را باسم «فوائد الفواد» مرتب نمود. در «افضل الفواد» و «فوائد الفواد» انواع و دسته های راهروان سلوک را بیان نموده و از لغزشهای این راه یاد کرده و حقوق العباد و پای بندی به شریعت و منع اظهار کرامت را تذکر داده است<sup>۳</sup>.

۱- تاریخ فرشته، ص ۴۰۳.

۲- افضل الفواد، چاپ دهلی، ۱۸۸۷ م.

۳- فواید الفواد، چاپ نولکشور، لکنهؤ، ۱۳۲۶ ه ق.



خواجہ سید محمد مبارک امیر خورد «سیر الاولیا» را جمع آوری نمود . در این کتاب حالات خواجگان چشت و در آخر آن ملفوظات خواجہ نظام الدین را گرد آورده است در این ملفوظات سالک باموارد توبہ ، استقامت ، توبہ ایمان ، استغراق ، نماز ، علاوہ قرآن ، اوراد و وظایف ، فقر و فاقہ ، ترک دنیا ، صبر و طاعت ، اشتغال بہ حق ، مجاہدہ صبر و رضا ، توکل ، احترام پیر ، حلم و بردباری وجود و سخا آشنا می شود<sup>۱</sup>.

جہالی دربارہ خواجہ می گوید :

نظام الحق آن شیخ عالی مقام  
ازو کار ارباب دین را نظام<sup>۲</sup>

۱- سیر الاولیا ، ص ۱۳۶ .

۲- سیر العارفین ، ص ۶۲ .



## فصل دوم

ستن

«خلاصۃ العارفين»



## نسخه های خطی خلاصه العارفين

- ۱- پُن : نسخه خطی « خلاصه العارفين » موجود در « کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور » شماره ۱۷۱۳ ، به خط نستعلیق نوشته شده و دارای ۷۰ صفحه است و هر صفحه شامل ۱۲ سطر می باشد و به قطع ۲۰ × ۲۵ / ۱۴ .
- ۲- سن : نسخه خطی « خلاصه العارفين » موجود در کتابخانه دانشگاه سندھ حیدرآباد ، شماره ۱۳۵۵۶ دارای ۱۳۲ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است و به قطع ۲۳ / ۵ × ۱۷ است .
- ۳- شر : نسخه خطی « خلاصه العارفين » موجود در کتابخانه شخصی « سید شریف احمد شرافت نوشاهی » ساکن ساهنپال ، گجرات (پاکستان) دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است .
- ۴- شیر : نسخه خطی « خلاصه العارفين » موجود در « ذخیره شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور » شماره ۱۸۸۴ دارای ۱۷۲ صفحه و هر صفحه دارای ۹ سطر می باشد و به قطع کوچک نوشته شده است .
- ۵- ملک : نسخه خطی « خلاصه العارفين » موجود در « موزه ملی کراچی » دارای ۷۶ صفحه و هر صفحه شامل ۱۳ سطر می باشد و به خط نستعلیق نوشته شده است به قطع ۲۵ / ۲۰ × ۱۳ است .
- ۶- نا الف : نسخه خطی « خلاصه العارفين » موجود در کتابخانه شخصی « غلام دستگیر نامی » دارای ۵۸ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۶ سطر است و به قطع (طول) ۱۴ / ۵ × است .
- ۷- ناب : نسخه خطی « خلاصه العارفين » موجود در کتابخانه شخصی « غلام دستگیر نامی » دارای ۹۴ صفحه و هر صفحه شامل ۱۴ سطر است خیلی کرم خورده است و به اشکال میتوان آنرا خواند .



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين. بدان! اسعدك الله تعالى في الدارين كه اين چند كلمه حكايث<sup>۲</sup> آن سلطان ملت مصطفوي<sup>۳</sup> ، وآن برهان دين دين محب<sup>۴</sup> نبوي و آن پرورده سلک<sup>۵</sup> نبوت ، و آن خواجه دليل فتوت ، و آن مكمل<sup>۶</sup> هدايت ، و آن موكل<sup>۷</sup> ولايت و آن پيشواي راستي ، و آن مقتداي راه دين<sup>۸</sup> ، و آن والي<sup>۹</sup> قبه<sup>۱۰</sup> عزت<sup>۱۱</sup> و آن صفی پرده<sup>۱۲</sup> وحدت ، و آن آفتاب كرم و احسان و آن دردرياي ورع و ايقان<sup>۱۳</sup> و آن گنج عالم عزلت ، و آن خزينه سراي دولت و آن مبارز ميدان مجاهده ، و آن مجاهد<sup>۱۴</sup> ايوان مشاهده ، و آن عامل<sup>۱۵</sup> راه هدايت و آن كامل بارگه عنایت ، و آن خليفه<sup>۱۶</sup> الهی ، و آن داعی نامتناهی ، و آن زين زمان و آن ركن امان ، و آن تاج دين و دنيا ، و آن سراج صدق و صفا<sup>۱۷</sup> ، و آن شمع زهد زاهدان ، و آن چراغ اهل ايمان ، و آن مهر<sup>۱۸</sup> سپهر<sup>۱۹</sup> شرع ملت ، و آن ماه منور<sup>۲۰</sup>

- ۱- پن : مك ، سن ، شير ، «بدان كه» دارد.
- ۲- مك : «كلمه» ندارد و بجای «حكايث» ، «حكايات» ، شر : كلمه ای چند.
- ۳- ناب : ملت مصطفی ، نالف ، شير ، شر : الملت المصطفوي.
- ۴- پن ، شير ، مك : محبت .
- ۵- مك : ملك .
- ۶- پن : ممكن ، نالف : متمكن .
- ۷- سن ، پن : متوكل .
- ۸- مك ، سن : درستی .
- ۹- مك ، سن : غيرت .
- ۱۰- نا الف : پرورده .
- ۱۱- پن : امكان .
- ۱۲- ناب ، محامد ، نا الف : جمله<sup>۱۳</sup> «مجاهد ايوان مشاهده» ندارد .
- ۱۳- شر : عالم .
- ۱۴- شر ، شير ، نالف : «سراج صدق و صفا» ندارد .
- ۱۵- پن : چراغ .
- ۱۶- پن : شعله ، شر : خليفه .



دین و دولت<sup>۱</sup> و آن سلطان شریعت و آن برهان حجت و طریقت<sup>۲</sup> و آن راسخ زمانه<sup>۳</sup> و آن صادق<sup>۴</sup> و رع یگانه ، و آن عالم حقیقت ، و آن کامل طریقت<sup>۵</sup> دام مشاهده<sup>۶</sup> و آن قدوة اولیا ، و آن عمده اتقیا و آن مجرد باطن و ظاهر ، و آن مسافر<sup>۷</sup> غائب و حاضر ، و آن زاهد متمکن ، و آن عابد متدین ، و آن سلطان الاولیا ، و آن معلم درس اتقیا ، و آن وارث<sup>۸</sup> حقیقت اصفیا<sup>۹</sup> و آن شمس صفوت الدنیا و دین ، بدر المشایخ شیخ الاسلام والمسلمین ، قطب العالمین ، شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ، ابو محمد زکریا<sup>۱۰</sup> القریشی الاسدی ، الشیخ الکبیر المنیر ، قدس الله سره العزیز روحه ، و ادام الله علینا فتوحه<sup>۱۱</sup> . در این اوراق چند قسم از احوال و حکایات وی جمع کرده شد<sup>۱۲</sup> .

قسم اول نقل از ملفوظ شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم شیخ جلال الحق و الشرع والدین بخاری قدس الله سره العزیز .

قسم دوم نقل از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ فرید الحق و الشرع والدین گنج شکر قدس الله سره العزیز .

قسم سوم نقل از ملفوظ شیخ الاسلام سلطان الاولیا شیخ نظام الحق و الشرع والدین رحمه الله علیه قدس الله سره العزیز .

و این را خلاصه العارفین نام نهاده شد<sup>۱۳</sup> .

۱- شر: «شرع چراغ شمع ملت و خلیفه<sup>۱</sup> دین و دولت» دارد .

۲- مک ، سن : «حجت» ندارد .

۳- شر: منبع زمان ، پن : صاحب تیغ زمانه .

۴- پن : صدیق .

۵- مک و سن : «کامل طریقت» دارد .

۶- معنی این روشن نیست .

۷- شر: خرید پن : ساغر .

۸- پن : والارث .

۹- نالف : ابوبکر نوشته .

۱۰- پن : شیر ، فتوحاته .

۱۱- پن : کردند ، شر : جمع نموده شده .

۱۲- نالف : نهادم .



نقل از ملفوظ شيخ الاسلام قطب العالمين مخدوم سيد جلال الدين بخاري رحمه الله عليه قدس الله سره العزيز آغاز کرد که بنظر شيخ الاسلام شيخ بهاء الدين بهاء الحق زكريا خدمت کرده و مخدوم شيخ بهاء الدين مر شيخ جلال الدين را تربيت کرده ، و ترقى صفات و تزكيه باطن کرده ، و بعده شيخ جلال الدين احوال پير خود را آغاز کرد که : تولد شيخنا مولانا و مخدومنا شيخ الاسلام غوث العالمين شيخ بهاء الدين بهاء الحق والشرع و الدين ، محمد زكريا رحمه الله عليه في السابع والعشرين من شهر رمضان المبارك<sup>۳</sup> عمه برکاته في ليله القدر وقت الصبح ليله الجمعة في التاريخ الهجرى المصطفوى من مكة الى المدينة منه ست وستين وخمساً<sup>۴</sup> ته در خطه کوت کرور ولايت ديپال<sup>۵</sup> شده ، بعد از آن شير از پستان مادر نمى مکيده تا روز عيد فطر شد ، که هر سى روز روزه طيبى داشت ، و نام مادر مخدوم شيخ بهاء الدين را حضرت بى فاطمه بنت شيخ عيسى و شيخ را در بعضى کتب شيخ احمد و شيخ محمد هم مى نويسند .

بن شيخ عبدالطيف بن شيخ محمد بن شيخ عبدالله بن شيخ احمد بن شيخ جعفر بن شيخ محمد احمد بن شيخ الاسلام قطب العالمين غوث الثقلين شيخ محى الدين عبدالقادر الحسنى والحسينى جيلانى رحمه و بعضى کسان گيلانى مى خوانند . هر دو لفظ لقبى است و آن مخدوم شيخ بهاء الدين زكريا رحمه الله نيره شيخ عيسى بود . و مشائخنا كانوا من رؤساء العرب و ساداتهم و اشرف الناس حسبا و نسبا لانهم قرشيون من حيث اتصل نسبهم الى نسب النبى صلى الله تعالى عليه الى قصى ابن كلاب ، و قصى جد نبينا و مشائخنا رضوان الله تعالى عليهم اجمعين ولد قصى ابناً منهم عبدالمناف جد النبى عليه السلام و عبدالعزى جد مشائخنا رضى الله تعالى عنه و منهم الى قصى عشرون احد بطنا و من النبى الى قصى خمس و ذلك الاولى و جدت نسخه<sup>۱</sup> مکتوبه موثوقه بحظ شيخنا شيخ الاسلام صدر الحق والدين ابى المغانم رضى الله تعالى عنه كاتب بهذه الانساب غوث العالم شيخ بهاء الدين زكريا بهاء الحق بن شيخ محمد غوث بن شيخ ابوبكر بن شيخ سلطان جلال الدين بن سلطان على قاضى بن شمس الدين محمد بن الحسين

۱ - پن : مولد .

۲ - نا الف : والعشرون .

۳ - پن : شهر مبارك رمضان .

۴ - پن : دامپال .

۵ - سن : چشيد .



بن عبدالله بن الحسن بن المطرب بن خزيمه بن خازم بن محمد بن المطرف بن عبدالرحيم بن هبارو هو سلم .

بين يدي النبي ذكره في المغازي الواقدي و هو ابن الاسد بن المطلب بن اسد بن عبدالعزيز بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب الى ان يصل الى خليل الرحمن بثلثة و عشرين بطنا و منه الى نوح بثانيه و منه الى آدم عليه السلام بعشرة و الجمله ست و ستون بطنا اما من جانب النبي محمد صلى الله عليه وسلم بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب الى ان بلغ الى خليل الرحمن عليه السلام . اتصل نسبهم الى آمنه بنت وهب ام النبي صلى الله عليه وسلم و باربعه اباء و اتصل الى خديجه بنت خويلد زوجة النبي صلى الله عليه وسلم و رضى الله عنها و ابوبكر عبدالله بن ابي قحافة و ابو حفص عمر ، و عثمان و ابو الحسين على كلهم يتصلون الى نسب النبي صلى الله عليه وسلم و كلهم قريشيون و جد هم الاعلى كعب بن لوى و عثمان اقرب ثم ابوبكر ثم عمر و على بن عم النبي صلى الله عليه وسلم و القريشيون كلهم اولاد نضر بن كنانة و بين قصي و نضر سبعة اباء و من اولاد نضر بن كنانة سموا بقريش و هذه النسبه تنتهي اليه و هو اول من سمي بالقريش ذكره في المغرب و انما سموا بتصغير القريش و هو دابه عظيمه في البحر تعبت بالسفن ولا تطاق الا بالنار و روى عن معاويه انه سأل عن ابن عباس رضى الله عنه لم سميت قريش قريشاً قال بد ابه البحر تأكل و لا توكل تعلقو ولا تعلق و انشو للشاخ .

و قريش هي التي تسكن البحر بها سميت قريش قريشاً

التصغير للتعظيم و قيل من القرش و هو الكسب لانهم كانوا كسابين بتجارهم و جريهم في البلاد و حرصهم لا عزاز الاتجار و القرش الجمع سميت بها للجمع لانه جمع القبائل من فهر و القريش الجميع و لانهم جمعوا المكارم كلها . ذكره في المقاليد شرح المفصل و في المجمل لابن الفارس دابه تسكن البحر تغلب سائر ها في البحر و مشائخنا القريشيون الملتانيون السهرورديون المبايعون يجتمعون الى كعب .

محمد بن زكريا صحبت واردات و سجاده پدر خود محمد داشت و هو صحبت ابابكر

١- شر : تسعه .

٢- بن : سمعوا .

٣- بن : للمشروح .



وہو صحبت علی وہو صحبت ابن محمد ، بن الحسین وہو صحبت شیخ شبلی رحمہ اللہ علیہ  
و او صحبت داشت با حسن بصری رحمہ اللہ علیہ و او صحبت داشت با علی مرتضیٰ  
کرم اللہ وجہہ و او صحبت داشت با نبی حضرت رسالہ پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ،  
و این سجادہ پیوستہ ہر دو جانبین<sup>۱</sup> خاندان شیخنا سلام<sup>۲</sup> شیخی داشت .

نقل است وقتی کہ پدر شیخ بہاء الدین قرآن مجید خواندی<sup>۳</sup> آن زمان پستان مادر  
رہا کردی و شیر نمکیدی<sup>۴</sup> و نمی گرفتگی و گوش را بدان<sup>۵</sup> جانب داشتی<sup>۶</sup> تا چون  
بہ ہفت سالگی رسید جملہ قرآن با جملہ قرائت ہا و جمیع وجوہات<sup>۷</sup> قرآن بطریق  
قاریان شنوایند . بعد ازان چہل سال در مدرسہ عالم تمام علوم<sup>۸</sup> ظاہری و باطنی  
مطالعہ<sup>۹</sup> کردی بحدی کہ دو ہزار کتاب نزد حضرت ایشان جمع شدہ ، و چہار صد  
و چہل و چہار استادان مہران<sup>۱۰</sup> کہ در اطراف عالم و اکناف ارضی و آفاق و بلادہا  
مشہور بہ علم ظاہر و باطن متشرع و متابع بہ سنت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم  
بودند پیش ایشان ملاحظہ کردی و این علوم<sup>۱۱</sup> ظاہری باین طریق خواند<sup>۱۲</sup> . و بعد ازان  
بیست سال مجاہدہ ریاضت کشیدہ<sup>۱۳</sup> .

نقل است کہ روزی مردی<sup>۱۴</sup> از مخدوم شیخ بہاء الدین رحمہ اللہ علیہ پرسید  
کہ حکایت مجاہدہ خود را پیش من بیان فرمای<sup>۱۵</sup> ، شیخ بہاء الدین رحمہ اللہ علیہ

- ۱- شر : جہان .
- ۲- نا الف : سلالہ شیخی داشت .
- ۳- شر : خواندن گرفتگی .
- ۴- پن : شیر از پستان مادر رہا کردی و نمکیدی .
- ۵- نا الف : برآن ، پن : بآن .
- ۶- شر : نہادی .
- ۷- ناب : وجاہات .
- ۸- پن : عالم .
- ۹- مک ، سن : ملاحظہ .
- ۱۰- شر : عالمان .
- ۱۱- پن : عالم ، ناب : علم .
- ۱۲- پن : خواندی .
- ۱۳- پن : کشید .
- ۱۴- پن : یک مردی .
- ۱۵- نا الف : بیان کنید ، پن : بیان کردن فرمایند .



گفت بیان کردن مجاہدہ را بہ زبان نشاید<sup>۱</sup> ، اما مجاہدہ کمینہ<sup>۲</sup> مبتدیانہ<sup>۳</sup> پیش تو بیان میکنم<sup>۴</sup> کہ این فقیر بیست سال تمام یک نیم دانگ<sup>۵</sup> آب و یک دانگ طعام<sup>۶</sup> خوردن روزہ افطار کردم . این مجاہدہ کمینہ است بعد از آن دہ سال مجاہدہ مردانہ<sup>۷</sup> کشیدم کہ ہر شبی یک یا دو گاو فربہ بجز پوست و استخوان و خون سرگین و یک خروار میدہ و یک من ویرا روغن درون کردہ و خوردم و دہ سال حاجت انسانی تقاضا نبردم<sup>۸</sup> . ہرچہ خوردم ہمہ در تنور کردم ، ہمہ سوختہ شد چنانکہ در تنور ہیزم سوختہ خاکستر شود<sup>۹</sup> و ہیچ اثر نماند همچنان بودم ہر کہ با آتش محبت سوختہ باشد پیدا نگردد اورا ، مگر استعانت عبادت . اول مجاہدہ خوردنی نور است و آن نور از حضور است<sup>۱۰</sup> کہ نہ از پیش و نہ از پس تقاضا افتد . وضو احتیاطی می کردم لازم حاجت انسانی نداشتم<sup>۱۱</sup> و این مجاہدہ کمینہ پیش شاہ بیان کردم و بزرگ از آن دیگر اند<sup>۱۲</sup> کہ از گفتن آن شنوندگان را حیرت آید<sup>۱۳</sup> ، بعد از آن مسافر شدم بہ نیت زیارت کعبہ اللہ و بہر گامی کہ نہادم دوگانہ شکر اللہ گزارده دیگر گام می نہادم<sup>۱۴</sup> .

نقل است پرسید کہ مجاہدہ چیست ؟

شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین فرمود مجاہدہ آنست<sup>۱۵</sup> کہ ہرچہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند . آنگاہ فرمود کہ مدت سی سال<sup>۱۶</sup> است کہ مجاہدہ

- ۱- پن : بیان کردن مجاہدہ را بزبان گفتن نشاید .
- ۲- پن : مبتدیان .
- ۳- پن : کنم .
- ۴- مک : من ، بہ یک درم آب .
- ۵- نا الف : «بہ یک کفدانک آب و بیک مویز دانک طعام» .
- ۶- پن : مردان .
- ۷- شیر : در آن مدت بجاہت تقاضا نداشتمہ ام ، نا الف : تقاضا نبودہ ام .
- ۸- ناب : خاک گردد ، نا الف : خاکستر کند .
- ۹- پن : آن خوردنی حضور است .
- ۱۰- پن : دانستم ، ناب : ندانستم ، شیر : نداشتم .
- ۱۱- پن : دیگر از آن بزرگ اند ، نا الف : از آن بزرگ دیگر اند .
- ۱۲- سن : شیر : حیرت آرد ، شر : در مقام و حیرت عبرت درآی .
- ۱۳- مک : لغت «دیگر» ندارد .
- ۱۴- پن : اینست .
- ۱۵- مک ، سن : بیست سال .



کمینه<sup>۱</sup> مبتدیانه<sup>۱</sup> که پیش شما بیان کردم ، اما نزدیک خود میدانم که هنوز هیچ نمی‌کنم زیرا که نزد مبتدیان<sup>۲</sup> هیچ در هیچ است که ایشان هفتادگان<sup>۳</sup> سال نفس را آب و طعام نداده اند ، و نفس را در عذاب داشته اند . و این مشقت ظاهری به محبت خداوند کعبه احترام<sup>۴</sup> مجاهده کردم تا به کعبه<sup>۵</sup> الله رسیدم و حج گذاردم در عرفات با مهتر<sup>۶</sup> خضر علیه السلام ملاقات کردم و سه سال در بندگی<sup>۷</sup> مهتر خضر علیه السلام بودم و صحبت علم و درس و ورث از او گرفتم بعده احرام جدید بسته به حضرت روزه<sup>۸</sup> منوره<sup>۹</sup> و ریاض مطهره<sup>۱۰</sup> احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم زیارت<sup>۱۱</sup> کردم و سه سال<sup>۱۲</sup> در مشاهده ظاهر و باطن شدم<sup>۱۳</sup> و مرا اشاره به حضرت سلطان العارفين<sup>۱۴</sup> و امام المحبوبین قطب العالمین و غوث الثقلین شیخ شهاب الدین سمروردی رحمه الله کرده سپس برای خدمت احرام جدید بسته به حضرت شیخ شهاب الدین آمدم<sup>۱۵</sup> .

نقل است از ملفوظ قطب العالمین سید جلال الدین بخاری رحمه الله علیه که من و پیر من شیخ بهاء الدین بهاء الحق زکریا یکجا بودیم تا حکایت در سلوک افتاد<sup>۱۶</sup> ، شیخ بهاء الدین رحه آغاز کرد که وقتی در سمرقند مسافر بودم ، بیرون سمرقند غاری بوده درون<sup>۱۷</sup> غار دیوانه ای از واصلان حق تعالی دریافتم ، اما مستغرق دریای محبت

- ۱- پن : مبتدیان .
- ۲- پن : مقتدیان ، شیر : متقدمان .
- ۳- مک : مدت هفتاد سال .
- ۴- شر : بیت الله .
- ۵- شر : به مهتر .
- ۶- سن ، مک : به ملازمت .
- ۷- پن : مطهره .
- ۸- پن : ریاضت .
- ۹- زیارت . . . سال فقط در مک و سن وجود دارد .
- ۱۰- شیر : میکرده .
- ۱۱- پن : سلطان العاشقین .
- ۱۲- مک : رسیدم .
- ۱۳- پن : در سلوک میرفت ، شر : در میان افتاد .
- ۱۴- شر : در آن .



الہی بود<sup>۱</sup>، دو سال در خدمت او بودم کہ آن بزرگوار در عالم شہود<sup>۲</sup> آمد۔ من سر بر زمین نہادم، فرمود: «سر برکن کہ نیک آمدی، و بسیار رنج کشیدی، اما خدمت درویشان مراد ہر دو جہان است<sup>۳</sup>» سپس گفت «ای بہاء الدین بشنو امروز قریب سی سال است کہ درویش در بحر تجلی مستغرق، و خبر از آیندہ و روندہ<sup>۴</sup> ندارد، اما امروز برای<sup>۵</sup> شاہ محکم فرمان دوست درین عالم افتادہ ام، و با شاہ ہم سخن شدہ ام، ولیکن ای عزیز بدان کہ درویش را هیچ شئی زیانکار تر از صحبت مخلوق نیست ہمان مقدار کہ با خلق نزدیک است از حق دور است<sup>۶</sup>» ہمین بگفت و مصلائی کہ پیش خود داشت جانب من پرتاب کرد، و پای مبارک از زمین برداشت و مشتی دینار زر ما را دادہ فرمود کہ راہ دور می باید رفت، خرج<sup>۷</sup> راہ است بصرف<sup>۸</sup> برگیر» این بگفت و از پیش من ناپدید<sup>۹</sup> شد، و من باز گشتم و در بغداد آمدم، و خدمت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ روحہ دریاقتم، و روی بر زمین نہادم فرمود کہ «نیک و خوش آمدی»<sup>۱۰</sup>۔ ای نیکو کار ہر دو جہان من باز روی بر زمین نہادم فرمودند کہ بنشین، من نشستم و حکایت سلوک را آغاز کرد۔ شیخ الشیوخ گفت کہ من در خدمت شیخ ابوالنجیب الدین کبری سہروردی بودم و شیخ مرا پیش خود در خلوت خود تعیین فرمودہ بود۔ من آنجا بودم ناگہ یک شب مردی پیر سفید ریش با جامہ اہل صفا، خوشبوناک، پاکیزہ<sup>۱۱</sup> پیدا شدہ، و من او را سلام دادم او مرا گفت کہ «ای شہاب الدین اندرون برو، و بندگی حضرت شیخ الاسلام شیخ

۱- «دریای محبت الہی بود» فقط در نسخہ<sup>۱</sup> شر دیدہ میشود۔

۲- مک، سن، شیر: عالم ہوش، نا الف: عالم صحو۔

۳- شر: «سرا سرمایہ<sup>۱</sup> حصول سعادت سرمدی است»۔

۴- پن: روندگان و آیندگان۔

۵- شر: نزد۔

۶- پن، نا الف «ہمان مقدار این کس بخلق مشغول است، ہمان مقدار زیانکار و

از حق دور است»

۷- سن: خرچ۔

۸- مک، نا الف: در تصرف۔

۹- پن: ناپید، شر: نا پیدا۔

۱۰- پن: رسیدی۔

۱۱- مک: خوشبوی فاضل۔



ابونجیب الدین کبری را سلام من برسان و بگو کہ مہتر خضر علیہ السلام بدیدن شا آمدہ است<sup>۱</sup>، شیخ شہاب الدین گفت من همچنان اندرون رقم<sup>۲</sup> و سلام رسانیدم، شیخ التفات نکرد، و من بیرون آمدم، بدویم بار مہتر خضر علیہ السلام باز مرا فرستاد، من نیز باز بخدمت سلام رسانیدم۔ شیخ نجیب الدین هیچ التفات نکرد، تا صبح صادق بدیدم<sup>۳</sup> و مہتر خضر علیہ السلام وداع کرد، مرا گفت: سلام ما بہ اعزاز و اکرام بہ حضرت شیخ نجیب الدین کبری برسانید و بگوئید کہ «مہتر خضر علیہ السلام بہ آرزو<sup>۴</sup> در خدمت شا آمدہ بود و رفت» چنانکہ<sup>۵</sup> شیخ نجیب الدین کبری را سلام رسانیدم، شیخ جواب سلام باز داد، پس بگفتم کہ «یا شیخ من سہ کرت در بندگی حضرت شا رسیدہ بودم۔ مہتر خضر علیہ السلام تمام شب بدر خلوت شا ایستادہ ماند، شا هیچ التفات نکردید کہ او نبی است و سلطان ہمہ اولیاء و عاشقان است» جواب داد مرا کہ ای پسر این نشاید کہ کسی در ملاقات و مشاہدہ خداوند مالک الملک باشد، و روی گردانیدہ توجہ بہ بندہ کند، و بان مملوک<sup>۶</sup> در سخن آید<sup>۷</sup> این نشاید۔ مردم ہر چند مقدار کہ در صحبت مخلوق است، ہان<sup>۸</sup> مقدار از خالق دور است<sup>۹</sup>، ای پسر آن زمان من در عالم تجلی مستغرق بودم، و در مناجات خداوند عالمیان بودم، و این نشاید کہ از مشاہدہ خداوند عالمیان گردیدہ و بہ مشاہدہ و بہ منازعت و خصومت و گفت و گوی بابتندگان افتد<sup>۱۰</sup> بعدہ شیخ الشیوخ العالم آغاز کرد کہ «ای بہاء الدین نیک آمدی دہ سال گذشتہ است کہ برای تو حضرت رسالت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم مرا اشارت کردہ است و گفت کہ شب

۱- پن: آمدہ است بدیدن تو۔

۲- شیر: برقم۔

۳- مک: دیدم۔ بعد از دید یک جملہ اضافی در این نسخہ است «و سہ کرت همچنان آمدم و رقم و شیخ اصلاً هیچ التفات نکرد»۔

۴- شر: بہ آرزوی تمام۔

۵- پن: چنانچہ۔

۶- سن: مخلوق۔

۷- پن: سخن کند۔ «در» ندارد۔

۸- پن: از آن۔

۹- شر: از آن مقدار از طایفہ فقرا دور است۔

۱۰- پن: بابتندگان کم، نا الف: «در گفتگوی بیفتیم»۔



قرب لیلۃ الاسری کہ مرا بہ معراج بردند در آن شب زیر عرش قدسیان و ملائکان و حاملان عرش دیدم کہ پیراہن و کلاه بالای سر مردی رقص میکند از او آواز شنیدم کہ چنین آواز ذکر اللہ می آید ، من ' جبرائیل را پرسیدم کہ «ابن چیست؟»<sup>۱</sup> جبرائیل ہیچ نگفت ، کہ تا مرا دلالت از حضرت ذوالجلال و قادر کہال گردد<sup>۲</sup> ندا شنواید<sup>۳</sup> ای محمد این پیرہن و این کلاه یکی بندہ<sup>۴</sup> خاص من است ، و از امت<sup>۵</sup> تو باشد ، در آخر<sup>۶</sup> زمان پیدا شود و این پوشش اوست ، و روح او درین پیراہن چند ہزار سال گذشتہ است کہ از شنیدن ندای روز میثاق است ، در محبت وصول مستغرق گشتہ<sup>۷</sup> تا امروز روح او درین ذکر مستغرق باشد<sup>۸</sup> ، نام او شیخ بہالدین زکریا است . این نشان تو مرا حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم دادہ است ، و فرمودہ کہ روغن چراغ بہ مجاہدہ و توفیق الہی و ریاضت سلوک بی انتہای<sup>۹</sup> ساختہ<sup>۱۰</sup> و مہیا کردہ است ، و اندران چراغ بفضل فرایض اللہ عظیم ، و واجبات و سنت انبیا<sup>۱۱</sup> بکرم ذوالجلال ویرا نہادہ است ، و پلیتہ<sup>۱۲</sup> این چراغ باشد از سنتی<sup>۱۳</sup> و احیاء ادابی ظاہری و باطنی ، و بہ شفاعت و محبت من کردہ است ، حال<sup>۱۴</sup> آن روشنی صفا بنظر رشد مرشد مشعلہ افروزند<sup>۱۵</sup> تا شعاع وی در عالم بندگان<sup>۱۶</sup> خدای تعالی ، واصفیان<sup>۱۷</sup>

۱- شیر : مر .

۲- شیر : «آواز کیست؟» .

۳- من : قادر بر کہال کردند .

۴- مک : شنوایدند .

۵- پن : از بندگان .

۶- پن : آن .

۷- پن : زمانہ .

۸- شر : شدہ .

۹- مک : است .

۱۰- نا الف : بی نہایت .

۱۱- پن : ساخت .

۱۲- پن : احیاء .

۱۳- مک : فتیلہ .

۱۴- نا الف : حالا .

۱۵- پن : مستی .

۱۶- مک : دربیان عالم و بندگان .

۱۷- مک : شعلہ فروزیدہ .

۱۸- معن : صوفیان ، پن : سفیان .



موحدان در افق آسمان و گنج های زمین نشر شود<sup>۱</sup> ، حالا خوش آمده<sup>۲</sup> بعدہ شیخ شہاب الدین فرمود کہ بخدمت شیخ نجیب الدین کبری بوم ، در آن روزی کہ مرا خرکہ عطا شدہ<sup>۳</sup> ہم در آن روز روی سوی من کردہ گفت کہ بیشک این خرکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و فرمود : «سر بالا کن بین» ، چون سر بالا کردم عرش را بدیدم و نزدیک عرش ہفتاد خرکہ آویختہ بودند<sup>۴</sup> ، سپس فرمود کہ ای شہاب الدین ازین ہفتاد خرکہ یک خرکہ ترا دادیم<sup>۵</sup> کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حضرت ذوالجلال و قادر بر کمال قدیم لایزال مرا پوشانیدہ است ، و عطا رسانیدہ و دیگر این خرکہ های باقی ہم تمام بتصرف<sup>۶</sup> شا خواہند رسید ، بعد از آن شیخ الشیوخ العالم روی سوی دعا گوی کردہ ، و گفت امشب خلوت کنید ، ہر چہ شمارا معاینہ شود ، بگوئید ، ہمین کہ این درویش بر حکم فرمان شیخ الشیوخ خلوت کردم ، نیم شب گذشتہ بود کہ شیخ را دیدم<sup>۷</sup> نزدیک عرش ایستادہ تسبیح میگوید ، ہمین دیدم و من نیز بہ محل خود گرد عرش ایستادم<sup>۸</sup> تا شیخ مرا گفت ای بہاء الدین بیا ، نزدیک رقتم ، شیخ الشیوخ از آن ہفتاد خرکہ برم کرد ، و طاقیہ بر سرم نہاد ، و دعا گوی از آن ہیبت تجلیات عظیم و عطیات جسم<sup>۹</sup> بیدار شدم ، از حجرہ بیرون آمدم ، و آن طاقیہ ہنوز همچنان بر سر منست ، کہ<sup>۱۰</sup> خادم بیامد و گفت کہ شیخ الشیوخ تراسی طلبد چون بہ خدمت شیخ الشیوخ رقتم ، شیخ گفت : بین سوی راستا<sup>۱۱</sup> ،

۱- مک : منتشر بود .

۲- در نسخہ مک و سن بعد از خوش آمدہ یک بیت ہم نوشتہ شد :

بیا خوش آمدہ صد مرحبا      حالا خوش آمدی صد مرحبا

۳- مک : کردند .

۴- نا الف : دیدم .

۵- نسخہ شر : ازین ہفتاد و یک خرکہ ترا دادیم .

۶- نا الف : بمصرف ، شیر : بحضورت .

۷- مک : شیخ را در واقعہ دیدم .

۸- پن : استادہ ام ، نا الف : ایستادہ بوم .

۹- نا الف : رحیم .

۱۰- پن : تا ، مک ، سن : در حال .

۱۱- پن : راستانا ، نا الف و نا ب : دست راست .



دست پیدا آمد ، و میان آن دست خرقہ بود . گفت ای بہاء الدین بگیر این خرقہ را و این دست مبارک محمد مصطفی است صلی اللہ علیہ وسلم و این خرقہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم ترا اعطا خاص خود کرد . خرقہ شہینہ<sup>۱</sup> از حضرت حق ذوالجلال بامر لایزال و قادر بر کمال ترا عطای عظیم و کرمی عمیم است و شیخ الشیوخ (خرقہ) مبارک و از<sup>۲</sup> کرده بر سر فقیر نہاد و گفت این ہر سہ خرقہ<sup>۳</sup> عظمت و رحمت و برکت<sup>۴</sup> بر سر خود کن<sup>۵</sup> . این خرقہ ہا باین ترتیب بہ ہیچ مشایخی نرسیدہ است ، و سجادہ خود کہ بر آن مصلا ہفتاد سال شیخ الشیوخ در عبادت حق مشغول بودہ ، و آن خرقہ بہ سلالہ المشایخ از علی مرتضی کرم اللہ وجہہ رسیدہ بود . شیخ الشیوخ آن سجادہ را (بہ) شیخ بہاء الدین تسلیم کردہ و عطا دادہ .

بعد از آن ہمہ یاران و جملہ<sup>۶</sup> مریدان شیخ الشیوخ کہ یک ہزار و یک صد بودند و ہمہ عارفان و عاشقان و محبان و زاہدان بہ درجہ<sup>۷</sup> اعلی بودند<sup>۸</sup> رشک بردند<sup>۹</sup> ، و گفتند کہ این عجب است ، کہ فقیر ہندوستانی آمدہ ، یک شباروز<sup>۱۰</sup> نگذشتہ است کہ خرقہ و سجادہ ویرا عطا شد ، و از مایان کسی دہ سال و کسی بیست سال و سی سال و کسی چہل سال مجاہدہ و ریاضت و خدمت بندگی حضرت شیخ الشیوخ کشیدہ سوی ہیچ کس التفات نکردند<sup>۱۱</sup> و آن ہندوستانی چہ کردہ است کہ ہمین یک روز باین دولت و نعمت رسید<sup>۱۲</sup> .

شیخ الشیوخ العالم از این ماجرا مطلع شد ، و جملہ<sup>۱۳</sup> یاران و مریدان خود را خواندہ<sup>۱۴</sup> ہر یک را کبوتری داد ، و گفت « بروید ہر یک کبوتر خود را بجایی ذبح

۱- شیر : پشمینہ .

۲- شیر : باز .

۳- مک : خرقہ<sup>۱۵</sup> معظمہ و متبر کہ .

۴- شیر : برابر خود کن .

۵- شیر : بدرگاہ اعلی رسیدہ بودند .

۶- شر : اشک باریدند .

۷- شیر : یک شبان روز .

۸- پن : نکرده .

۹- پن : رسید .

۱۰- شیر : خواند .



کنید ، که کسی شما را نبیند » همه رفتند و کبوتر خود را در اندرون دیوار های خانه ذبح کرده آوردند ، مگر شیخ بهاء الدین نکشت ، همچنان زنده آورد ، همه یاران تهمت دیوانگی به شیخ (زدند) که این هندی چیزی نمی داند که کبوتر را بی ذبح آورد ، پس شیخ الشیوخ گفت ای بهاء الدین ایشان همه ذبح کرده آوردند ، تو چرا ذبح نکردی و زنده آوردی ؟ شیخ بهاء الدین سلام کرد و گفت که شیخ بزبان خود فرموده بودند که آنجا ذبح کنید که کسی نبیند ، فقیر هر محلی که رفت هیچ جای از خدا پنهان ندید<sup>۱</sup> همه جا حاضر و ناظر بود ، چه کنم همچنان زنده آوردم و عمل برسر سخن مبارک حضرت کردم ، شیخ برین سخن آفرین کرده ، همه یاران را معاینه کرد .

بعد از چند روز شیخ الشیوخ همه یاران را فرمود که « بروید ، از صحرا کاه برای انداختن نماز گاه در خانقاه بیارید » جمله یاران رفتند و گیاهی سبز بریده سر بار کرده آوردند ، شیخ بهاء الدین کاه خشک سر بار کرده آورد ، همه یاران استهزا کردند و گفتند که چه کردی سبز تر خوب گیاه نیاوردی » چنانکه یاران آوردند و این گیاه خشک آوردی » شیخ الشیوخ پرسید که « ای بهاء الدین تو چرا کاه خشک آوردی » شیخ جواب داد که « ای حضرت چون فقیر نظر کرد هر چه<sup>۲</sup> که گیاه سبز تراست<sup>۳</sup> ، جمله در ذکر الله مشغول است<sup>۴</sup> . آن ذکر ایشان مرا مانع شد<sup>۵</sup> و این گیاه خشک چون از ذکر الله فارغ شده بود ، و نیز لایق سجده گاه در خانقاه شده بود<sup>۶</sup> آنرا بریده سر بار کرده آوردم<sup>۷</sup> . شیخ الشیوخ فرمود « ای یاران باین فقیر هندوستانی رشک میارید ، که این بمرتب<sup>۸</sup> اعلی رسیده است و شایان باین درجه<sup>۹</sup> نرسیده اید . انتهای شما ابتدای اینست » .

۱- پن : بر .

۲- نا الف : ندیدم .

۳- پن : هر جا .

۴- شیر : بود .

۵- پن : دیدم .

۶- نا الف : آمد .

۷- مک : بنا بر آن .

۸- در مک ، سن ، شیر : یک بیت هم نوشته شده :

هر گیاهی که از زمین روید      وحده لا شریک له گوید

۹- سن : مرتبه .



نقل است شیخ الشیوخ العالم گفت «ای بہاء الدین برادر جلال الدین تبریزی را دیدی؟» گفت: «آری» گفت: «شیخ ابوسعید را نیز دیدی» شیخ بہاء الدین گفت: «دیدم» شیخ الشیوخ گفت کہ «ای بہاء الدین ہفتاد و چہار سال شدہ است، کہ ایشان ہر دو شبی با یک خرما روزہ افطار می کنند، و ہر شبی ہزار رکعت نماز نفل می گزارند و خبر مسافرت مرا<sup>۱</sup> از پیش اوشان<sup>۲</sup> پرس، تا عبرت حاصل<sup>۳</sup> آید. «شیخ بہاء الدین گفت کہ برقم، و ہرگامی کہ بسوی ایشان برداشتم<sup>۴</sup>، دوگانہ می گزاردم، تا پنجم<sup>۵</sup> سال بہ خدمت اوشان رسیدم. دیدم ہر دو اندرون غار نشستہ اند، و بذکر حق مشغول و متیجر بودند<sup>۶</sup>، چون من رسیدم<sup>۷</sup> آغاز سلام کردم «گفتند: «بیای مولانا بہاء الدین». ہر دو کسان<sup>۸</sup> مصلائی خود را بسوی<sup>۹</sup> من پرتاب کردند، و گفتند کہ این برکت بتو<sup>۱۰</sup> رسیدہ است کہ ہفتاد و چہار سال عبادت حق کردیم، و ہیچ خواب و آرام نکردیم و یکساعت از مشغولی حق فارغ نبودیم. روز بروزہ، و شب بقیام گزارانیدیم و شبہا بہ نیم پارہ خرما روزہ افطار کردیم. امروز این دولت بتو نازل کردیم<sup>۱۱</sup> و بر تو باردیدیم باذن حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم، و از زیر فرش خود یک خربزہ کشیدہ مرا دادند و گفتند کہ بخور، کہ این خربزہ را سہ سال شدہ است کہ پیغامبر علیہ السلام بدست ما امانت نہادہ<sup>۱۲</sup> است، برای

- ۱- شر : من .
- ۲- شر : ایشان .
- ۳- مک : حصول .
- ۴- شیر : می نہادم ، پن : نہادم .
- ۵- نالف : پنج سال ، شر : بعد از پنج ہفتہ .
- ۶- شیر : اند .
- ۷- نا الف : برسیدم .
- ۸- در مک و شیر بعد از گفتند : یک بیت دارد :
- فحبک راحتی فی کل حین و ذکرک مونسى فی کل حال
- ۹- مک : بزرگوان ، شیر : عزیزان .
- ۱۰- پن : برسر من .
- ۱۱- پن : ترا .
- ۱۲- سن : نمودیم .
- ۱۳- شر : داشتہ ، مک ، سن : دادہ .



شها، و این سه سال انتظار راه شها بودیم<sup>۱</sup> حالا امانت بشها سلامت رسیده است، و گفت که پیغامبر علیه السلام وقت دادن این خربزه فرمودند که این خربزه را جبرائیل علیه السلام داده<sup>۲</sup> است و از جنت الفردوس آورده است، و او را از حضرت جل جلاله عطا شده است. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که این امانت خدای تعالی برای تو فرستاده است، بخور، چون بخوردم جمله نقابهای<sup>۳</sup> بشری<sup>۴</sup> و جمله و حجابهای عنصری<sup>۵</sup> که بود، تمامی پاره پاره شدند،<sup>۶</sup> و رقت چنان پیدا شده که از اعلیٰ عرش تا اسفل فرش هیچ کدورتی و ابری<sup>۷</sup> نماند، و جمله علوم فصل گشت<sup>۸</sup> از ام الكتاب تا به ابدائی الخطاب<sup>۹</sup> بعد از آن پرسیدم که یک حکایت سلوک بفرمائید، هر دو گفتند بشنو «حکایت شیخ الشیوخ رحمه الله علیه که والی<sup>۱۰</sup> ماچین بوده چون عمش شیخ نجیب الدین عمر سهروردی کبری راه مصلی و سجاده و خلافت مشایخان بغدادی رسیده، بسمع این حبر شیخ شهاب الدین سهروردی پادشاهی گذاشته، ولایت رها کرده و پسر خود را آنجا نشانده در مدینه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بیست سال کمر بسته عبادت کرده اند، و در این بیست سال نه شب خواب و نه روز آرام گرفته<sup>۱۱</sup>، و هر شبی در دو رکعت نماز قرآن ختم کردی، و روز در روزه گذرانیدی، و هر شب بدو برگ تنبول روزه افطار کردی، و بعد از آن حضرت رسالت پناه خرقة<sup>۱۲</sup> خود را از سر مبارک خود برداشته، شیخ الشیوخ را داد و گفت این خرقة را بپوش و هر کسی که این خرقة مرا بپوشد او را ده کرامت خدای تعالی عطا فرماید:

- ۱- من : انتظار کشیده ایم.
- ۲- مک : رسانیده.
- ۳- پن : طلسمات.
- ۴- ناب : ظلمات.
- ۵- پن : عضوی، ناب : حضوی.
- ۶- نسخه<sup>۱۳</sup> شر بعد از شدند «بقوله انه كان ظلوما جهولا» اضافه دارد.
- ۷- شیر : ستیری و کدورتی، مک : کدورتی و استری.
- ۸- نالف : علوم مفصل کشف شده. شیر بجای جمله متن «جمله علوم از ام الكتاب مفصل گشت» دارد.
- ۹- نا الف : مدار الخطاب، شر : بدر الخطاب.
- ۱۰- شیر : بادشاه.
- ۱۱- شیر. «دو هزار رکعت نماز و تمام قرآن ختم کردی».



- اول - او را کشف شود ، و جمله حجابها دور شود<sup>۱</sup> .
- دویم - پوشنده خرقه دوست من باشد .
- سوم - ینابیع<sup>۲</sup> حکمت از دل و زبان وی جاری شود .
- چهارم - هر که تابع صحبت و صاحب او شود من ضامن اویم<sup>۳</sup> .
- پنجم - علم لوح محفوظ ویرا مطالع شود<sup>۴</sup> .
- ششم - از عرش تا فرش او را کشف شود<sup>۵</sup> .
- هفتم - او را منزل و مقام عارفان مشروح گردد .
- هشتم - از حب دنیا دل وی خالی شود .
- نهم - علم درایت<sup>۶</sup> ویرا چشمها گشاید .
- دهم - شکر حال مشاهده و صحو و تزکیه او را<sup>۷</sup> بهم حاصل آید و اسرار معلوم گردد به برکت این خرقه<sup>۸</sup> احمد مصطفی محمد مجتبی صلی الله علیه وسلم .
- بعده شیخ بهاء الدین با اوشان<sup>۹</sup> وداع کرده ، روان شده بخدمت شیخ الشیوخ العالم آمده ، و شیخ الشیوخ فرموده که «ترا حواله<sup>۱۰</sup> خدای تعالی کردم» و گفت که من ندهم این خرقه<sup>۱۱</sup> را بغیر اذن خدا» .
- نقل است که شیخ بهاء الدین زکریا یک پهلوی نهاده ، خواب کرده بود ، و دوم پهلوی در گور نهادند<sup>۱۲</sup> مرگ صد سال عمرش بود . هر شبی روزی سه ختم قرآن کردی تمام عمر این وظیفه لازم داشت<sup>۱۳</sup> .

۱- شیر : کشف جمله حجابها شود .

۲- ناب : آثار .

۳- پن : منم ضامن او .

۴- نالف : مطالعه شود ، مک مطلع شود ، پن : مطالعه گردد .

۵- پن : کشف گردد .

۶- پن : وراثت .

۷- شیر : ایشان را .

۸- شیر : ایشان .

۹- «بعد از» فقط نسخه<sup>۱۰</sup> نالف دارد .

۱۰- پن : لازمه<sup>۱۱</sup> وظیفه داشت .



نقل است کہ وقتی بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا حکایت صوف پوشیدن میرفت فرمود ، کہ «چون درویش گلیم و صوف بپوشد او را واجب است کہ عزلت گیرد ، و از اہل دنیا و جزآن اجتناب نماید ، و صحبت اغنیاء را ترک دہد» آنگاہ فرمود بدانکہ او بحقیقت درویش است ، و گلیم پوشیدن حق اوست .

نقل است روزی من در ملتان و بندگی حضرت شیخ بہاء الدین زکریا رحمہ اللہ علیہ یکجا بودیم ، حکایت دمت بوسیدن افتاد فرمودند کہ بعد از نقل یوسف حجاج را در خواب دیدند ، و پرسیدند کیف حالک ؟ گفت در معرض ہلاکت ، اما بامید ، بہ عفو رسید و بیامرزد ، پرسیدند کہ : «کدام عمل و کدام نیکی کہ امیدوار شدی» گفت «روزی مجلس شیخ حسن بصری دست بوسیدم و در آن کار مغفور شدم» پس ہر کہ دست بزرگان بوسید امید است کہ او را بیامرزد .

نقل است شیخ جلال الدین بخاری فرمود ، کہ خدای تعالی مرا معلوم کردہ و از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا نیز یاد دارم ، و درین نسخہ نوشتہ ام کہ جملہ مریدان شیخ از روز میثاق ہمہ کس را خلاص کردہ اند از آتش دوزخ . چہل و چہار کرور و ہشتاد و چہار لک و نود و نہ ہزار مریدان ، کہ ضہانیت ایشان بر من است و خدای تعالی ایشان را مرا بخشیدہ است تا روز قیامت چنین باشد کہ ہر در خانقاہ و تربت من زیارت آید و یا بحضور اولاد و خلفا ما آید و یا جای بحضور دو مسلمانان است شہاد<sup>۶</sup> کناند ، و ارادت و بیعت ما را قبول کند ، ہر جا کہ باشد و خود ر مرید خواند ، ایشان ہمہ را ، خدای تعالی مرا بخشیدہ است ، و این عہد ازلی بستہ است ، و از مریدان ما ہفتاد و پنج ہزار غوث اند ، و نود و نہ ہزار قطب اند ، یک لک و چہار ہزار عمدہ اند ، و یک اک دہ ہزار مرشدند ، و یک لک و بیست

۱- شیر : پوشید .

۲- مک : نماید .

۳- شر : «ناگہان خطاب و ندا عفو رسید و بیامرزد» .

۴- نا الف : بیوسد .

۵- سن : طالبان .

۶- شیر : کنانیدہ .

۷- ناب : اشتہاد .



ہزار اخیاراند و یک لک سی ہزار نمبا<sup>۱</sup> اند ، و یک لک و چہار ہزار نخبانند ، و یک لک پنجاہ ہزار اوتادند ، و یک لک و ہشتاد ہزار ابدالاند ، و یک لک و پنجاہ ہزار زاہد اند و یک لک و ہشتاد ہزار عارف اند . و یک لک و نود ہزار ناظر اند ، و دو لک و دہ ہزار مراد اند ، و دو لک بیست ہزار سالک اند ، و دو لک و چہار ہزار ، داعیانند ، و دو لک پنجاہ ہزار وجدانند<sup>۲</sup> ، و دو لک ہشتاد ہزار صابران اند ، و دو لک نود ہزار خایف اند و دو لک نود ہزار ثابت<sup>۳</sup> اند ، و سہ لک دہ ہزار متحیرانند ، و در عالم حیرت غوطہ زدہ اند ، و چہار لک دانشمندان اہل فتوی اند ، وسائل عوام المریدین الدین دخلوا فی سلکی فہم فی ضہانیتی و ہب اللہ و تعالیٰ لہم الی یوم القیمہ .

و خدای تعالیٰ ایشان را در حمایت من ، وزیر ذیل من رسانیدہ تا یوم ینفخ فی الصور .

### قسم دوم

نقل است از شیخ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ کہ روزی من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الحق زکریا رحمۃ اللہ علیہ یکجا در بخارا بودیم نزدیک علما<sup>۱</sup> ، تا سخن در دست بوسیدن افتاد . شیخ بہاء الدین فرمود کہ «شیخ شہاب الدین سہروردی رحہ را رسم بود ، ہر کجا در مجلس یا در جماعت بگذشتی ، تا دست نبوسیدی از آنجا نگذشتی ، دعای خیر بطلبیدی» آنگاہ فرمود کہ چون مردم فارغ شوند دست یکدیگر ببوسند از برای خیریت دین<sup>۴</sup> و دنیا .

نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، کہ وقتی جوانی در ملتان نقل کردہ اما از حد فاسق بود . بعد از نقل او را در خواب دیدند ، و پرسیدند ، کہ خدای تعالیٰ با تو چہ کرد ؟<sup>۵</sup> گفت «بیامرزید» ، گفتند «سبب آمرزیدن تو چہ بود» ، گفت «روزی شیخ بہاء الدین در راہی میگذشت ، من دست او بوسیدم ، و بہ برکت دست بوسیدن ایشان خدای عزوجل مرا بیامرزید» .

۱- مک : اتقیا .

۲- ناب : زاہدان — گان غالب بر این است کہ این کلمہ باید وجدان باشد .

۳- نا الف و مک : تائب .

۴- ملک : خیرات دینی ، نا انف : خیرات دینی حاصل آید .

۵- سن : با تو چہ معاملہ کرد .



نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، کہ برادرم شیخ بہاءالدین را رسم بود ، ہر کہ نقل کردی دنبال جنازہ او برقی<sup>۱</sup> و چون آنکس را دفن کردند ، شیخ زمانی بر قبر او بنشستی<sup>۲</sup> و چیزی از او را دو جز آن بخواندی ، آنگاہ باز گشتی ، الغرض یکی از ہمسایگان شیخ نقل کردہ ، شیخ برسم قدیم<sup>۳</sup> دنبال جنازہ او برفت چون او را دفن کردند ، شیخ بنشست ، چون زمانی گذشت<sup>۴</sup> دست مبارک بروی خود مالید و گفت الحمد للہ ، خدمت شیخ صدر الدین پسر بزرگ ایشان بخدمت بود ، از آن حال سؤال کردند<sup>۵</sup> ، فرمودند «آنزمان کہ این درویش را دفن کردند ، منکر و نکیر آمدہ بازگشتند . آتش درآمد ، خواست تا این را بسوزد ، خدمت جلال الدین درآمد ، میانہ<sup>۶</sup> ایستاد و بانگ برزد<sup>۷</sup> ، کہ دور شو کہ این مرید منست ، آواز بر آمد کہ ای جلال الدین ہمچنین است کہ تو میگوئی کہ مرید تست ، اما بخلاف تو کار کردہ<sup>۸</sup> ، بگزار تا آتش او را بسوزد » و شیخ گفت «الہی اگرچہ بر خلاف من بودہ ، اما آشکارا می گفت کہ از مریدان شیخ جلال الدین ہستم . فرمان شد این را بتو بخشیدم ، آنگاہ شیخ بہاءالدین ہای ہای<sup>۹</sup> بگریست ، و گفت آری پیوندگان بزرگان<sup>۱۰</sup> ہمین بار آرد<sup>۱۱</sup> بعد از آن دو مصراع<sup>۱۲</sup> بر زبان مبارک میراند :

« گر نیک زیم<sup>۱۳</sup> مرا ازیشان گیرند  
ور بد باشم مرا بایشان بخشند »

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ وقتی قطب الدین بختیار اوشی ، و جلال الدین تبریزی ، و شیخ بہاءالدین زکریا یکجا بودند ، ہر شب بہاءالدین پیش میرفت ،

- ۱- پن : میرفتی .
- ۲- پن : ہر چہ .
- ۳- ناب : بر قانون خود .
- ۴- شیر : زمانہ شدہ .
- ۵- مک : عرض کردہ .
- ۶- سن : درمیان .
- ۷- پن : بانگ بر آتش زد .
- ۸- نا الف : بخلاف کار تو کردہ است .
- ۹- نا الف : بارہا .
- ۱۰- پن : مردان .
- ۱۱- نا الف : آورد .
- ۱۲- پن : دو بیت .
- ۱۳- نا الف : شوم .



و در دو رکعت نماز دو ختم قرآن میکرد، و ہم در آن وضو بامداد<sup>۱</sup> میگزارد.

نقل است کہ در آن روزها مغولان در ملتان بہ لشکر انبوه باشکوه پیدا شدند. ہر سہ بزرگواران یکجا بودند، شیخ بہاء الدین کہانی خواست و تیر کشید، و در دست قباچہ دادہ و گفت: بجانب لشکر ایشان<sup>۲</sup> بیندازد. چون قباچہ آن تیر بجانب لشکر ایشان فرستاد، تمام لشکر را ہزیمت رسید و چہل ہزار لشکر مغولان<sup>۳</sup> را خون از دہن بر آمد و ہمردند. سینہ ہای آن مردگان را شق کردند، تا در دل ہر یکی پیکان رسیدہ بود، اندر آن جراحات خون روان می شد.

نقل است شیخ فریدالدین فرمود کہ از خدمت شیخ قطب الدین اوشی شنیدم در آنچه شیخ الاسلام دہلی نجم الدین صغری بر برادر جلال الدین تبریزی را تہمت<sup>۴</sup> کردہ، کہ نظر براماردہ<sup>۵</sup> دارد، و دعوی درویشی میکند. این خبر بسمع والی<sup>۶</sup> دہلی رسید. ہیچکس بروی جلال الدین نگفت، چنانکہ شیخ الاسلام (از) این واقف گشت و کار بجائی رسید، گفت کہ محضر کنند. اشارات شمس والی شد کہ شیخ جلال الدین را حاضر آرند<sup>۷</sup>. شیخ جلال الدین گفتہ فرستاد کہ در دعوی من منصفی بزرگ می باید «شیخ الاسلام گفتہ فرستاد ہر کرا شا اختیار کنید، ما را ہم قبول است» شیخ جلال الدین گفت کہ «شیخ بہاءالدین زکریا میان ما منصف می باید» شیخ الاسلام گفتہ فرستاد کہ شیخ بہاءالدین زکریا در ملتان است. او چون<sup>۸</sup> خواهد آمد». شیخ جلال الدین گفتہ فرستاد کہ «فردا بوقت محضر خواهد رسید». الغرض دویم روز آن محضر شود. شیخ جلال الدین بیامد، در صف نشیب نشست. شمس ہر چند معذرت کرد کہ بالاتر نشیند نشست. شمس والی باز معذرت کرد کہ بالا بنشیند، شیخ جلال الدین فرمود کہ این وقت دعوی است،

۱- مک: نماز.

۲- سن: مخالفان.

۳- سن: مفسدان.

۴- بن: رفع.

۵- مک: امردی.

۶- سن: حاضر آرند، «دعاگوی در آن محضر نبود استماع از زبان مبارک پیر خود عرض

کرده میشود».

۷- مک: چگونه.



مقام ماہمین است» « بعد از آن هرکس از آئمه کبار و صدور مشایخ حدیثی و روایتی مناسب حال شیخ جلال الدین فرمودند. همان ساعت به عنایت رب العالمین شیخ بہاء الدین زکریا رسید همه خلق متعجب ماندند با یکدیگر می گفتند خدمت شیخ بہاء الدین زکریا را کی خبر کرد؟ و ایشان از ملتان کی روان شده باشد! چون اینجا رسیدند ہر یکی متعجب ماندند کہ شیخ بہاء الدین زکریا بوقت محضر در آن مجلس در آمد آنجا کہ خالق نعلین کشیده بود بہ استاد و نظر می کرد، ندا کرده کہ نعلین شیخ جلال الدین تہریزی کجا! است بعد از آن بشناختند از زمین برگرفتند<sup>۳</sup> و بوسیدند و بر سر و دیدہ نهادند، و در آستین مبارک کردہ، سلام گفت و نزدیک شیخ جلال الدین نشست کہ شمس والی را<sup>۴</sup> معاینہ شد. روی سوی خلق اللہ کردہ گفت کہ «بزرگی شیخ جلال الدین معلوم شد. منصفی کہ آمدہ است» همچون شیخ بہاء الدین زکریا نعلین شیخ جلال الدین تہریزی بوسید در آستین کردہ<sup>۵</sup> (گفت) باو چہ<sup>۶</sup> دعوی دارید بس مرا معلوم شد کہ آن<sup>۷</sup> سخن دروغ است و آن فعل درویشان نیست. جملہ صدور و آئمہ و شمس والی بہ معذرت پیش آمدند، و بسیار عذرہا خواستند. باز شیخ الاسلام دہلی حیلہ های شرعی پیش آورد، شیخ بہاء الدین فرمود کہ آن امر را حاضر آرند چون حاضر آوردند شیخ گفت «ای امرد حق گو»، ہمین گفتن در تمام اندام آن امرد لرزہ افتاد و عرض کرد «یا شیخ بحق آن خدای کہ مرا و ترا<sup>۸</sup> آفریدہ است، آن شیخ الاسلام ہفت صد زر طلائی<sup>۹</sup> مارا دادنی کردہ<sup>۱۰</sup> و سیصد و پنجاہ مارا دادہ است، و سیصد و پنجاہ در<sup>۱۱</sup> خانہ بقال است، کہ بعد شہادت آن سیصد و پنجاہ ہم بگیر، و ناحق بر آن درویش تہمت<sup>۱۲</sup>

۱- مک: خبر کرد و باین سرعت از ملتان چطور آمدند.

۲- مک: کدام.

۳- شر: بر داشتند.

۴- نا الف: بیان.

۵- سن: پیش خود نگاہداشت.

۶- مک: چرا.

۷- سن: این.

۸- سن: مارا و تو را.

۹- پن: علائی، مراد سکہ طلا است.

۱۱- مک: بخانہ.

۱۰- نا الف: گرفت.

۱۲- پن: افترا.



نہادہ است شمس والی گفت کہ «شیخ الاسلام را گردن بزئید» ، و شیخ الاسلامی خواجہ قطب الدین را نصب کنید شیخ بہاء الدین فرمودہ «امشب خاوت کنید ہر کرا اذن حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم باشد بنام او شیخ الاسلامی نصب باشد». ہمہ خلوت کردند ، نیم شب بود کہ در خواب ہر یکی زیر عرش حاضر حضرت رسول شد<sup>۲</sup> حضرت رسالت جای<sup>۳</sup> شیخ الاسلامی بہاء الدین را بدست خود عطا کردند. ہمان وقت خادمان ہر یکی بزرگواران<sup>۴</sup> بہ شیخ بہاء الدین رسیدند و مبارک باوی دادند<sup>۵</sup>.

نقل است شیخ بہاء الدین و شیخ جلال ہر دو باز گشتند ، و در کنارہ جمنا آمدند شب در آنجا بودند ، چون روز شد شیخ بہاء الدین وداع کردہ جانب ملتان روان شدند ، و شیخ جلال الدین تبریزی را طرف ہندوستان جانب لکنہوتی<sup>۶</sup> روان کردہ ، و بعد از آن دہلی آمد ، آن شیخ الاسلام بہ بلای شکم مبتلا شد و در آن زحمت ہمرد.

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ «وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در عالم عشق بود فرمودہ چون صاحب محبت از سینہ خود آہ بیرون کشید<sup>۷</sup> جملگی دنیا<sup>۸</sup> و آنچه در این دنیاست<sup>۹</sup> ناچیز و خاکستر گرداند<sup>۱۰</sup> زیرا آتش بالا تر و سوزان تر از آتش محبت

۱- در پن : بجای « گردن بزئید » کلمہ « بزئید » هست.

۲- مک : حاضر آمدند.

۳- در اصل باید بزرگان باشد ، اشارہ است برای شیخ بہاء الدین و شیخ جلال الدین تبریزی.

۴- پن : تشریف.

۵- پن : بعد از رسیدند جملہ « کہ مبارک باشد » است.

۶- پن : لکنہو.

۷- مک : زند.

۸- پن : جملگی آتش دنیا را.

۹- ناب : دار.

۱۰- سن : سازد.



نیست ، آنگاه این مصراع خواند :  
« در سینه عاشقان درداند »<sup>۱</sup>

تایک ماه تمام در این حالت بودند .

نقل است شیخ فریدالدین فرمود ، که وقتی شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا نشسته بود ، اما در شوق و اشتیاق بود ، حکایت فرموده<sup>۲</sup> که «فردا به قیامت بعضی از عاشقان را زنجیر نور در گردن کنند<sup>۳</sup> فرشتگان را فرمان<sup>۴</sup> شود تا در بهشت برند<sup>۵</sup> . ایشان دست بزنجیر زنند ، فریاد کنان<sup>۶</sup> در زیر عرش آیند ، باز فرمان شود که زنجیر دیگر در گردن ایشان کنند ، هر بار که می کنند<sup>۷</sup> ایشان بشکنند ، آنگاه ندا آید<sup>۸</sup> که وعده دیدار ما در بهشت است . بعد از آن به هزار حیلہ در بهشت برند<sup>۹</sup> .

نقل است که شیخ بهاء الدین زکریا در عالم عشق و شوق مستغرق بود ، هر بار او را حالتی و حیراتی پیدا می شد<sup>۱۰</sup> ، های های می گریست . این دو بیت بسی بر زبان مبارک میراند ، و بهوش می شد ، چنانچه<sup>۱۱</sup> هفت شب<sup>۱۲</sup> در این عالم<sup>۱۳</sup> فرو شده بود ، و خبر از عالم جسمانی نه داشت و این دو بیت<sup>۱۴</sup> بشوق<sup>۱۵</sup> می فرمود :

- ۱- در نسخه<sup>۱</sup> مک و شر بعد از این مصراع یک رباعی هم دیده میشود .  
عاشقان هردو جهان بی تو بیک جو نخرند      هر زمان خسته دلان تیر بلا را سپرند  
شرف آنروز که غوغا بقیامت باشد      عاشقان بر در معشوق تماشا نگرند
- ۲- نا الف : می کرد .
- ۳- پن : «بزنجیر نور در کشند» .
- ۴- مک : امر .
- ۵- نا الف : بر آرند .
- ۶- پن : فریاد کنند .
- ۷- نسخه<sup>۲</sup> مک : بجای عبارت متن ، بعد از می کنند «هم چنین هشتاد هزار زنجیر در گردن ایشان کنند هر بار «ایشان بشکنند» زیاد دارد .
- ۸- ناب : بر آید .
- ۹- پن : روند .
- ۱۰- مک : بعد از پیدا می شد : « بیخبری روی داد » اضافه دارد .
- ۱۱- چنانکه .
- ۱۲- سن : شبانروز .
- ۱۳- مک : در عالم تحیر .
- ۱۴- سن : رباعی .
- ۱۵- مک : از شوق .



با درد بساز چون دوی تو منم در کس منگر چون آشنای تو منم  
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم

آنگاہ فرمود «ای درویش چہ دانی ، کہ برو از اسرار انوار الہی نامتناہی چہ نازل میشود و این بیت را ورد خود می سازد. این پس ای درویش عاشق داند آنچه معاملہ ایشان می رود».

نقل است شیخ فریدالدین فرمود کہ وقتی من و برادرم ، شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در بغداد یکجا بودیم ، در مسجد کہف بزرگان بغداد آنجا نشستہ بودند حکایت در عشق <sup>۲</sup> میرفت کہ شوق دارالملک عشق است ، کہ در او تختی <sup>۳</sup> نہادہ اند از سیاست خنجر و فراق و تیغی از ہجران کشیدہ اند ، و یک شاخ نرگس وصال بدست رضا دادہ ، و ہر نفسی ہزار ہزار سر از آن تیغ برمیدارند ، پس ای درویش ، آنکس را کہ عشق است ، اگر ہزار بار سر او را ببرند او ہای پس نیارد<sup>۴</sup> و بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین این دو بیت بر زبان مبارک خودراند چنان ذوق در ہر یکی پیدا شد کہ صد سال ذوق نشود<sup>۵</sup>.

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم صد تیغ اگر زنی بسر نفروشم  
آہی کہ زخم بیاد تو وقت سحر گر ہر دو جہان دہند ہم نفروشم

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ «روزی در دمشق در حرم مسجد بیت المقدس پانصد علماء اولیاء اللہ نشستہ بودند ، تا شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا پیدا شد من استادم و بہ پہلو (ی) شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین نشستم سخن در مقام عشق و حیرت افتاد تا ہر کسی سخن حال<sup>۶</sup> بیان کردند پس شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین زکریا آغاز کرد کہ عشق آنست کہ کسی<sup>۷</sup> بجز خدای تعالی نہ بیند ، پس بہشت

۱- مک : معاملہ با وی رود ، شر : معاملہ پیش این می رود .

۲- پن : بود .

۳- مک : سختی .

۴- سن : آہی بر نیارد .

۵- شر : « صد سال اگر بکوشند آن چنان ذوق نشود » مک : در تقریر و بیان نیاید .

۶- نا الف : سخن حال بیان کردند .

۷- مک : هیچ کس .



و دوزخ و عذاب و ثواب و اهل و فرزندان و مال کجا تواند دید<sup>۱</sup> و یک ماہ تمام در محبت مستغرق بودند و هیچ خبر نداشتند و شیخ بر زبان مبارک این دو بیت<sup>۲</sup> میگفت و ہمہ<sup>۳</sup> اولیاء کاسہ<sup>۴</sup> شراب عشق چشیده رقص کنان بودند<sup>۵</sup>.

آنکس کہ ترا شناخت جان را چه کند      فرزند و عیال و خانمان را چه کند  
دیوانہ کنی ہر دو جہانش بدهی      دیوانہ تو ہر دو جہان را چه کند

نقل است شیخ فریدالدین فرمودہ کہ من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین

زکریا در دہلی پیش شمس والی نشستہ بودیم با جملہ آئمہ کبار و مشایخ نامدار از خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین سؤال کردند و پرسیدند کہ نظر مردم اولیاء کیمیاست چونست این کیمیاء.

شیخ بہاء الدین پارہ زر از توبرہ کشیدہ مرا دادہ و فرمود کہ برو<sup>۶</sup> از بازار اسیران و فرزندان کافران کوه الوند در ہند<sup>۷</sup> زنجیر بستہ آورده اند می فروشند یکی از آن اسیران این زر دادہ خریدہ بیار من برفتم و یکی از آن خریدہ آوردم<sup>۸</sup> در آن مجلس شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین او را پیش خود نشانند ویرا کلمہ<sup>۹</sup> توحید<sup>۱۰</sup> عرض کرد کتہ<sup>۱۱</sup> او را بر زبان راند و مسلمان شد. شیخ دست و پنجہ بر پشت وی زد و گفت ویرا کہ این دانشمندان از علمی سؤال از تو می پرسند<sup>۱۲</sup> جوابی فرمای بعد از آن خود، ازیشان سؤال کن تو دانشمندائی آن کتہ استادہ شد، در محل خود نشست آن دانشمندان سؤالها پرسیدند کتہ از ہر علمی کہ سؤال کردند جوابها

۱- مک : کی می بیند ، ناب ، شیر : کجا بیند .

۲- سن : رباعی .

۳- شر : آنچه .

۴- شر : چشیدہ بودند در رقص آمدند .

۵- مک : بعد از برو جملہ «کتہ خریدہ بیار» اضافہ دارد .

۶- نا الف : بند .

۷- نا الف و ناب : خرید کردہ آوردم .

۸- نا الف : شہادت .

۹- مک : بردہ .

۱۰- مک : «دانشمندان را از ہر علمی کہ از تو سؤال کنند» .



داده<sup>۱</sup> بعده آن کتبه سؤال کرد از نهایت<sup>۲</sup> دانشمندان بدایت<sup>۳</sup> کرد تمامی دانشمندان عاجز ماندند و حیران شدند و شاگردی وی قبول کردند آن کتبه چند سال در دهلی آن دانشمندان را درس گفت<sup>۴</sup> بعده شیخ الاسلام بهاء الدین فرمود که نظر مردان این طریق کیمیا خوانند<sup>۵</sup>.

نقل است روزی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین برابر چند صوفی از خانقاه بیرون آمدند جماعت تهمه می گذشت<sup>۶</sup> شخصی را وام خواهان گرفته بودند او را بجان رسانیدند<sup>۷</sup> و آن شخصی چیزی نداشت که ایشان را بدهد ناگه قضا را<sup>۸</sup> شیخ بهاء الدین زکریا بر سر وقت او آمده ایستاد و پرسید خبر حال<sup>۹</sup> و پای مبارک بر زمین زد و چشمه زر از زمین پیدا شد ، همچو آب برآمد . شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین روی سوی وام خواه<sup>۱۰</sup> کرد که «برگیر آنچه حق تست» چون آن شخص آنچه حق<sup>۱۱</sup> خود داشت برگرفت خواست از آن زیادت<sup>۱۲</sup> برگیرد در حال دست او خشک شد و فریاد بر آورد و نوحه آغاز کرد<sup>۱۳</sup> و گفت توبه کردم . در حال همچنان شد که بود آنگاه شیخ فرمود سبب بیرون آمدن بر این در مانده بود .

نقل است که وقتی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا با اصحاب<sup>۱۴</sup> خود نشسته بود ، شخصی به خدمت شیخ پیامد و گفت پسر مرا از سبب هزار تنکه قباچه گرفته است

۱- شر: جواب با صواب میداد .

۲- پن: نهایت .

۳- نا الف: بدایت .

۴- نسخه مک: بعد از گفت عبارت «کسی زهره نداشت که او را جواب بدهد» اضافه دارد .

۵- ناب: دانند .

۶- مک: جماعت بهم میداشت ، ناب: جماعت بهیمه می گذشت .

۷- شر: جای رفتن نمی دادند .

۸- شر: بغته .

۹- مک: خبر حال او پرسید .

۱۰- مک: قرض خواه .

۱۱- ناب: وام .

۱۲- سن: زیاده .

۱۳- پن: توبه کرد .

۱۴- شر: یاران .



و او را در معرض هلاکت داشته است<sup>۱</sup> خدمت شیخ هر دو دست استاده بدعا برد ، هزار تنکه<sup>۲</sup> از هوا پیدا شد شیخ بستید و بدو دادند<sup>۳</sup>.

نقل است فرمودند که برادرم شیخ بهاء الدین زکریا بسیار سفر کرده بود دعا گوئی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم ، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاء الدین بهاء الحق بسیار مشایخ را دیده بودند و خدمت ایشان جای رسیده بود که آنجا غاری بود ، چون آدمیان آن شهر نقل میکردند<sup>۴</sup> تازه جنازه درون<sup>۵</sup> غاری می داشتند ، یک نفر آدمی زنده می گذاشتند<sup>۶</sup> تا از حال او معلوم شود ، که چگونه بود . الغرض روزی در آن شهر شخصی نقل شده بود<sup>۷</sup> ، خدمت برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا آنجا حاضر بوده ، درخواست کرد تا ایشان را در آنجا بدارند<sup>۸</sup> ، و آن شخص فاسق بود شیخ را بر آنجا داشتند . چون زمانی بر آمد ، فرشتگان عذاب می آمدند<sup>۹</sup> تا او را عذاب کنند . آن مرد<sup>۱۰</sup> برفور خود را بجانب برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا داشت ، آواز برآمد که دست از و بردارید<sup>۱۱</sup> . نخواهم کسی او را عذاب کند ، و او در حمایت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا باشد و این ندا در شهر شایع<sup>۱۲</sup> شد . آن سال خلق آن شهر خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین را بر خود داشتند<sup>۱۳</sup> ، آنکه طرف دیگر روان کردند<sup>۱۴</sup> .

۱- ناب : در معرض بلاست .

۲- مک : صره هزار تنکه .

۳- پن : بستد بدو دادند .

۴- ناب : کردند .

۵- مک : بیرون .

۶- سن : در آنجا می گذاشتند .

۷- ناب : نقل کرده .

۸- پن : آرند .

۹- مک : رسیدند ، ناب : برای عذاب بیامدند .

۱۰- ناب : مرده .

۱۱- مک : بدارید .

۱۲- شر : سامع .

۱۳- سن : بر خود لازم داشتند .

۱۴- شیر : گردیدند .



فرمود وقتی شیخ در دمشق رسید ، بیرون<sup>۱</sup> دمشق مقامی<sup>۲</sup> بود، آنجا ماری اژدر بود، هر کہ در آن طرف بگذشتی ، او را ہلاک کردی. الغرض گذر خدمت ایشان در آن طرف افتاد ، و قضا را آن مار پیش ایشان پیدا شد ، و خواست کہ ایشان را ہلاک کند ، حضرت شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین ردای مبارک خود بر روی مار زد ، ذرہ ذرہ گشت<sup>۳</sup> خود پیشتر شدند. چون این خبر بسمع خالق<sup>۴</sup> دمشق رسید ، کہ درویشی از ہندوستان رسیدہ است و آن مار را بکشت چون تحقیق<sup>۵</sup> کردند همچنان بود. بعد از آن پنج سال کامل مشایخ دمشق پیش او زانو زدہ نشستہ بودند ، و فایده<sup>۶</sup> می گرفتند . بعد از آن پنج<sup>۷</sup> سال از آنجا روان<sup>۸</sup> شد<sup>۹</sup> .

فرید الدین گنج شکر گفت ، کہ روزی من در مجالس شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین حاضر بودم ، کہ شیخ را با خدای تعالی حضور<sup>۱۰</sup> مشاهده و مکاشفہ

۱- ناب : در .

۲- پن : مقام .

۳- مک : بعد از «مار زد» فقط کلمہ «بمرد» است .

۴- ناب : والی .

۵- نا الف : خبر .

۶- نا الف : افادہ .

۷- پن : پنجاہ .

۸- شیر : عزم فرمودند .

۹- اغلب تذکرہ نویسندگان این حکایت را بہ پدر شیخ نسبت دادہ اند در نسخہ مک حکایت

دیگری ہم نوشتہ فرمود کہ وقتی شیخ الاسلام جانب سیستان مسافر شدند ،

و دو شیران آنجا متوطن بودند ، خلقی کثیر را ہلاک کردہ بودند ، شیخ الاسلام

چون خبر شنید فرمود «ما را آنجا ببرید ، تا بامر خدای تبارک تعالی آنها را

ہلاک سازم ، و خلق اللہ خلاص یابد» . الغرض حضرت آنجا رسیدند ، شیخ

فرمودند کہ «شاہ بر درختان سوار شوید» . شیخ بایستاد و آن ہر دو شیران دم

بالا کردہ آمدند . ہمین کہ نظر مبارک بر ایشان افتاد ، ہر دو سر بر زمین

نہادند . شیخ بانگ زد ، کہ سر بکنید ، چون سر بر کردند فرمودند ، کہ

«بہ فرمان حق تعالی خود را خودی خود ہلاک کنید» . ہر دو شیر طپانچہ

بر روی چنان زدند کہ در دم ہلاک شدند . آنگاہ فرمود کہ «این معاملہ

خدمت شیخ بہاءالدین در ابتدای حال بود ، اما چون بہ کمالیت رسید ، وقتی

نطق بگشاد بکسی نمودار نکرد» .

۱۰- مک : حضوری .



بود . چون بہ قعر دریای محبت غوطہ خورد و سیاحت بسیار کرد ، محلی بر آمد  
سؤال کرد .

«یا رب اعطنی خیراً ، من الدنيا و ما فیہا ، سمعت نداء من حضرہ اللہ تعالیٰ .

فقال اللہ تعالیٰ انت قطب العالمین .

فقال الشيخ بہاء الدین «زدنی یا رب» .

فقال اللہ تعالیٰ لہ انت غوث العالمین .

فقال الشيخ زدنی یا رب .

فقال اللہ تعالیٰ بعد ہذا درجۃ الانبیاء لیست الرسالہ بعد ختم الانبیاء المرسلین

محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم ولكن اعطینک الاسماء الحسنی من اسمائی انت الشيخ

الکبیر المنیر واللہ الاسماء الحسنی فادعوه بہا .

قال الشيخ فرید الدین وجاء بحالہ یعنی بحال الصحو فقال الشيخ بہاء الدین اذا قال

ذو حاجتہ او صاحب منہم فی کل صباح و مساء احدی و عشرين مرة .

«الہی بجرمہ و ببرکۃ شیخ الاسلام قطب العالمین غوث الثقلین الشيخ الکبیر

المنیر بہاء الحق و الشرع والدين محمد زکریا رحمۃ اللہ علیہ قدس اللہ سرہ العزیز

اقض لی حاجتی» .

قضى اللہ تعالیٰ حاجتہ دینیہ و دنیویہ و غفر ذنوبہ ان نوى حفظ ايمانه حفظ

اللہ تعالیٰ ايمانه و ان لم يأتہ حاجاتہ فانا ضامن فی يوم القيامة ولم يزل حتى لقولها فی

کل يوم هذه الاسماء لهذا الطريق .

نقل است شیخ فرمود کہ برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا چہل سال

از خلق و عزلت گرفتہ بود و کمتر خلق را با ایشان صحبت بود .

نقل است از شیخ فریدالدین کہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا فرمودہ

کہ «صاحب تصوف را صلاح دل وقتی پیدا شود کہ در درون ، خود را از مذمومات<sup>۱</sup>

دنیا پاک گرداند» چنانچہ بندگی حضرت شیخ شہاب الدین عمر سہروردی رضی اللہ

عنه فرمودہ «وہی الغل والغش والحقد والحسد والغرض<sup>۲</sup> والكبر والبغض والریا

۱- شیر: فرمودہ .

۲- شر: مذمومات و قبایح .

۳- پن: الغرض ، شیر: الحرص .



والغضب . تا از این جملہ اوصاف ذمیمہ<sup>۱</sup> صافی نشود و پاک نگردد ، اورا گلیم و صوف پوشیدن روا نیست» .

نقل است فرمود کہ برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا نماز معکوس گزاردی ، و در ہر شب دو ختم قرآن در دو رکعت کردی .

نقل است فرمودہ کہ خدمتگاران شیخ بہاء الدین تا ختم قرآن نکردی ، از آسیا برخواستندی<sup>۲</sup> و نرفتی<sup>۳</sup> . فرمودہ کہ من و<sup>۴</sup> شیخ بہاء الدین یکجا بودیم ، حکایت زہد می رفت . برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین فرمودہ کہ «زہد<sup>۵</sup> را مہ چیز است . در کسی کہ این نیست او زاهد نیست<sup>۶</sup> ، اول شناختن دنیا ، پس دست برداشتن<sup>۷</sup> از وی .

دوم خدمت مولی<sup>۸</sup> کردن و نگاہداشتن اندر آن .  
سوم آرزو مندی آخرت بسی<sup>۹</sup> طلب کردن» .

نقل است فرمودہ کہ وقتی در ملتان رسیدم برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین را دیدم ، با یک دیگر مصافحہ کردیم ، پرسید کہ کار خود یکجا رسانیدہ ای؟ گفتم «اگر بگوئید بر کرسی کہ نشستہ ام در ہوا شود» هنوز این سخن از زبان من بیرون نیامدہ بود<sup>۱۰</sup> کہ کرسی در ہوا شد . برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین دست بر کرسی زدہ<sup>۱۱</sup> بنشست . فرمود کہ «مولانا فرید کار خود را نیکو رسانیدہ ای»<sup>۱۲</sup> .

۱- لغت ذمیمہ فقط در نسخہٴ مک است .

۲- شیر : برخواستنی .

۳- مک : نمی رفتند .

۴- شیر : با .

۵- نا الف : زاهد .

۶- نا الف : اورا زہد نیست .

۷- ناب : داشتن .

۸- نا الف : موالی .

۹- ناب : پس .

۱۰- ناب : «از زبان من نیکو نیامدہ بود» .

۱۱- شیر : بر کرسی دست زد .

۱۲- پن : رسانید .



نقل است فرموده که مریدی بود ، او را عبدالله رومی می گفتند ، از ملتان شده بر من می آمد ، و گفت باز من ملتان میروم ، راه خوف است مرا دعایی بکن تا من در ملتان سلامت برسم<sup>۱</sup> از اینجا تا بدان موضع که چندین گروه باشد . از اینجا حد منست سلامت خواهی رفت ، از اینجا تا به ملتان حد<sup>۲</sup> شیخ بهاء الدین است ، الغرض چون از حد دعاگو بگذشت و در حد شیخ بهاء الدین افتاد (نام) ایشان بر زبان راند سلامت به ملتان رسید . چون بخدمت شیخ رفت جامه<sup>۳</sup> سرخ و لؤلؤ پوشیده بود شیخ آغاز کرد چیست ؟ که لباس شیطانی<sup>۴</sup> پوشیده ، و او را از حد دشوار نموده گفت من : چندین اسباب شما می توانم دید ، شما لؤلؤ من دیدن نمی توانید . چون دید که یک بارگی از پرده بیرون آمدی<sup>۵</sup> . روی سوی او کردند<sup>۶</sup> ، گفتند ، چرا چنین میگوئی ؟ آخر از آن (حد) یاد کن ، زکریا در باب تو هیچ تقصیر نکرده . همین که شیخ بگفت او ساکت شد ، سر بر زمین نهاد<sup>۷</sup> و باز گشت .

نقل است فرموده که وقتی شیخ بهاء الدین زکریا و دعا گوی یک جا نشسته بودیم حکایت در سلوک میرفت . زمانی برآمد ، برجست باستاد<sup>۸</sup> های های بگریست و این بگفت : انا لله و انا الیه راجعون<sup>۹</sup> ، دعاگو پرسید که چه حال<sup>۱۰</sup> است ؟ گفت بر خیز ، ببین ، چون برخاستم ، دیدم از دروازه بغداد جنازه شیخ سعد الدین با جماعت بیرون آورده اند<sup>۱۱</sup> پیش مسجد جامع بغداد نهاده اند<sup>۱۲</sup> نماز جنازه میگذارند ، آنگاه دانستم ، گفتم انا لله و انا الیه راجعون .

نقل است فرموده که وقتی درویش پیامد ، بیعت کرد ، التماس کرد که من

۱- نا الف : تا من سلامت در ملتان برسم .

۲- نا الف : عهده ، ناب : عهد .

۳- ناب : سلطانی .

۴- ناب : آید .

۵- پن : کردی .

۶- پن : آورد .

۷- مک : برخاست .

۸- شر : کلمه<sup>۱</sup> استرجاع بگفت .

۹- شیر : حالت .

۱۰- مک : آوردند .

۱۱- سن : نهادند .

خواهم مرا از ملتان تا دهلی هیچ حجاب حائل نباشد. خدمت شیخ فرمود که «برو یک چله بدار! همین که یک چله بداشت هیچ حجاب نماند. باز بیامد بخدمت شیخ و گفت چیزی می خواهم (تا) از دهلی تا دریا هیچ حجاب نماند، شیخ فرموده که برو یک چله دیگر بدار، چون یک چله دیگر بر آورده، از دهلی تا دریا هیچ حجاب نماند باز عرض داشت نموده، می خواهم از مشرق تا مغرب هیچ حجاب نماند، باز شیخ فرمود برو یک چله دیگر بدار، همچنان شد، باز بیامد بخدمت شیخ که می خواهم از عرش تا فرش<sup>۲</sup> هیچ حجاب<sup>۳</sup> و ظلمت نباشد<sup>۴</sup>. کار درویش بالا گرفت، همچنان شد، باز آمد که می خواهم که حجاب کبریا هیچ نماند، همین که این بگفت خدمت شیخ آه بزد<sup>۵</sup> و آن شخص بسوخت و ناپیدا<sup>۶</sup> شد. بعد از آن شیخ فرمود که «کار را بکمالیت رسانده بود<sup>۷</sup>، اگر از این مهترشدی<sup>۸</sup>، در ضلالت افتادی، چون طاقت نیاورد<sup>۹</sup> او را بخدا<sup>۱۰</sup> رسانیدم» آنگاه فرمود «چون آنکس در راه حق کمالیت رسید، از عرش تا فرش حجاب عظمت هیچ پوشیده نمی ماند. پس چون این چنین باشد در جهان نمی گذارند.»

نقل است فرموده که وقتی بسمع برادر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین رسید، که این درویش از سر شکوه چیزی<sup>۱۱</sup> از نفس بیرون میدهد، او درشت مزاج بود نپسندید. بر فورنامه نوشت، که این چه نادانی است که تو میکنی؟<sup>۱۲</sup>، اسرار دوست کشف میگرددانی. نزدیک اهل سلوک این هیچ نیست. گفت ای برادر (از) گفتگوئی گذشتیم،

- ۱- مک: شیخ او را مشغولی فرمود.
- ۲- مک: ثری تا عظمت.
- ۳- ناب: کلمه «حجاب» ندارد.
- ۴- پن: نماند.
- ۵- سن: آهی برآورد.
- ۶- به معنی ناپدید است.
- ۷- پن: کار بکمالیت رسیده بود.
- ۸- نا الف: بیشتر گذاشتی، ناب: بیشتر بگذشتی.
- ۹- نا الف: نیاوردی.
- ۱۰- پن: ازینجا.
- ۱۱- نا الف: خبری.
- ۱۲- شیر: میگوئی.



ليكن دريای سينه<sup>۱</sup> من مالا مال شده است ، و در او جای نمانده است که درو بگنجد .  
ضرورت کشف کرده می شود . پس بگو چه کنم ؟ چون جواب اين درويش به بخدمت  
رسيد فرمود که يار ما کار بکماليت رسانيده .

فرموده وقتی دعاگو و شيخ الاسلام شيخ بهاءالدين مسافر بوديم ، نزديک دريا  
رسيديم ، آنجا کشتی نبود ، که بگذريم چون بسيار مدت شد روی سوی من کرد  
که اينجا ضرورت است که بگذريم ، چون کشتی<sup>۲</sup> نيست ، پای در آب نهاديم  
بگذشتيم .

نقل است فرموده که برادرم شيخ الاسلام شيخ بزرگ از حد بزرگ بود<sup>۳</sup> از  
خانقاه بيرون آمد سوار شد ، در ملتان بگشت ، و گفت اين ندا در دهيد که هر که  
امروز روی بهاءالدين ببيند ، فردا قيامت من ضامنم ، اگر او را در دوزخ برند . آنکه هر  
که خلق از ملتان بودی<sup>۴</sup> آمدند روی مبارک شيخ ميديدند . شيخ سوگند می خورد  
که فردا قيامت در دوزخ نروى ، که در من فرو خواندند که ای بهاءالدين هر که امروز  
روی تو ببيند فردا قيامت ما آتش دوزخ بر روی حرام گردانيم .

نقل است فرموده که وقتی من و برادرم شيخ بهاءالدين زکريا با مشايخ بغداد  
نشسته بوديم حکايت در کرامات اولياء ميرفت . چند نفر از ايشان بامتحان سخن می  
گفتند ، بلکه برين حديث (که) قوت مرد بجدی می بايد ، که اگر بگويد که اين  
تمام<sup>۵</sup> مسجد که در اين نشسته ام مرصع گردد . برفور خدمت شيخ الاسلام شيخ  
بهاءالدين زکريا سر در مراقبه کرد . یک زمانی نگاه کرده فرمود به بينيد نگاه کردند ،  
تمامی مسجد از خشت و چوب زر گشته بود ، و همه مرصع شده ، همه کس برخاستند  
و اقرار کردند که اينک مرد خدای را همين کماليت است . و الله اعلم بالصواب .

### «قسم سوم»

نقل است از ملفوظ سلطان العارفين شيخ نظام الدين فرموده ، که شيخ الاسلام  
شيخ بهاءالدين زکريا چون بخدمت شيخ الشيوخ العالم شهاب الدين عمرا السهروردي

۱- بمعنی رود خانه .

۲- بمعنی قايق .

۳- ناب : چه بزرگی بود .

۴- نا الف : از خلق ملتان بودند .

۵- نا الف : تمامی ، پن : نماي .

رضی الله عنه پیوست<sup>۱</sup> ، در خدمت ایشان از هفته<sup>۲</sup> روز پیش نبود : در این هفته روز خرقه و سجاده و نعمتهای عظیم ، و عطاهای جسیم بنظر شفقت مرشد و کشف کرامت باشارت فرمود ، بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین هندوستان آمده ، باز عزیمت کرد چون روان شد ، پیش شیخ جلال الدین تبریزی بیامد ، شیخ جلال الدین گفت یا شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ، فرمان شیخ الشیوخ همین<sup>۳</sup> است ، که باز گردی ، بعد از آن فرموده که «در هفته روز چندان نعمت حاصل کرده<sup>۴</sup> که یاران قدیم مزاجها متغیر کردند ، و گفتند که چندین سال خدمت کردیم ، ما را چندین<sup>۵</sup> نعمت نرسیده هندوستانی بیامد ، در اندک روز شیخی و سجادگی و نعمت فراوان یافت . این خبر بخدمت<sup>۶</sup> شیخ الشیوخ رسید . ایشان را جواب داده<sup>۷</sup> که شما هیزم تر آوردید ، و در هیزم تر آتش دیر<sup>۸</sup> تابد و این هیزم خشک آورده ، بیک نفخ<sup>۹</sup> آتش در گرفت .

بعد از هفته روز از خدمت شیخ الشیوخ روان شدم . وقت وداع اناری حضرت شیخ بر دست داشت ، از دست مبارک خود بدست من داد . یک دانه از آن بر زمین افتاد ، من در حال بر داشتم ، و در دهان کردم . شیخ بمرحمت فرمود «ای بهاء الدین زکریا این دنیا بود ، و خواستم از دست تو برود ، تو برداشتی و خوردی . دین و دنیا هر دو بردی<sup>۱۰</sup>» .

نقل است فرموده شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین قدس الله سره العزیز شبی از

تاریخ ۱۲۰۲

۱- شر: در پیوستم .

۲- مک: چند .

۳- سن: همین ، نا الف: چنان .

۴- بن: حاضر آورده ، نا الف: حاضر گردد .

۵- نا الف: چندان .

۶- مک: بسع .

۷- مک: بجای عبارت متن «نعمت و کرامت عطاء الله تبارک و تعالی است هر که را خواهد بدهد و هر چه دهد او دهد من در میان واسطه بیش نیم و شما هیزم . . .»

۸- ناب: دیر تر ، شیر: بدیر .

۹- نا الف: دم .

۱۰- این حکایت را فقط در نسخه مک و سن ذکر کرده اند .



شبهاروی سوی حاضران کرده گفت: «کسی باشد که از شما در دو رکعت دو بار ختم قرآن کند» از حاضران کسی تکلیف این معنی قبول نکرد. شیخ بهاء الدین پیش رفت، و در چهار رکعت دو ختم قرآن کرد و در دوم رکعت اخلاص خوانده، نماز تمام کرد.

نقل است فرموده شیخ الاسلام بهاء الدین رضی الله عنه که «هر چه بمن رسید از نماز و او را بکردیم<sup>۲</sup>، اما<sup>۳</sup> یک چیز نتوانستم کرد<sup>۴</sup>، و آن<sup>۵</sup> چنان بود، که بمن رسید که فلان بزرگ در آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن میکردی<sup>۶</sup> هر چند که خواستم، نتوانستم.»

نقل است فرمود که «من به بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در مدرسه مشایخ کبار و اولیای نامدار بودم هر یکی بقدر وسعت خویش کلامی کرده، تا یکی گفت که «آن روز که در شکم مادر بودم، و جان من در جسد من در آمده است، از آن روز تا امروز معلوم دارم» شیخ الاسلام فرمود «این از بزرگان آسانست<sup>۷</sup>». من پرسیدم «یاشیخنا چونست؟» شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا گفت که «روزمیثاق عهد پروردگار» الست بر بکم» شده بود، از آن روز تا آخر روز چنان معلوم دارم، چون حکایت<sup>۸</sup> در این مجلس است.»

نقل است شیخ بهاء الدین بارها گفتی که در هر دری و سری مباشید<sup>۹</sup>. یک در بگیرید و محکم بگیرید.

در هر دری مرو که زتو آبرو رود  
یک در برو بگیر ولی استوار گیر

- ۱- مک: فرمود.
- ۲- سن: بعمل آوردم.
- ۳- مک: مگر.
- ۴- سن: کردن.
- ۵- مک: این.
- ۶- شیر: بکردی.
- ۷- شر: این نشانی از بزرگان است.
- ۸- مک: حال.
- ۹- نا الف: همه رو مباشید.

نقل است فرمودہ کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین با علمای بخارا در بحث بود سخن درین جا کشید ، کہ ولایت آنست کہ مرد خانہ کعبہ را بجای خود معاینہ بدیگران نماید . ہمین کہ شیخ الاسلام این سخن شنید ، در حال سر در مراقبہ کردہ ، تا دیری بود بعدہ سر بر آورد و گفت «چشم پیش کنید»<sup>۱</sup> ہر ہمہ چشم پیش کردند<sup>۲</sup> ، کعبہ را معاینہ دیدند<sup>۳</sup> ، آنگاہ<sup>۴</sup> گفتند ، این مرد کامل کہ آمدہ ندیدیم کسی را برابر مرتبہ او .

نقل است فرمودہ کہ وقتی قباچہ بہ خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا بیامد ، خواست کہ شیخ را امتحان کند روی سوی حضرت شیخ آوردہ گفت : «نشان اولیاء چیست؟» در این سخن بود<sup>۵</sup> و آخر نکرده ، تا یک مگسی آمدہ بر بینی آن مدعی نشست . قباچہ آنرا براند ، نمی رفت ، و بینی او را محکم گرفت ، نمی رفت اگر براند ، چنانچہ<sup>۶</sup> چند کرت راند ، نمی رفت ، آنگاہ قباچہ باز پرسید کہ «نشان اولیاء چیست؟» شیخ فرمود «باری مگسی بر بالای بینی اولیاء نشیند» برخاست و اقرار کرد .

بعد از آن فرمودہ کہ شنیدم از بزرگی کہ از ابتدا<sup>۷</sup> تا انتہا ، کہ شیخ در حیات بود ، مگسی بر روی<sup>۸</sup> و بر بینی و بر جامہ<sup>۹</sup> حضرت بہاء الدین نہ نشستی .

نقل است فرمود کہ شیخ الاسلام بہاء الدین چون از حج باز گشتہ آمد ، دید کہ پارہ کاغذ حریری بر در<sup>۱۰</sup> ایشان افتادہ ، و در آن نوشتہ بود ، ہر کہ می خواہد حج او قبول افتد ، آستانہ<sup>۱۱</sup> شیخ را بوسہ زند<sup>۱۲</sup> ، در آن سال<sup>۱۳</sup> یک لک و بیست ہزار

۱- نا الف : کلمہ<sup>۱</sup> پیش ندارد ، مک : باز کنید .

۲- مک : باز کردند .

۳- سن : پیش خود دیدند .

۴- شر : ناگاہ .

۵- نا الف : «و این سخن ناتمام بود» .

۶- پن : چنانکہ .

۷- پن : آغاز .

۸- مک : تن .

۹- نا الف : دست .

۱۰- سن : دہد .

۱۱- پن : از آن سال .



آدمی در حج رفته بودند . چون این امر آشکار شد . هر همه<sup>۱</sup> در ملتان آمدند ، و آستانه<sup>۲</sup> شیخ را بوسه دادند ، و باز گشتند ، و بعد از این هر حاجی که از حج باز آمدی ، تا آستانه<sup>۳</sup> حضرت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین بوسه نزدی<sup>۴</sup> خانه رفتی .

نقل است فرموده جوانی در ملتان نقل کرده ، وان جوان در معصیت گرفتار و معروف بود . بعد از نقل<sup>۳</sup> او را در خواب دیدند ، که جامه<sup>۵</sup> سبز پوشیده در بهشت می خرامد . پرسیدند که تو مردی فاسق و بدکردار بودی . این درجه از کجا یافتی ؟ گفت همچنین بوده که شما میگوئید ، اما وقتی پیش در شیخ بهاء الدین میگذشتم ، آستانه<sup>۴</sup> ایشان بوسه دادم ، چون نقل کردم فرمان آمد کسی که آستانه<sup>۴</sup> شیخ الاسلام بوسه زند ما او را در آتش<sup>۶</sup> نسوزیم و جای او در بهشت کنیم .

نقل است فرموده که وقتی شخصی را تهمت داده ، و دست او بریده بودند ، او به خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین چند روز ملازمت می نمود . روزی خدمت شیخ رفتی پیدا شده بود . در آن حال روی سوی آن شخص کرده گفت که «بکدام حاجت می آئی ؟» آن شخص دست بشیخ الاسلام نمود ، شیخ روی سوی آسمان کرده گفت : «المی دست بدین بی دست بده»<sup>۶</sup> ، بمجرد گفتن خدای تبارک و تعالی دست آن بیدست درست کرده ، چنان (که) بود .

نقلی است فرموده ، که وقتی شیخ بهاء الدین زکریا در جانب کوه سراندیپ مسافر بودند ، و یک سال<sup>۷</sup> بالای کوه مقام داشت . روزی مردی پیر ، پشتواره<sup>۸</sup> هیزم بر سر کوه کرده ، میگذشت ، مفلس و عیالدار<sup>۹</sup> بود ، و دختران بالغ داشت ، نظر شیخ برو افتاد ، او را پیش خود طلبیده ، دست بر پشتواره بزد ، و آن پشتواره هیزم

- ۱- نا الف : آن جمع .
- ۲- مک : فدادی ، شر : نبردی .
- ۳- شر : مردن .
- ۴- نا الف : در .
- ۵- ناب : دوزخ .
- ۶- شر : دست بریده ، مک : بی ید .
- ۷- سن : یک سال تمام .
- ۸- نا الف : پشتاره .
- ۹- نا الف : مفلسی عیالدار بود .

زر گشت ، آنگاہ اورا گفت «بر اینجا ما را داشته بودند از سبب تو بود ، تا کار تو تمام کنیم و اینجا بر گردیم»!

نقل است فرمودہ کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در سمرقند مسافر بود ، بیرون سمرقند طایفہ<sup>۱</sup> میستان مجذومان<sup>۲</sup> بودند . قضا را گذر شیخ بر سر ایشان افتاد . ہر ہمہ پیش آمدند ، از حال خود تضرع نمودند<sup>۳</sup> و گفتند کہ دعایی در کار ما کن ، کہ خدای تعالی ما را از رنج بینی<sup>۴</sup> صحت دہد . چون وقت در آمدہ بود ، و شیخ دست بر دعا برداشت ، صحت ایشان درخواست کردہ<sup>۵</sup> ، آواز ہاتف بر آمد<sup>۶</sup> ، کہ ای بہاء الدین خشم بر ایشان میروند<sup>۷</sup> بگذار شیخ باز دعا کردہ . فرمان شد کہ بگو تا در این حوض در روند<sup>۸</sup> ، غسل کنند ، فرمود «درین حوض در آئید ، غسل کنید»<sup>۹</sup> در آمدند ، غسل کردند . هنوز بیرون نیامدہ بودند ہر ہمہ از آن بیماری صحت یافتند .

نقل است فرمودہ کہ بہاء الدین زکریا وقتی چنان خوش بود کہ ہفت شبان روز در عالم تحیر بماندی<sup>۱۰</sup> بعد از ہفتم روز قطرہ آب از چشم مبارک [روان] شد ، و ہر قطرہ کہ بر زمین افتاد<sup>۱۱</sup> ، در قیمتی میشد ، و حاضران یکان یکان ہر کس در قیمتی می گرفتندی<sup>۱۲</sup> کہ آنرا قیمت نبود<sup>۱۳</sup> ، بعد از آن خادمی بود ، از آن<sup>۱۴</sup> سؤال کردند فرمود کہ این ساعت چنان در انوار تجلی مستغرق بودم ، کہ از زیبائی انوار جمال ہر قطرہ اشک کہ از چشم فرو می افتید ، در قیمتی می شد .

۱- مک : برگشتہ روم .

۲- شر : «مریضان و محرومان» ، ناب : مجذومان و محرومان .

۳- نالف : کردند .

۴- پن : نیستی ، شیر : ہستی .

۵- شر : برای ایشان صحت طلبید .

۶- نا الف : ہاتف آواز داد .

۷- مک : می بود .

۸- سن : آیند ، نالف : آویزند .

۹- مک : بماند .

۱۰- نالف : افتادی .

۱۱- شر : می چیدندی .

۱۲- نالف : قیمت نتوان کرد .

۱۳- مک : از این حال .



نقل است فرموده ، که شیخ بهاء الدین زکریا هفت هزار علم<sup>۱</sup> درویشی مرتب کرده بود ، و از این جمله را بکردار رسانیده بودند<sup>۲</sup> و مرتبه ایشان بدان غایت بود که اگر نظر در آسمان کردی عظمت عظیم دیدی و اگر نظر در زمین کردی ، تا تحت الثری بدیدی<sup>۳</sup> و بارها این فرمودی<sup>۴</sup> که اگر درویش از این بیشتر گوید ، شنوندگان را زهره آب گردد<sup>۵</sup> و این مرتبه درویشان را ارزانی است<sup>۶</sup>.

نقل است فرموده ، که وقتی چند نفر یاران به نیت پای بوسی ، شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین از بغداد روان شدند ، قضا را گذر ایشان در بادیه ای افتاد ، که در آنجا پنج روز آب نبود<sup>۷</sup> ، زبانهایشان بیرون افتاد<sup>۸</sup> ، چون نام شیخ بر زبان راند<sup>۹</sup> ، در زمان<sup>۱۰</sup> درویش بصورت شیخ سبوی<sup>۱۱</sup> آب بر<sup>۱۲</sup> دست گرفته پیدا شد و آب ایشان را بخورانیده و از پیش ناپیدا شد . بعد مدت که آن مسافران بخدمت شیخ آمدند ، و سر درون خانقاه کردند<sup>۱۳</sup> ، نظر ایشان بر شیخ افتاد ، همه کله بر زمین نهادند ، فرمان شد که بنشینید و حکایت خودها گفتند<sup>۱۴</sup> شیخ فرمود که ختم بر بنده کنید که آن بهاء الدین بود که بفرمان خدای تعالی همه میراب کشتید<sup>۱۵</sup> . هر همه بر خاستند ، و اقرار کردند .

- ۱- شر: عالم .
- ۲- نا الف: بجای عبارت متن فقط کلمه<sup>۱</sup> بکرد وجود دارد .
- ۳- مک: معلوم گردیدی .
- ۴- شر: سخن براندی .
- ۵- مک: شود .
- ۶- سن و ادنی درجه<sup>۲</sup> درویشان است .
- ۷- مک: نیافتند .
- ۸- ناب: زبان شان از تشنگی بیرون آمده بود . سن : افتاده بود ، شر : جان بر لب آمده بود .
- ۹- سن : آوردند .
- ۱۰- نا الف: همان لحظه .
- ۱۱- مک: آفتابه .
- ۱۲- مک: سن: در دست .
- ۱۳- شیر: درون خانقاه آمدند .
- ۱۴- نا الف: ماجرا عرض کردند .
- ۱۵- مک: نا الف: شما را آب داده .

آری شاہ بودید ، اما از ادب نتوانستیم گفتن!

نقل است فرمودہ کہ شیخ بہاء الدین در سیاحت بود ، وقتی بر سر جمع جوالقیان رسید . در میان ایشان نشستند ، نوری در میان آن جمع<sup>۲</sup> معاینہ ، چون نیکو نگاہ کردی ، یکی را دید از آنجملہ<sup>۳</sup> کہ نور ازو مطلع میشد<sup>۴</sup> آہستہ نزدیک او رفت ، و گفت کہ تو در میان آن قوم چہ میکنی ، او جواب داد ، و گفت ای زکریا بدانی کہ در میان ہر عامی خاصی است :

نقل است شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا جانب بخارا مسافر بود ، و در آنجا<sup>۵</sup> ایام قحط سال صعب بود کہ مر آدمی را بخورد آدمی ، ہر کس از بزرگان شہر باتفاق می گفتند ، درویشی در شہر ما غریب و بیگس رسیدہ است ، او را بگوئیم تادعای باران کند<sup>۶</sup> ، جملہ<sup>۷</sup> خاق شہر یکجا شدہ ، بر سر نماز گاہ آمدند بخدمت شیخ عرض کردند ، بندگی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا بر سر منبر برآمد<sup>۸</sup> ، و طاقیہ<sup>۹</sup> ز سر خود فرود آوردی ، روی سوی آسمان کرد ، و گفت «الہی اگر شیخ شہاب الدین سہروردی طاقیہ بصدق دل بر سر من نہادہ است ، و من نیز بصدق قبول کردہ ام ، سعادت دنیا و دین پنداشتہ ام ، باران بیارد ،» ہنوز این سخن تمام از دهن بیرون نکرده بود<sup>۱۰</sup> کہ باران بحکم رب العالمین پیدا شدہ چندان ببارید ، کہ سہ<sup>۱۱</sup> شبان روزازان شہر آب کم نشدہ .

نقل است فرمود کہ از مولانا صدرالدین صوفی شنیدہ ام ، کہ او گفت ، من وقتی بر مولانا نجم الدین شامی بودم ، از من پرسید کہ بچہ چیز مشغول می باشی ؟

۱- پن : نمی توانستم گفت .

۲- مک : جمعی .

۳- شیر : آنجا .

۴- پن : طالع میشود ، ناب : مطلع شدہ .

۵- شیر : آن .

۶- شیر دعای یاد کند .

۷- شیر : آمدند .

۸- نالف : کلاہ .

۹- شیر : این سخن تمام نکرده بود .

۱۰- نالف : نا .

۱۱- شیر : ہفت .



گفتم در مطالعه تفسیر، گفتم کشف و ایجاز و عمده مولانا نجم الدین، مرا گفت که کشف و ایجاز بسوز، همان تفسیر عمده را بخوان، مولانا صدر الدین گفت که من باوا نگفتم چرا چنین میگوئی؟ گفت من نمی گویم شیخ بهاء الدین می فرماید، مولانا صدر الدین گفت که این سخن مرا گران آمد، چون شب درآمد، این هر سه کتاب پیش چراغ میدیدیم، ایجاز و کشف هر دو فرود بودند، عمده بالا بود. در این میان در خواب شدم، ناگاه شعله برخاست بیدار شدم، کشف و ایجاز هردو سوخته شدند، و عمده سلامت ماند. گفتم لفظ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در کار بود<sup>۲</sup> و این هردو سوخته شدند<sup>۳</sup> او<sup>۴</sup> سلامت مانده بود.

نقل است که شیخ صدر الدین وقتی می خواست<sup>۵</sup> که<sup>۶</sup> مفصل نحو، بخواند، پیش پدر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین آمد، عرض کرد، شیخ الاسلام فرمود که امشب صبر کن تا شب بگذرد، چون شب بگذشت<sup>۷</sup> شیخ صدر الدین خواب دید که یک کس را زنجیر کشیده می بردند. پرسید که این کیست؟ گفتند زنجیری صاحب مفصل است، در دوزخ می بریم» از هیبت آن از خواب بیدار شد، بخدمت شیخ الاسلام آمد، شیخ فرمود «دیدي شب حال زنجیری، و کسی که بگوید و بر آن عمل نکند، سزای او این باشد<sup>۸</sup>، تا آنچه میدانی<sup>۹</sup> همان را کار بند.»

نقل است فرموده که وقتی در خانقاه شیخ بهاء الدین چند نفر دزدان آمدند، همین که نظر شیخ برایشان افتاد، هر همه کور شدند، فریاد کردند<sup>۱۰</sup> که ما توبه کردیم، اگر چشم ما باز دهید<sup>۱۱</sup>، شیخ دعا کرد چشم هر همه ایشان روشن<sup>۱۲</sup> شد،

- ۱- شیر: مک: بدو.
- ۲- مک: شد.
- ۳- نا الف: بسوخت، مک: سوختند.
- ۴- سن: عمده.
- ۵- نا الف: بخواست.
- ۶- مک: که تا.
- ۷- سن: درآمد.
- ۸- مک: است.
- ۹- سن: دانی.
- ۱۰- نا الف: آوردند.
- ۱۱- نا الف: دهند، شیر: دهانید.
- ۱۲- ناب: نیکو، مک: درست.

و ایشان ہمہ مسلمان شدند ، و مریدان شدند ، تا آنکہ ہر یک صاحب ولایت بہ برکت نظر شیخ شد .

فرمودہ کہ وقتی شیخ بہاء الدین را با خدمت شیخ قطب الدین بختیار ملاقات شدہ بود ہمان وقت سماع در دادند ، و در رقص شدند همچنین گویند کہ در ہوا در یک شبانروز رقص کردند! خبر از خویشتن نداشتند ، و چون از آن مقام جدا شدند ، پس ملاقات نشدہ و این مصرع بر زبان می گفتند :

«حاجی بسوی کعبہ رود سن بسوی دوست»<sup>۳</sup>

نقل است فرمودہ اند کہ وقتی دانشمندی از بخارہ<sup>۴</sup> بخدمت شیخ بہاء الدین زکریا پیامدند یا وفورعلم<sup>۵</sup> و تمتع بسیار ، ہمین کہ شیخ او را بدید ، دستار بستہ و دنبالہ<sup>۶</sup> آویختہ و مجدد گیسو بافتہ<sup>۷</sup> باو گفت بشنو باد و مارتیز بہم آمدہ ، یکی دنبالہ دستار ، دویم<sup>۸</sup> جعد . آن دانشمند چنان ہیبت خورد کہ در حال بخدمت شیخ مرید شدہ سر مخلوق گشت<sup>۹</sup> .

فرمود وقتی والی<sup>۱۰</sup> ملتان را در غلہ حاجت شد<sup>۱۱</sup> ، از خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا التماس کردہ ، شیخ فرمود غلہ بدو بدہید ، والی ملتان متعلقان خود را فرستاد ، تا انبار بگشایند ، اندران غلہ سبوی نقرہ پیدا شد ، والی را خبر کردند ، والی گفت ، شیخ ما را غلہ فرمودہ است ، نہ سبوی نقرہ ، آنرا بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین باز آوردند ، شیخ فرمودہ فرستاد کہ «زکریا را از آن حال خبر است ، ترا آن غلہ با سبوی نقرہ بہم دادیم.»

۱- شیر : می کردند .

۲- نا الف : پیش .

۳- نا الف : این راہ بسوی کعبہ رود آن بکوی دوست .

۴- شیر : سنجار .

۵- شیر فرعلم .

۶- شیر : شملہ .

۷- شیر : تافتہ ، ناب : یافتہ .

۸- شیر : دوم .

۹- نا الف : کنانید .

۱۰- شیر : افتاد .

۱۱- پن : ہم .



نقل است فرموده ، متعبدی بود که آنرا عبدالله رومی گفتندی ، روزی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین بدوا رفت. او را گفت برخیز دوگانه بگزار ، چگونه . میگزاری ، آن مرد برخاست دوگانه بگزارد ، مگر میان دو قدم ، چنانکه<sup>۲</sup> آمد است. فرجه بیشتر گذاشت ، شیخ او را فرمود «این مقدار<sup>۳</sup> فرجه بیشتر کرده است. باز آن مرد آغاز کرد ، قدم همچنان نهاد ، که خدمت شیخ فرموده ، بار دیگر او را فرمودند الغرض هر چند که او را می گفت ، که پای چنین بنه نتوانست ، شیخ فرموده برو دراچه ساکن شو ، برفت دراچه ساکن شده ، یکی از واصلان حق گشت .

نقل است فرموده که قاضی قطب الدین کاشانی رحمه الله علیه مرد عالم و متدین و متورع<sup>۴</sup> بود ، او را مدرسه بود در ملتان علیحده ، شیخ بهاءالدین هر روز آنجا حاضر شدی ، و نماز با جماعت گزاردی ، تا روزی مولانا قطب الدین از خدمت شیخ پرسید ، که هر روز از مقام<sup>۵</sup> خود چندین<sup>۶</sup> دور می آئی<sup>۷</sup> و اقتدا می کنی ، حکمت چیست ؟ شیخ جواب داد که «برین حدیث عمل می کنم<sup>۸</sup> : قال النبی علیه السلام من صلی خلف عالم تقی فکا نما صلی خلف النبی علیه السلام .

بعده فرموده ، که هم شنیده ام و العمده علی الراوی که روزی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین بران مقام حاضر شده ، قاضی قطب الدین در نماز بامداد امامت می کرد . یک رکعت نماز گزارده بود ، که شیخ به رکعت دوم<sup>۹</sup> پیوست ، قاضی قطب الدین کاشانی به تشهد پیوست<sup>۱۰</sup> ، پیش از آنکه سلام گوید شیخ بهاءالدین برخاست نماز خود تمام کرد . قاضی قطب الدین شیخ را گفت چرا پیش از سلام برخاستی ، شیخ فرمود اگر کسی را بنور باطن معلوم شود ، که امام را سهو نیفتاده است ، روا باشد . تا هم چنین گفتند .

- ۱- مک : برو .
- ۲- پن : چنانچه .
- ۳- شیر : قدر .
- ۴- پن : واع .
- ۵- پن : مقدم .
- ۶- پن : چندی .
- ۷- شیر : بجای میائی و میکنی ، می آیند و می کنند دارد .
- ۸- نا الف : کار میکنم .
- ۹- شیر : دوم .
- ۱۰- پن : تشهید نشست .

بعد از آن آنجا حاضر نشد.

نقل است یک روز دنبال یک امام اقتدا کرده و بعد از سلام او را فرموده ،  
یا امام المسلمین این نماز نبود ، بلکه دنبال آهوکه دویدی<sup>۱</sup> ، پاره در کشت کار بودی ،  
پاره پیش سہان بودی ، پاره در خانہ بودی ، پاره بیرون خانہ بودی ، این نماز موحدان  
نیست ، بلکه بازی کودکان بود<sup>۲</sup> ، این نشاید» بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بہاءالدین  
از زبان مبارک این دو بیت فرمودند :

«تن درون نماز دل بیرون<sup>۳</sup> گشتہا میکنی ز نادانی  
این چنین حالت پریشان را شرم بادا نماز سیخوانی»

آن امام توبہ صادق کردہ بود ، و دل را تصفیہ بہ نظر شیخ نمود<sup>۴</sup>.

نقل است فرمودہ ، کہ جماعتی بہ خدمت شیخ بہاءالدین بیامدی و رفتی چیزی  
خوردنی در میان نبودی ، یکی از ایشان سؤال کرد ، این حدیث از رسول صلی اللہ علیہ وسلم  
ہست : من زا رحیا ولم یذق منہ شیئا و کانماز رسیتا»

فرمود آری ، آنگاہ سائل بگفت : شاہ بدین حدیث عمل نمی کنید ، شیخ فرمود  
«خلق معنی این حدیث نمی داند ، خلق برد و نوع است ، عوام و خواص . مرا با عوام  
کار نیست ، اما چون خواص می آیند ، من از خدا و رسول و سلوک و معرفت و شریعت و  
مانند آن میگویم ، ایشان را از آن فایده می باشد ، و این مایده<sup>۵</sup> بہتر است از دنیا و  
آخرت و خوش طعام<sup>۶</sup>.

نقل است فرمودہ ، کہ یکی بخدمت شیخ بہاءالدین آمد<sup>۷</sup> سلام رساندہ شیخ  
پرسید کہ آن کدام کس است . شیخ را این آمدہ نشانہا گفت ، شیخ فرمودہ چہ حاجت  
است ، او مراروی دیدہ است ، آن مرد گفت ، آری بندہ شاہ است ، و مرید شاہ است  
فرمودہ کار تمام است .

۱- مک : گردیدی .

۲- شیر : هست .

۳- ناب : نہ درون نمازنی بیرونی .

۴- ناب : تصفیہ کردہ بنظر شیخ عذر نمود ، نا الف : عذر نمود .

۵- مک : فائده ، نا الف : قائده .

۶- سن : طعام خوش است .

۷- ناب : آیندہ .



نقل است ، فرموده ، مردی از مریدان شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین او را حسن نام افغان گفتندی ، صاحب ولایت در غایت بزرگی ، چنانچه شیخ بهاء الدین فرموده : اگر فردا قیامت<sup>۱</sup> ، خدای تعالی مرا بگوید که به<sup>۲</sup> درگاه ماچه آوری من بگویم که صدق و اعتقاد حسن افغان را آورده ام . «وقتی این حسن افغان در کوئی میگذشت ، به مسجدی رسید ، مؤذن تکبیر گفت ، امام پیش رفت و خلقی به جماعت پیوستند ، خواجه افغان نیز بیامد و باو<sup>۳</sup> اقتدا کرد . چون نماز تمام شده و خاق باز گشت<sup>۴</sup> ، خواجه حسن نزدیک امام رفت ، و گفت ای امام در نماز امامت کردی ، من اقتدا بتو کردم ، تواز آنجا بدلی رفتی ، و برده ها خریدی و باز گشتی و در ملتان آمدی ، من دنبال تو<sup>۵</sup> خسته شده می گشتم ، بگو باری این چه نماز است .

بعد از آن در شرح بزرگی او فرمودند که وقتی در موضعی مسجدی بنامی کردند<sup>۶</sup> خواجه حسن در آنجا رسید ، اهل عمارت را فرمود که محراب را همچنان<sup>۷</sup> راست کنید که قبله اینطرف است . این سخن گفت و بجای اشارت کرده ، دانشمندی حاضر بود نزاع آورد ، و گفت بی سمت میگوئی<sup>۸</sup> قبله طرف دیگر است . در میان ایشان سخن شده خواجه حسن دانشمندی را گفت ، روی این طرف کن که من میگویم . چون دانشمند روی آن طرف کرد ، کعبه را معاینه نمود<sup>۹</sup> دست و پای حسن افغان بوسید و گفت سمت همانست که حسن گفت .

فرموده که شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین را مریدی بود ، خواجه ابو علی کهیری گفتندی ، یکی از واصلان حق بود . او را علی خان عاشق نیز می خواندند ، از بیرون ملتان در غازی مسکن (داشت) . شیخ روزی بروی رفتی ، همچنین خواجه علی خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین را بدید ، روی بر زمین آورد بنشست ، پکه<sup>۱۰</sup> برداشت ،

۱- مک : فرد ای قیامت .

۲- پن : در .

۳- پن : بدو .

۴- ناب : رفتند .

۵- شیر : درد نبال .

۶- مک : نهادند .

۷- سن : همچنین .

۸- مک : است .

۹- شیر : معاینه دید ، پن : مقامه دید .

۱۰- مک : سنک .

بر زمین زد ، پکہ زر شد ، شیخ چشم بر بست ، و گفت «یا غفور ، یا غفور» و گفت : «ہمچنین نمی باید کرد» الغرض وقت شام درآمد تاریکی شد . بو علی دران محل چراغ را اشارت کرد ، چراغ چنان روشن شد ، ہمچوشب چہاردمہ ماہ ، شیخ اشارت کرد سوی چراغ ، اورا<sup>۲</sup> بسوخت ، شیخ بہ غضب شد و گفت کہ ترا راندیم و بدست نفس امارہ دادیم<sup>۳</sup> . شیخ برخاست و در خانہ آمد ، خواجہ علی چنان شد روزی ہزار نفسانیہ میراندی<sup>۴</sup> و قیاسا صد من طعام می خوردی<sup>۵</sup> سیرنشدی ، چون بجان آمد ، در لکنہوقی<sup>۶</sup> بخدمت شیخ جلال الدین تبریزی رفت ، از حال خود عرض داشت کرد ، شیخ جلال فرمود کہ تا آنکہ اجازت شیخ نباشد ، در حق تودعا نتوانم کرد ، اما اجازت خود گرفتہ دعا کنم . الغرض شیخ جلال الدین مکتوب نوشت کہ راندہ آن برادر بما آمدہ است ، اگر رخصت آن برادر باشد مادر حق او دعا کنیم . مکتوب شیخ اسلام شیخ بہاء الدین نوشتہ و آنرا زیر مصلی داشت ، و دوگانہ گزارد . تابعد از فراغ نماز مکتوب را زیر مصلا بیرون آورد . چون نظر کرد ، خدمت شیخ بہاء الدین جواب مکتوب نوشتہ ، کہ چون برشا رفتہ ، اگر از آن فعل توبہ کند ، دعا در حق او کن<sup>۷</sup> ، فرمود بو علی از آن توبہ کردی ، گفت توبہ کردم . بعد از آن شیخ جلال الدین دعا کرد ، حق تعالی مستجاب کرد ، چنانچہ خواجہ علی ، بازہمچنان<sup>۸</sup> شد کہ بود . بعد از آن پیامد بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا پیوست . شیخ لطف فرمود در باب او . نقل است شیخ نظام الدین : شیخ اسلام بہاء الدین وقتی در مجالس حکایت توریت<sup>۹</sup> می گفت ، شخصی توریت خوان در آن مجالس بود ، نزاع آورد ، خدمت شیخ از غیب صحیفہ<sup>۱۰</sup> توریت برآن شخص نمود<sup>۱۱</sup> چون بدید<sup>۱۲</sup> ہمچنان بود کہ شیخ فرمود .

۱- شیر : آمدہ بود .

۲- شیر : روی اورا .

۳- شیر : بعد از «را ندیم» : «ہم شکم دادیم» اضافہ دارد .

۴- پن : برآمد .

۵- مک : بخوردی .

۶- پن : لکنہو .

۷- شیر : بکنید .

۸- بن : چنان .

۹- ؟ : تورات .

۱۰- سن : نمودار کرد .

۱۱- مک : دید .



نقل است روزی پسر بزرگ شیخ ، شیخ صدرالدین عارف پیش در استادہ بود تا مردی بیامد ، سلام داد ، و مکتوب بند کرده بدست شیخ صدرالدین داد و گفت .  
درین فرمان است کہ بدست شیخ بہاءالدین زکریا بدهی تا بخواند .  
چون شیخ صدرالدین عارف عنوان نامہ بخواند ہای ہای بگریست و گفت :  
«طلب دوست آمدہ است ، امامگرا تو ملک الموتی<sup>۲</sup> کہ برین صورت آمدہ ای»<sup>۳</sup>  
گفت : «آری»

گفت : «شما چرامی روید ؟»

فرمودہ : کہ مرا فرمانست کہ بدست شیخ صدرالدین بدهید ، تا شاہ خدمت شیخ بدهید .»

خدمت شیخ صدرالدین آن نامہ اندرون خانہ برد . شیخ الاسلام بہاءالدین مشغول بود ، چون فارغ شد ، آن مکتوب را بدست شیخ داد چون آن مکتوب بستہ و باز کرد بشرف مطالعہ مشرف گشت<sup>۴</sup> ، فرمود :  
«دور شوید»

ہمہ دور شدند ، سربہ سجدہ نہادند جان بحق تسلیم کردند<sup>۵</sup> .

از درون نعرہ برآمد ، کہ شیخ بہاءالدین بدوست پیوست .

الشیخ الکبیر المنیر قطبۃ مرشدیۃ قطب العالمین ، غوث الثقلین بہاءالحق الشریعۃ و الطریقۃ والدین ، ابو محمد زکریا رضی اللہ از دنیا رحلت فرمود . من دارالفناء الی دارالبقاء یوم الخمیس بعداداء الظہر حین قرب دخول وقت العصر فی السابع من الصفر ، سنہ ست وستین وستایہ من الهجرة المقدسة و کن عمرہ مائہ سنۃ ، و کان توطنة فی بلدة ملتان صانها اللہ تعالی عن الحدثنان و غسلہ شیخ عمر العمودی وصلى عليه شیخ صدرالدین ابو المغنم محمد رضی اللہ تعالی عنہ و دفن فیہا داخل الحصن القديم فی روضتہم و جاء الناس من بلاد شتی افواجا اقرباء کلہم اضیافہم و باغ جماعۃ الاضیاف فی بعض الاوقاف من خمسایہ الی سبعمائة و الی الف سوی مسکنۃ الرباط و الحجرات و الطلبة .

۱- مک : آیا .

۲- سن : ہستی .

۳- پن : آمدہ است ، سن و ہستی .

۴- مک : مشغول بحق بود .

۵- نالف : شد .

۶- سن : نمود .

- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۵ : فتوت : جوانمردی و در اصطلاح عبارت از ایثار است کہ غیر را بر نفس خود ایثار کنند .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۶ : صفی : بہ معنی دوست خالص است .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۷ : ورع : عبارت از احتراز از چیزی است کہ دارای انحراف شرعی و یا شبہ مضرت معنوی باشد یعنی خود داری کردن از اباحت است .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۷ : ایقان : عبارت از علم ہشی است بواسطہ استدلال .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۱ : راسخ : بمعنی استوار و پای برجا است .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۳ : قدوہ : بمعنی پیشوا است .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۹ : مخدوم سید جلال الحق والشرع والدین بخاری : رجوع شود بہ باب دوم ، فصل دوم رسالہ حاضر .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۱۱ : شیخ فرید الحق والشرع والدین گنج شکر : رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۱۳ : شیخ نظام الحق والدین اولیاً : رجوع شود بہ باب پنجم ، فصل اول .
- صفحه ۱۲۷ ، سطر ۸ : کوت کرور : شہرست در تحصیل لیہ میانوالی این شہر را محمود غزنوی در زمان کشور گشائی خود مسخر ساخت .
- صفحه ۱۲۷ ، سطر ۹ : دیپال : دیپال پور شہر کوچکی است در ملتان .
- صفحه ۱۲۷ ، سطر ۱۰ : طی : بہ معنی گرسنہ داشتن خود را است .
- صفحه ۱۲۷ ، سطر ۱۴ : شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی : محی الدین معروف بہ غوث الاعظم در جیلان در ۷۰۴ ہجری بدنیآ آمد ، سلسلہ قادریہ بہ اسم او منسوب است . او عالم معقول و منقول بود و تصانیف متعددی را بہ او نسبت دادہ اند از جلسہ غنیہ الطالبیہ در فقہ ، بہجہ الاسرار در تصوف و ملفوظات قادری معروف هستند ، بزبان عربی و فارسی شعر ہم می گفت . در ۵۶۱ ہجری در بغداد فوت شد و همانجا مدفون است .
- صفحه ۱۲۷ ، سطر ۲۱ : صدر الحق والدین : رجوع شود بہ فصل دوم باب اول .
- صفحه ۱۲۹ ، سطر ۱ : شیخ شبلی : او از تلمیذ جنید و حسین بن منصور است نام او جعفر بن یونس است و قبر او در بغداد واقع است . او رئیسی بود از رؤسای ولایت دماوند و مردی عاقل بود . فرمان روای - مازندران او را برسالت نزد خلیفہ فرستاد و چون بہ بغداد رسیدو



پرتو هدایت و مشاهده مقدسه آن دیار بر فضای اعتقاد او  
تاخت توبه کرد و از دنیا اعراض نمود ، او هشتاد و هفت سال  
عمر کرد .

- صفحه ۱۳۰ ، سطر ۲ : **دانگ** : بروزن بانگ شش یک مثقال .
- صفحه ۱۳۱ ، سطر ۵ : **عرفات** : نام جای ایستاده شدن حاجیان بروز عرفه که روز  
حج است و آن صحرایی است فراخ بفاصله نه کروه از مکه  
حاجیان در آنجا ایستاده شده لبیک و ادعیه خوانند و نماز ظهرو  
عصر در آنجا گذارند و به مکه باز گردند .
- صفحه ۱۳۱ ، سطر ۶ : **ورث** : بالفتح واو و «ثای» مثله در آخر عربی است بمعنی  
تازه و تر هر چیزی به معنی میراث گرفتن است .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱۱ : **شیخ شهاب الدین سهروردی** : رجوع شود به باب دوم  
فصل اول .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱ : **شهود** : به معنی مشاهده و دیدن و گواه و در اصطلاح رویت  
حق بحق شهود بود . خاصه حضرت وجود بود و شهود مفصل  
در مجمل رویت کثرت در ذات احدیت است .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۹ : **دینار** : بروزن بیمار نوعی از زر مسکوک رایج ولایت .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۲ : **مهتر** : رئیس و سردار و در متون قدیم بجای آقا برای ادای  
احترام و حفظ بزرگواری بکار می بردند .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۷ : **بندگی** : در متن به معنی آقا بکار برده شده .
- صفحه ۱۳۴ ، سطر ۷ : **الست** : آیه شریفه است در قرآن «الست بربکم قالوا بلی»  
یعنی خداوند تعالی قبل از خلق اجساد به ارواح فرمود ، آیا  
من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند بلی .
- صفحه ۱۳۴ ، سطر ۱۲ : **پلیته** : بروزن خریطه ، پنبه یاریسپان تاب داده و فتیله لفظ  
معرب آن است .
- صفحه ۱۳۸ ، سطر ۱ : **جلال الدین تبریزی** : رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم .
- صفحه ۱۳۹ ، سطر ۷ : **ام الكتاب** : عقل اول را از جهت احاطه ای که به اشیا دارد .  
بنحو اجمال ام الكتاب گویند .
- صفحه ۱۳۹ ، سطر ۱۵ : **برگ تنبول** : از سبزی ها است ولی کار آگهان این را از میوه  
می شمارند ، این نوعی برگ است که در شبه قاره هند با فوفل  
و آهک بخورند و لب سرخ کنند و دندان را پاک دارد و آنرا  
پان نیز گویند .

صفحه ۱۴۰ ، سطر ۳ : ینابیع : بالفتح و کسر یای موحدہ و سکون یای تختانی و بعین مہملہ زدہ عربی است و بہ معنی چشمہ های بزرگ آب است .

صفحه ۱۴۱ ، سطر ۵ : ماتان : اسم شہری است در استان پنجاب ، ابن نام از دووازه سانسکریت در آمیختہ ، «مول» (قدیم و بزرگ) و «تہان» (جاوشہر) و بقول کنگہام ملتان بنام خداوند مول (خورشید) نامیدہ شدہ است کہ پرستشگاہ دیرینہ اش طرف توجہ سایر مردم این مرزوبوم بودہ است . برای توضیح بیشتر رجوع شود بہ مقدمہ .

صفحه ۱۴۱ ، سطر ۶ : یوسف حجاج : سر تیپ خاندان بنی امیہ بود . دریک فامیل غیر معروف در طایف بدنیہ آمد و در زمان خلیفہ عبد الملک بن مروان در ارتش مأموریت پیدا کرد ، بہ سند حملہ برد و در ممالک غیر عرب، عربی را زبان رسمی ساخت .

صفحه ۱۴۱ ، سطر ۱۹ : غوث : فریاد رس ، ونیز یکی از آن دو تن کہ یمین و یسار قطب باشند و در اصطلاح غوث قطب را گویند او ماجا و ملاذ مردم است و از اولیا' اللہ است .

صفحه ۱۴۱ ، سطر ۱۹ : قطب : کسی است کہ اہل حل و عقد بودہ و از اولیا' اللہ است و در ہر زمانی مورد نظر خدا است و خداوند طلسم اعظم بدو عنایت فرماید و قطب در عالم وجود بمنزلت روح است در بدن .

صفحه ۱۴۱ ، سطر ۲۰ : لک پالکہ : بمعنی صد ہزار است .

صفحه ۱۴۱ ، سطر ۲۰ : مرشد : یعنی راہ نما و ہدایت کنندہ و صوفیان مظہر عقل را مرشد گویند و مظہر نفس را دلیل گویند کہ بندگان را براہ راست ہدایت می کند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۱ : اخیار : جمع خیر است و در اصطلاح سالکان اخیار ہفت تن را گویند کہ از جملہ سیصد و پنجاہ و شش مردان غیب اند و آنها را ابرار نیز خوانند . بنا بہ گفتہ جامی اہل حل و عقل از عرفا و متصوفہ و اولیا' اللہ را اخیار گویند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۱ : نقبا : کسانی اند کہ برضمایر مردم مطلع باشند و آنها سیصد نفرند ، حجاب و پردہ ہا برای آنها بالا رفته و حقایق برای آنها مکشوف گردیدہ و از سر ایر ربوبیت مطلع اند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۱ : نجبا : عبارتست از چہل نفریکہ امور بندگان و اصلاح حال و کار عباد را بعمدہ دارند و در حقوق خلق تصرف می کنند .



- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۲ : **اوتاد**: عبارتند از چهار نفری که در چهار جهت دنیا هستند و بمنزله چهار رکن عالم اند و بواسطه این چهار نفر است که خداوند جهات را محفوظ می دارد ، هر گاه یکی از آنها فوت کند نائبی بجای او نشیند و آنها چهار رکن عالم معموره اند و ازین جهت اوتاد گویند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۲ : **ابدال**: حق تعالی زمین را هفت اقلیم گردانید و برای هر یک از آن هفت اقلیم یک تن از بندگان خود را برگزید و ایشان را ابدال نام نهاد و وجود هر اقلیمی را هر یک از آن ابدال هفت گانه محافظت می کند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : **زاهد**: یعنی معروض و انده و بالجمله اعراض کننده از دنیا و بهره های آنرا زاهد گویند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : **عارف**: یعنی شناسنده و کسی است که خدای تعالی او را به مرتبت شهود ذات و اسما و صفات خود رسانیده باشد و این مقام بطریق حال و مکاشفه بر او ظاهر گشته باشد .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : **ناظر**: بمعنی نظر کننده و نگرنده و نگاه کننده . عبارت از آن کسی است که برای مراقبت اعمال و رفتار دیگری می گهارند .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۴ : **مراد**: به معنی مقتدا است و در اصطلاح آن است که قوت ولایت عارف بمرتبت تکمیل ناقصان رسیده باشد و مراحل سیر و سلوک را طی کرده و طرق ارشاد و تربیت بنظرعیان بدیده و بامداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی گذشته و به عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته و بمرتبت شیخی و مقتدائی رسیده باشد .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۴ : **سالک**: عبارت از سائرالی الله است که متوسط بین مبدأ و منتهی است مادام که در سیراست . سالک کسی است که در اثر مواظبت مقامات و طی مدارج معنوی و تحمل ریاضات در طریق وصول به حقیقت است .
- صفحه ۱۴۲ ، سطر ۸ : **مرید**: نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده و از ماسوی الله بریده باشد و بردو معنی مقتدی که حق دیده او را بنور هدایت بینا گردانیده تا وی به نقصان خود نگرد و دائماً در طلب کمال باشد و قرار نگیرد مگر به حصول مراد و وجود قرب حق .

- صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۱۷ : داعی: یعنی خوانندہ و دعوت کنندہ و در اصطلاح کسی را گویند کہ محقق شدہ باشد بمعرفت علوم سیاست کہ او را ادارہ امور مردم ممکن باشد .
- صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۵ : واجدان: جمع واجد است ، واجد در عربی پایندہ و باقی را گویند، او کسی است کہ بکلی از خودیت خود خالی شدہ باشد کہ موضوع نماند تا طالب کمالی برای او باشد و چون خدا را یافتہ باشد از کل ماسوی چشم پوشد .
- صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۵ : صابر: صبر کنندہ ، مرد شکیبیا .
- صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۶ : خایف: ترسندہ .
- صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۶ : ثابت: پابرجا و برقرار و محکم و استوار .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۱۵ : قطب الدین بختیار اوشی: رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۴ : قباچہ: رجوع شود ، بہ باب سوم ، فصل اول .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۹ : نجم الدین صغری: او عالم فقہ و از علمای معروف ہند بود در زمان سلطان شمس الدین التمش بہ سمت شیخ الاسلامی منصوب شدہ بود ولی بعد از یک محاکمہ او را معزول کردند، در ہمان زمان فوت کرد .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۱۰ : امارد: بہ معنی بی ریش و سادہ ، جمع امرد است .
- صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۱ : شمش والی: یعنی سلطان شمس الدین التمش ، رجوع شود بہ باب سوم ، فصل اول .
- صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۵ : نعلین: کفش و جز آن کہ پای افزار باشد .
- صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۸ : کنارہ جمنہ: جمنہ رود خانہ ایست کہ در ناحیہ شرقی شہر دہلی در ہند جریان دارد .
- صفحہ ۱۴۶ ، سطر ۱۰ : لکنہوتی: لکنہوتی Lakhnoti یا لکنہباتی Lakhnabati یا غور Ghur پایتخت قدیمی بنگال بود کہ خرابہ ہای آن ہنوز ہم در بین رودخانہ گنگ و رودخانہ سہاندی بنظر میرسد . بنیاد این شہر در قرن یازدہم میلادی گذاشتہ شد در ۱۵۹۴ء امیر سر لشکر بختیار خلجی در زمان قطب الدین ایبک این را فتح نمود و در ۱۵۷۵ء میلادی وقتی مغولہا بنگال را فتح کردند پایتخت را از اینجا منتقل کردند بعد از آن بہ علت وبا و سیل رود خانہ گنگ این شہر خراب شد .



- صفحه ۱۴۷ ، سطر ۴ : شوق: بمعنی خواهش و آرزو و میل خاطر است و در اصطلاح انزعاج را گویند در طلب محبوب بعد از یافتن او و فقدان او به شرطاً آنکه اگر بیاید ساکن شود و عشق همچنان باقی باشد .
- صفحه ۱۴۸ ، سطر ۱۰ : توپره: بضم اول و سکون واو مجهول و باء موحده و رای مهمله وها در آخر ، لغت فارسی است به معنی کیسه که در آن دانه بخورد اسبان دهند .
- صفحه ۱۴۹ ، سطر ۱۴ : کنه یا کته: لغت سرائیکی قدیم زبان محلی ملتان قدیم است که به معنی برده بکار می بردند .
- صفحه ۱۵۱ ، سطر ۲ : تنکه: بالفتح کاف و عربی است ، فارسی بمعنی قرص رایج خواه از زر باشد خواه از نقره یا می و این مفرس تکه است .
- صفحه ۱۵۲ ، سطر ۱۰ : مشاهده و مکاشفه: مشاهده عبارت از حضور حق است و مشاهده از کسی درست آید که بوجود شهود قائم بود نه بخود و تا شاهد در شهود فانی نشود و بدو باقی نگردد مشاهده او نتوان کرد . مکاشفه و مشاهده از لحاظ معنی متقارنند با این تفاوت که کشف اتم از شهود است ، بعضی گویند که مکاشفت عبارت از حضور دل در شواهد مشاهدات است و علامت مکاشفه دوام تحیر در کنه عظمت خداوند است .
- صفحه ۱۵۴ ، سطر ۱۳ : مصافه کردن: دستدادن .
- صفحه ۱۵۴ ، سطر ۱۴ : کرسی: به معنی صندلی است .
- صفحه ۱۵۵ ، سطر ۳ : گروه: ثلث فرسنگ است .
- صفحه ۱۵۶ ، سطر ۲ : چله: چهل روزی که درویشان در گوشه ای نشینند و روزه دارند و عبادت کنند یعنی چهل روز ترک حیوانی گفتن و دیگر ریاضات ورزیدن را چله گویند .
- صفحه ۱۶۰ ، سطر ۲ : ولایت: مشتق از ولی است و عبارت از قیام عبدالست بحق در مقام فنا از نفس خود و آن بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصه که مخصوص است به واصلان از ارباب سلوک که عبارت از فنا عبدالست در حق و بقا اوست بحق اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود .
- صفحه ۱۶۰ ، سطر ۱۱ : کرت: با فتح اول و ثانی مشدد مفتوح به معنی یکبار و یک جمله است چنانکه سه کرت بمعنی سه بار گرات صبح و شام و بامداد است .

- صفحه ۱۶۱ ، سطر ۱۶ : کوه سراندیپ : سلسلہ ' کوه در سیلان.
- صفحه ۱۶۱ ، سطر ۱۷ : پشتوارہ : بروزن خشک پارہ مقداری از بار است کہ بر پشت توان برداشت.
- صفحه ۱۶۲ ، سطر ۱۰ : ہرہمہ : ترکیب ہندی است برای ہمہ آنها.
- صفحه ۱۶۳ ، سطر ۳ : تحت الثری : ترکیب اضافی عربی است ، عبارتست از زیر زمین .
- صفحه ۱۶۴ ، سطر ۲ : جوالقیان : جوالق پوشان و جوالق جنسی بود از پوشش قلندران و این جمع جولق است و جولق معرب جولغ و جولغ بافتہ پشمی است کہ از آن خرچین سازند و مردم فقیر و قلندران نیز پوشند.
- صفحه ۱۶۵ ، سطر ۱۲ : زمخشری : (۴۶۷-۵۳۸ هـ ق) محمود بن عمر زمخشری ، اہل زمخشر (در خوارزم) بود . بیشتر زندگانی خود را در مکہ بسر برد ، برای ہمین بہ جار اللہ معروف است . در لغت و نحو و تفسیر استاد بود ، از تألیفات معروف او «المفصل» در نحو ، «الکشاف» در تفسیر ، «مقدمہ الادب» در لغت عربی بہ فارسی . «اساس البلاغہ» در لغت ، «ربیع الابرار»-«فصوص الاخبار» «روس المسائل» در فقہ و «الغرایض» در علم فرایض ، «منہاج و دیوان التمثیل» را میتوان نام برد او عقاید معتزلہ داشت.
- صفحه ۱۶۶ ، سطر ۴ : سماع : آوازی است کہ حال شنونده را منقلب گرداند بعضی می گویند سماع غذای روح است و ذکر غذای قلب و بعضی سماع را حرام و بعضی مباح و بعضی واجب می پندارند.
- صفحه ۱۶۶ ، سطر ۱۱ : معلوق : سوی سترده.
- صفحه ۱۶۷ ، سطر ۳ : فرجہ : شکاف یا رخنہ.
- صفحه ۱۶۷ ، سطر ۶ : اچ : اچہ یا اچ از لغت سانسکریت «اوجا» یا «اونچا» کہ بہ معنی بلند است مشتق شدہ است . این شہری است در بہاولپور کہ کنار رودخانہ ستلج واقع شدہ بخاطر صوفیا بالاخص مخدوم جہانیاں جہانگشت شہرت عالمگیر پیدا کرد.
- صفحه ۱۶۷ ، سطر ۱۶ : قطب الدین کاشانی : ناصر الدین قباچہ حاکم ملتان و سند قاضی قطب الدین کاشانی را کہ بہ اولیا اعتقاد نداشت بہ



ملتان دعوت کرد . او سمت قاضی را داشت و قباچه برای او مدرسه ای بنا کرد.

صفحه ۱۶۷ ، سطر ۹ : متورع : پرهیزگار و پارسا.

صفحه ۱۶۸ ، سطر ۲ : اقتدا : پیروی کردن و پس امام نماز گزاردن را میگویند.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۲ : حسن افغان : رجوع شود به باب دوم ، فصل دوم.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۱۶ : بوعلی کمپیری : یکی از مریدان شیخ بہا' الدین زکریا ملتانی بود. شیخ از دست او ناراحت شد ورنجور گردیده او را از خود راند. او به شیخ جلال الدین تبریزی متوسل شد و عذر خواست و شیخ هم او را بخشید.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۱۹ : پکھ : در سرائیکی قدیم کہ زبان محلی ملتان بوده به معنی سنگ بکار می بردند.

«فہرست اعلام»

- ۱ - ابوالنجیب الدین کبری : ۱۴۲-۱۴۳
- ۲ - ابوسعید : ۱۴۸
- ۳ - ابو علی کمپیری : ۱۸۳-۱۸۴
- ۴ - بختیار اوشی : ۱۵۴-۱۵۵-۱۷۸
- ۵ - جلال الدین تبریزی : ۱۴۸-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶
- ۶ - جلال الدین بخاری : ۱۳۵-۱۳۶-۱۵۱-۱۵۷-۱۷۰-۱۸۴
- ۷ - حسن افغان : ۱۸۲-۱۸۳
- ۸ - حسن بصری : ۱۵۱
- ۹ - خضر علیہ السلام : ۱۴۱-۱۴۳
- ۱۰ - زمخشری : ۱۷۸
- ۱۱ - شمس الدین التمش : ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷
- ۱۲ - شہاب الدین سہروردی : ۱۴۱-۱۴۴-۱۴۹-۱۵۳-۱۶۵-۱۶۹-۱۷۷
- ۱۳ - شیخ صدر الدین : ۱۳۷-۱۸۴-۱۷۸
- ۱۴ - صدر الدین صوفی : ۱۵۳-۱۷۷
- ۱۵ - عبداللہ روسی : ۱۶۶-۱۷۹
- ۱۶ - علی مرتضی : ۱۴۶
- ۱۷ - فرید الدین گنج شکر : ۱۳۵-۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱

- ۱۸ - قاضی قطب الدین کاشانی: ۱۸۰  
 ۱۹ - قباچہ: ۱۵۴-۱۶۲-۱۷۲-۱۷۳  
 ۲۰ - نجم الدین شامی: ۱۷۷  
 ۲۱ - نجم الدین صغری: ۱۵۵  
 ۲۲ - نظام الدین: ۱۳۵-۱۷۰  
 ۲۳ - یوسف حجاج: ۱۵۱

«فہرست اماکن»

- ۱ - اچہ: ۱۸۰  
 ۲ - بخارا: ۱۷۲-۱۷۷-۱۷۹  
 ۳ - بغداد: ۱۳۲-۱۵۹-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۶  
 ۴ - بیت المقدس: ۱۶۰  
 ۵ - جمنا: ۱۵۷  
 ۶ - دمشق: ۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴  
 ۷ - دہلی: ۱۵۵-۱۶۱-۱۶۷-۱۶۸  
 ۸ - دیپال: ۱۳۶  
 ۹ - سمرقند: ۱۴۱-۱۷۴  
 ۱۰ - سیستان: ۱۶۴  
 ۱۱ - کوت کرور: ۱۳۶  
 ۱۲ - کوه الوند: ۱۶۰  
 ۱۳ - کوه سرانڈیپ: ۱۷۴  
 ۱۴ - لکنہوتی: ۱۵۷-۱۸۳  
 ۱۵ - ماچین: ۱۴۹  
 ۱۶ - مدینہ: ۱۳۶  
 ۱۷ - مکہ: ۱۳۶  
 ۱۸ - ملتان: ۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۳-۱۷۹-۱۸۰  
 ۱۹ - ہند: ۱۶۰  
 ۲۰ - ہندی: ۱۴۷  
 ۲۱ - ہندوستان: ۱۵۷-۱۶۳  
 ۲۲ - ہندوستانی: ۱۴۶-۱۴۸-۱۷۰



## «فہرست کتب»

- ۱ - المجمل: ۱۳۸
- ۲ - المغرب: ۱۳۸
- ۳ - المنفصل: ۱۳۸-۱۷۸
- ۴ - المقالید: ۱۳۸
- ۵ - ایجاز: ۱۷۷
- ۶ - تورات: ۱۸۴
- ۷ - خلاصہ العارفین: ۱۳۵
- ۸ - عمدہ: ۱۷۷
- ۹ - کشاف: ۱۷۷
- ۱۰ - مغازی: ۱۳۷

## «فہرست لغات و تعبیرات محلی»

- ۱ - استادان ماهران: ۱۳۶
- ۲ - اوشان: ۱۵۰
- ۳ - پکھ: ۱۸۳
- ۴ - تنبول: ۱۵۰
- ۵ - تنکھ: ۱۶۲
- ۶ - توبرہ: ۱۶۰
- ۷ - خوشبوناک: ۱۴۲
- ۸ - چنانچہ: ۱۵۸
- ۹ - دریا: ۱۶۸-۱۶۹
- ۱۰ - شہایان: ۱۴۸
- ۱۱ - کرسی: ۱۶۶
- ۱۲ - کرور: ۱۵۱
- ۱۳ - گروہ: ۱۶۷
- ۱۴ - کشتی: ۱۶۹
- ۱۵ - کنہ: ۱۶۱
- ۱۶ - لک یا لکھ: ۱۵۱-۱۵۲

۱۷ - مایان: ۱۴۶

۱۸ - ناپیدا: ۱۶۸

۱۹ - ہر ہمہ: ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۸

۲۰ - ہفتادگان: ۱۴۰

## «آیات قرآن»

۱ - الست بر بکم: ص ۱۷۲

۲ - انا لله وانا الیہ راجعون: ص ۱۶۷

۳ - یوم ینفخ فی الصور: ص ۱۵۲

## «احادیث»

۱ - قال النبی علیہ السلام من صلی خلف عالم تقی فکانما صلی خلف النبی علیہ

السلام: ص ۱۸۰

۲ - من زار حیا ولم یزق منه شیئا وکانما زر سیتا: ص ۱۸۱

## «فہرست اشعار»

- ۱ - گرنیک زیم مرا ازیشان گیرند  
ور بد باشم مرا بایشان بخشند  
(ص ۱۵۴)
- ۲ - با درد بساز چون دواى تو منم  
در کس منگر چو آشنای تو منم  
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی  
شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم  
(ص ۱۵۹)
- ۳ - در یاد تو ای دوست چنان مدہوشم  
صد تیغ اگر زنی بسر نخروشم  
آہی کہ زخم بیاد تو وقت سحر  
گر ہر دو جہان دهند ہم نفروشم  
(ص ۱۵۹)
- ۴ - آنکس کہ ترا شناخت جان را چہ کند  
فرزند و عیال و خانمان را چہ کند  
دیوانہ کنی ہر دو جہانش بدہی  
دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کند  
(ص ۱۶۰)
- ۵ - در ہر دری مروکہ ز تو آبرو رود  
یک در برو بگیر ولی استوار گیر  
(ص ۱۷۲)
- ۶ - تن درون نماز دل بیرون  
کشتہا می کنی ز نادانی  
این چنین حالت پریشان را  
شرم بادا نماز می خوانی  
(ص ۱۸۱)



## «منابع و مآخذ»

- ۱ - آب کوثر، دکتر شیخ محمد اکرام، لاہور، ۱۹۶۵ م.
- ۲ - آتشکدہ آذر، لطف علی بیگ آذر، امیر کبیر، تہران، ۱۳۳۸ ش.
- ۳ - آیین اکبری، ابو الفضل علامی، نولکشور، لکھنؤ، ۱۸۸۲ م.
- ۴ - اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، عبدالحق محدث دہلوی، دہلی، ۱۳۰۹ ھ
- ۵ - اخبار الصالحین، نواب معشوق یار جنگ، دکن، ۱۳۵۳ ھ
- ۶ - اردو دایرہ المعارف، فیروز سنز، لاہور، ۱۹۶۷ م
- ۷ - اسلامی تصوف اور اقبال، دکتر ابو سعید نور الدین کراچی، ۱۹۵۹ م
- ۸ - افضل الفوائد، امیر خسرو، مطبع رضوی، دہلی، ۱۸۸۷ م.
- ۹ - انوار صوفیہ، محمد لطیف فریدی، شعاع ادب، لاہور، ۱۹۵۵ م.
- ۱۰ - (اردو)، اشرف پریس لاہور، ۱۹۶۳ م.
- ۱۱ - انوار غوثیہ، مخدوم حسن بخش، مطبع عام، لاہور، ۱۳۲۷ ھ ق.
- ۱۲ - انوار العارفین، محمد حسین، لکھنؤ، ۱۸۷۹ م.
- ۱۳ - اولیائی ملتان، اولاد علی گیلانی، سنگ میل پبلیکیشنز، لاہور، ۱۳۸۳ ھ
- ۱۴ - بزم صوفیہ، سید صباح الدین عبدالرحمن، مطبع معارف اعظم گرہ، ۱۹۴۹ م
- ۱۵ - بزم مملوکیہ « « « « ۱۳۷۴ ھ
- ۱۶ - بوستان غوثیہ، شاہ عبداللطیف، افضل المطابع، دہلی، ۱۹۱۳ م
- ۱۷ - پاکستان میں فارسی ادب، دکتر ظہور الدین احمد، یونیورسٹی پریس، لاہور
- ۱۸ - تاریخ اشاعت اسلام، محمد اسماعیل پانی پتی، علمی پرنٹنگ پریس، لاہور، ۱۹۶۲ م
- ۱۹ - تاریخ اولیا، سید اشرف الحسینی القادری، مطبع فتح الکریم بمبئی، ۱۲۹۱ ھ
- ۲۰ - تاریخ تصوف در اسلام، دکتی قاسم غنی، ابن سینا، تہران، ۱۳۳۰ ش
- ۲۱ - تاریخ جلیلہ، غلام دستگیر نامی، لاہور، ۱۹۳۷ م.
- ۲۲ - تاریخ فرشتہ، محمد قاسم ہندو شاہ، نولکشور، لکھنؤ، ۱۲۸۱ ھ.
- ۲۳ - تاریخ فیروز شاہی، ضیاء الدین برنی، کلکتہ، ۱۸۶۲ م.
- ۲۴ - « « شمس سراج عقیف، کلکتہ، ۱۸۹۰ م.
- ۲۵ - تاریخ مشایخ چشت، ندوۃ المصنفین، دہلی، ۱۹۵۳ م.
- ۲۶ - تاریخ معصومی، سید معصوم بہکری، بمبئی، ۱۹۳۸ م.
- ۲۷ - تاریخ مفصل ایران از استیلائی مغول تا اعلان مشروطیت، عباس اقبال، امیر کبیر، تہران، ۱۳۴۱ ش.

- ۲۸ - تاریخ نامہ ہرات ، سیف بن محمد بن یعقوب ہروی ، کلکتہ ، ۱۹۴۳ م .
- ۲۹ - تاریخ پاکستان و ہند ، پاکستان ہستاریکل موسائیتی ، کراچی .
- ۳۰ - تذکرہ الانساب ، سید امام الدین ، افضل المطابع ، دہلی ، ۱۳۲۲ ہ .
- ۳۱ - تذکرہ الشعراء ، دولتشاہ سمرقندی .
- ۳۲ - » » ، عبدالغنی ، علی گرہ ، ۱۹۱۶ م .
- ۳۳ - تذکرہ الکرام ، ناظر حسن ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۹۱۵ م .
- ۳۴ - تذکرہ اولیای ہند ، مولوی عبدالرحمن چشتی ، لکھنؤ ، ۱۹۱۴ م .
- ۳۵ - تذکرہ اولیای ہند و پاکستان ، میرزا احمد اختر دہلوی ، لاہور ۲۹۵۴ م .
- ۳۶ - تذکرہ حسینی ، میر حسین دوست سنبہلی ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۲۹۲ ہ .
- ۳۷ - تذکرہ حمیدیہ ، ترجمہ غلام دستگیر نامی ، گلزار عالم پریس ، لاہور ، ۱۹۵۹ م .
- ۳۸ - تذکرہ روز روشن ، محمد مظفر حسین صبا ، کتاب خانہ رازی ، تہران ۱۳۴۳ ش .
- ۳۹ - تذکرہ ریاض العارفین ، رضا قلی خان ہدایت ، تہران ، ۱۳۴۴ ش .
- ۴۰ - تذکرہ صوفیائی بنگال ، اعجاز الحق قدوسی ، مرکزی اردو بورڈ ، لاہور ۱۹۶۵ م .
- ۴۱ - » » پنجاب » » سلیمان اکادمی ، کراچی ۱۹۶۲ م .
- ۴۲ - » » سند » » اردو اکادمی سند کراچی ، ۱۹۵۹ م .
- ۴۳ - تذکرہ علمای ہند ، مولوی رحمان علی ، لکھنؤ ، ۱۹۱۴ م .
- ۴۴ - تذکرہ مجمع الفصحاء ، رضا قلی خان ہدایت ، چاپ موسوی ، تہران ، ۱۳۳۹ ش .
- ۴۵ - تذکرہ مخدوم جہانیاں جہانگشت ، محمد ایوب قادری ، ادارہ تحقیق و تصنیف کراچی ، ۱۹۶۳ م .
- ۴۶ - تذکرہ مخزن الغرائب ، شیخ احمد علی خان ہاشمی ، تصحیح دکتر محمد باقر ، لاہور ، ۱۹۶۸ م .
- ۴۷ - تذکرہ میخانہ ، عبد النبی ، باہتمام گلچین معانی ، تہران ، ۱۳۴۰ ش .
- ۴۸ - تذکرہ نتایج الافکار ، محمد قدرت اللہ گوپاموی ، چاپ خانہ سلطانی ، بمبئی ، ۱۳۳۶ ہ .
- ۴۹ - تحفۃ الابرار نواب میرزا آفتاب بیگ ، مطبع رضوی ، دہلی ، ۱۳۲۳ ہ .
- ۵۰ - تحفۃ الکرام ، علی شیر قانع تتوی ، سندھی ادبی بورڈ ، کراچی ، ۱۹۵۹ م .
- ۵۱ - تحقیق در احوال و آثار شیخ نجم الدین کبری اویس ، منوچہر محسنی ، علمی ، تہران ، ۱۳۴۹ ش .



- ۵۲ - تواریخ ضلع ملتان ، منسح حکم چند ، نیو امپریال پریس لاہور ، ۱۸۸۴ م .
- ۵۳ - حدیقہ الاولیا ، غلام سرور لاہوری ، نولکشور ، کانپور ، ۱۸۹۹ م .
- ۵۴ - خطہ پاک اچ ، مسعود حسن شہاب ، اردو اکادمی بہاولپور ، ۱۹۶۷ م .
- ۵۵ - دانشمندان آذربایجان ، محمد علی تربیت ، مطبع مجلس ، تہران ، ۱۳۱۴ ش .
- ۵۶ - دایرہ المعارف اسلامیہ ، باہتمام دانشگاہ پنجاب لاہور ، ۱۹۵۹ م .
- ۵۷ - دیوان حسن سنجری ، باہتمام مسعود علی محوی ، مکتبہ ابراہیمیہ ، لوکن . ۱۱۵۲ ہ .
- ۵۸ - دیوان کمال الدین اسماعیل اصفہانی ، باہتمام بحر العلومی ، تہران ، ۱۱۴۷ ش .
- ۵۹ - ذکر جمیل ، مفتی محمود عالم ہاشمی ، آفتاب عالم پریس ، لاہور .
- ۶۰ - ذکر کرام ، محمد حفیظ الرحمن ، محبوب المطابع .
- ۶۱ - رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی ، باتصحیح دکتہ بشیر حسین ، لاہور ۱۹۶۸ م .
- ۶۲ - رود کوثر ، شیخ محمد اکرام ، لاہور ، ۱۹۷۰ م .
- ۶۳ - ریخانہ الادب ، محمد علی تبریزی مدرس ، چاپخانہ علمی تہران ، ۱۳۲۷ ش .
- ۶۴ - سر زمین ملتان ، نور احمد خان فریدی ، قصر الادب ، ملتان .
- ۶۵ - سر زمین ہند ، علی اصغر حکمت ، تہران ۱۳۳۷ ش .
- ۶۶ - سفینہ الاولیاء ، داراشکوہ ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۸۷۲ م .
- ۶۷ - سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات ، خلیق احمد نظامی ، ندوۃ المصنفین ، دہلی ، ۱۹۵۸ م .
- ۶۸ - سیر الاولیا ، سید محمد مبارک علوی ، مطبع محب ہند ، دہلی ، ۱۳۰۲ ہ .
- ۶۹ - سیر العارفین ، حامد بن فضل اللہ جہانی ، مطبع رضوی ، دہلی ، ۱۳۱۱ ہ .
- ۷۰ - سیر المتاخرین ، غلامحسین طباطبائی ، کانپور ، ۱۸۶۶ م .
- ۸۱ - شمع انجمن ، نواب صدیق حسن خان ، مطبع شاہ جہانی ، بہوپال ، ۱۲۹۳ ہ .
- ۷۲ - شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فرید الدین مسعود طالب ہاشمی ، لاہور . ۱۹۶۳ م .
- ۷۳ - صبح گلشن ، نواب حسن خان ، نولکشور ، لکھنؤ ، ۱۲۹۵ ہ .
- ۷۴ - طبقات اکبری ، نظام الدین احمد بخش ، کلکتہ ، ۱۹۲۷ م .
- ۷۵ - طبقات سلاطین اسلام ، استانی پول ، ترجمہ عباس اقباس ، مطبع دہلی ، تہران ، ۱۳۱۲ ش .

- ۷۶ - طبقات ناصری ، ابو عمر منہاج الدین عثمان جوزجانی ، کلکتہ ، ۱۸۶۳ م.
- ۷۷ - فرهنگ مصطلحات عرفا ، سید ضیاء الدین سجادی ، چاپخانہ مصطفوی ، تہران ۱۳۳۹ ش.
- ۷۸ - فرهنگ آندراج ، محمد پادشاہ شاد ، کتابخانہ خیام ، تہران ۱۳۳۵ ش.
- ۷۹ - فرهنگ سخنوران ، خیام پور ، تبریز ، ۱۳۴۰ ش .
- ۸۰ - فواید السالکین ، بابا فرید الدین گنج شکر ، لکھنؤ.
- ۸۱ - فواید الفواد ، حسن دہلوی ، مطبع علمی ، لاہور ، ۱۹۶۶ م.
- ۸۲ - فہرست مقالات ، بکوشش ایرج افشار ، انتشارات دانشگاہ تہران ، ۱۳۳۹ ش.
- ۸۳ - قاموس المشاہیر ، مولوی نظام الدین بدایونی ، نظامی پریس ، بدایون ۱۹۲۴ م.
- ۸۴ - کشف المعجوب ، علی عثمان ہجویری ، باہتمام دکتر محمد شفیع ، لاہور ، ۱۹۶۹ م .
- ۸۵ - کلیات عراقی ، معید نفیسی ، کتابخانہ سنائی ، تہران ، ۱۳۳۶ ش.
- ۸۶ - لب تاریخ سند ، خان بہادر خداداد خان ، سندی ادبی بورڈ ، کراچی ۱۹۵۹ م.
- ۸۷ - لطایف اشرفی ، اشرف جہانگیر سمنانی ، مکتبہ بزم قادری ، کراچی .
- ۸۸ - لغت نامہ دہخدا ، علی اکبر دہخدا ، چاپخانہ مجلس ، تہران ۱۳۳۵ ش.
- ۸۹ - مجالس المومنین ، علامہ قاضی نور اللہ شوشتری ، چاپخانہ اسلامیہ تہران ، ۱۳۷۶ ہ .
- ۹۰ - مرقع ملتان ، اولاد علی گیلانی ، فیروز پرنٹنگ ورکس ، لاہور ، ۱۳۵۷ ہ .
- ۹۱ - مسلم ثقافت ہندوستان میں ، عبدالمجید سالک ، ادارہ ثقافت اسلامیہ پاکستان لاہور .
- ۹۲ - مشایخ مسہرورد ، نور احمد خان فریدی ، قصر الأدب ، ملتان .
- ۹۳ - معارف اسلامیہ در عصر حاضر ، دکتر سید حسین نصر ، تہران ، ۱۳۴۸ ش.
- ۹۴ - مفتاح التواریخ ، نولکشور ، کانپور ، ۱۲۸۴ ہ .
- ۹۵ - مقالات الشعراء باتصحیح سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورڈ ، کراچی ۱۹۵۷ م.
- ۹۶ - مقالات دینی و علمی ، مولوی محمد شفیع ، دین محمدی پریس ، لاہور ، ۱۹۶۰ م .
- ۹۷ - مناقب اوحد الدین کرمانی ، بدیع الزمان فروزانفر ، بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب ، تہران ، ۱۳۴۷ ش.



- ۹۸ - منبع البرکات ، اردو ترجمہ مخدوم عبدالرشید مطبع صادق الانوار ، بہاولپور ، ۱۹۱۵ م .
- ۹۹ - منتخب التواریخ ، ملا عبدالقادر بدایونی ، کلکتہ ، ۱۸۶۹ م .
- ۱۰۰ - نزہۃ الخواطر و بہجۃ المسامع و النواظر ، عبدالحی ، دکن ۵۹-۱۹۴۷ م .
- ۱۰۱ - » » » » اردو و ترجمہ ابو یحیی امام خان ، لاہور ۱۹۵۶ م .
- ۱۰۲ - نفحات الانس ، مولانا عبدالرحمن جاسی ، کتابفروشی محمودی تہران ، ۱۳۳۶ ش .
- ۱۰۳ - ہندو پاکستان کے اولیا ، مفتی شوکت علی فہمی ، دہلی ، ۱۹۵۳ م .

### «فہرست کتابخانہ ہا»

- ۱ - فہرست کتابخانہ آصفیہ سرکار عالی حیدرآباد دکن ، جلد دوم .
- ۲ - فہرست کتابخانہ خاص ، انجمن ترقی اردو کراچی .
- ۳ - فہرست مخطوطات شیرانی ، داکٹر محمد بشیر حسین ، لاہور ۱۹۶۹ م .
- ۴ - فہرست مخطوطات فارسی موزہ ملی کراچی .
- ۵ - فہرست مخطوطات فارسیہ کتابخانہ عمومی پنجاب ، لاہور ، ۱۹۶۳ .
- ۶ - فہرست مقالات ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه تہران ، ۱۹۳۹ ش .
- ۷ - فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ مرکزی دانشگاه تہران ، محمد تقی بڑوہ ، تہران ، ۱۹۴۵ ش .

### «فہرست نسخہ های خطی»

- ۱ - اخبارالاولیا، محمد امیر، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب شمارہ ۳۲۱۴ / ۲۰۹
- ۲ - اسرار الاولیا ، بدرالدین اسحاق » » » ۵۳۷۸ / ۹۲۹
- ۳ - حدیقہ الاسرار فی اخبار الابرار » » » ۱۹۱۹۶
- ۴ - خلاصہ العارفین ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب ۱۷۱۳
- ۵ - » » » ذخیرہ شیرانی ۱۸۸۴
- ۶ - » » » کتابخانہ دانشگاه سند ۱۳۵۵۶

- ۷ - خلاصۃ العارفين ، موزة ملی کراچی .
- ۸ - » » کتابخانہ شخصي غلام دستگیر نامی
- ۹ - » » » » »
- ۱۰ - » » کتابخانہ شخصي سيد شريف احمد شرافت نوشاهی ، ساهنپال شريف ، ضلع گجرات
- ۱۱ - راحت القلوب ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب شماره ۵۱۴۴  
۲۱۳۲
- ۱۲ - رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی ، نسخہ خطی مملوکہ مولوی شمس الدین لاہور .
- ۱۳ - زاد المسافرین میر حسینی » » کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران  
شماره ۳۱۴۲/۳
- ۱۴ - سی نامہ ، امیر حسینی » » » » »  
شماره ۴۶۰۱
- ۱۵ - طرب المجالس ، میر حسینی » » » » »  
شماره ۳۲۲۰
- ۱۶ - کتاب الاوراد ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاه پنجاب شماره
- ۱۷ - کنز الرموز ، امیر حسینی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران  
شماره ۲۸۹۰
- ۱۸ - مخبر الواصلین ، فاضل اکبر آبادی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاه  
پنجاب ، شماره ۳۲۲۶۱
- ۱۹ - مرآت المناقب ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاه حیدرآباد ،  
شماره ۱۳۵۵۶
- ۲۰ - معارج الولايت ، شاه غلام معین الدین ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاه  
پنجاب ، شماره ۲۶۸۱
- ۲۱ - نزہۃ الارواح ، امیر حسینی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ مرکزی دانشگاه  
تهران ، شماره ۲۶۳۵ .



«فہرست مجلہ ہا و روزنامہ ہا»

- |  |                 |
|--|-----------------|
| ۱ - مجلہ آستانہ زکریا ، ملتان              | ژوئن ۱۹۵۹ م     |
| ۲ - مجلہ اورینٹل کالج میگزین ، لاہور       | فوریه ۱۹۴۱ م    |
| ۳ - مجلہ الرحیم ، حیدرآباد                 | نوامبر ، ۱۹۶۳ م |
| ۴ - مجلہ العزیز ، بہاولپور                 | فوریه ، ۱۹۶۰ م  |
| ۵ - مجلہ روزگار نو ، تہران ، ج ۱ ، شماره ۳ |                 |
| ۶ - مجلہ یادگار ، تہران ، ج ۴ ، شماره ۴    |                 |
| ۷ - روزنامہ امروز ، لاہور                  | ۱۹ ژوئن ۱۹۶۴ م  |
| ۸ - روزنامہ کوهستان ، لاہور                | ۲۵ مہ ، ۱۹۶۷ م  |

# فهرست مطالب

شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی و تصحیح  
«خلاصه العارفين»

مقدمه : مختصری راجع به ملتان و بررسی فرقه سهروردیه

باب اول : شرح احوال شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی

فصل اول : احوال زندگانی شیخ

اسم و القاب - خانواده - تولد - تحصیلات - دخول در تصوف -  
سلسله درویشی او - مسافرت‌های شیخ - اخلاق و رفتار -  
عبادت و ریاضت - کشف و کرامت - علاقه به مرشد - حاصل  
خدمات - فعالیت‌های سیاسی - تعلیمات - ازدواج و اولاد - وفات -  
وصف شیخ بزبان دیگران .

فصل دوم : مختصری در ذکر اعقاب و احفار شیخ

۱ - شیخ صدرالدین عارف .

۲ - شیخ ابوالفتح رکن الدین عالم .

باب دوم : بررسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ .

فصل اول : شیخ شهاب الدین سهروردی (پیرومرشد شیخ) خدمات عرفانی  
و ادبی او .

فصل دوم : مختصری در ذکر مریدان شیخ :

۱ - فخر الدین عراقی .

۲ - امیر حسینی .

۳ - جلال الدین بخاری .

۴ - لعل شهباز قلندر .

۵ - حسن افغان .

باب سوم : بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش

فصل اول : امرای معاصر

۱ - شمس الدین التمش .



۲ - ناصر الدین قباچه .

فصل دوم : مشایخ معاصر

۱ - خواجه قطب الدین بختیار کاکلی .

۲ - بابا فرید الدین گنج شکر .

۳ - شیخ جلال الدین تبریزی .

باب چهارم : ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ

۱ - کتاب الاوراد .

۲ - رساله ' بهاء الدین زکریا ملتانی .

۳ - شروط اربعین فی جلوس المعتکفین .

۴ - اشعار پراکنده شیخ .

باب پنجم : تصحیح و تحشیه خلاصه العارفین .

فصل اول : مقدمه در ارزیابی و نقد مطالب کتاب

فصل دوم : متن «خلاصه العارفین» .

فصل سوم : تعلیقات مختصر بر پاره ای از مطالب کتاب .

۱ - فهرست اعلام .

۲ - فهرست اماکن .

۳ - فهرست اشعار .

۴ - فهرست آیات .

۵ - فهرست احادیث .

۶ - فهرست کتابها .

۷ - فهرست لغات محلی .

منابع و مأخذ :

۱ - کتابهای فارسی و اردو .

۲ - فهرست کتابخانه ها .

۳ - فهرست نسخه های خطی .

۴ - مجله و روزنامه ها .

۵ - کتابهای انگلیسی .

## REFERENCES

1. A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, 1935.
2. A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Panjab University Library, 1948.
3. A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, H. A. Rose.
4. A Short History of Hind-o-Pakistan, Pakistan Historical Board, Karachi, 1963.
5. An Oriental Biographical Dictionary, H. J. Keene.
6. Bibliography of Muslim Inscription of Bengal, Dr. A. H. Dani.
7. Asiatic Society of Pakistan, Dacca, 1957.
- 7a. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Rieu.
8. Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodlien Library, Ethe, Oxford, 1930.
9. Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Oxford, 1937.
10. Census Report for the Panjab, Sir Edward Maclagon, 1892.
11. Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Ivonow, Calcutta, 1924.
12. Encyclopedia of Islam, Vol. IV, Lozac and Co., London, 1934.
13. Gazetteer of the Multan District E. D. Maclagan, Civil and Military Press, 1902.
14. History of Bengal, Vol. I, R. C. Mojomdar, Dacca, 1943.



15. History of Persian Literature, E. G. Browne.
16. History of Sind, M. Khaliq Baig, Faridun Baig, Karachi Commission Press, 1902.
17. India's Contribution to the Study of Hadith Literature, M. Ishaq, Dacca, 1955.
18. Islam in India and the Middle East, S. M. Ahmed, Allah Bad.
19. Memoire of Gaur and Pandua, Calcutta, 1931.
20. Muslim Civilization in India, S. M. Ikram, Columbia University Press, London, 1964.
21. Mystics of Islam, B. A. Nicholson, London, 1914.
22. Oriental Biographical Dictionary, W. Beels, Calcutta, 1861.
23. Outline of Islamic Culture, A. M. A. Shustery.
24. Persian Literature, A. C. Story, London, 1955.
25. Persian Poets of Sind, Dr. H. I. Sadrangani, Sindhi Adabi Board, Karachi, 1956.
26. Social and Cultural History of Bengal, A. Rahim, Pakistan Historical Society, Karachi, 1963.
27. Studies in Islamic Culture in the Indian Environment, Aziz Ahmed, Oxford, 1964.
28. Sufism, A. J. Arbery, London, 1950.
29. Sufism its Saints and Shrines, B. J. A. Subhan, Lucknow Publishing House, 1960.
30. The Early History of Multan, S. M. Latif, Lahore, 1961.
31. The Cambridge History of India, Vol. III, Delhi, 1958.
32. The Indian Muslims, M. Mujeeb, London, 1967.

A Publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies



Serial No. 2

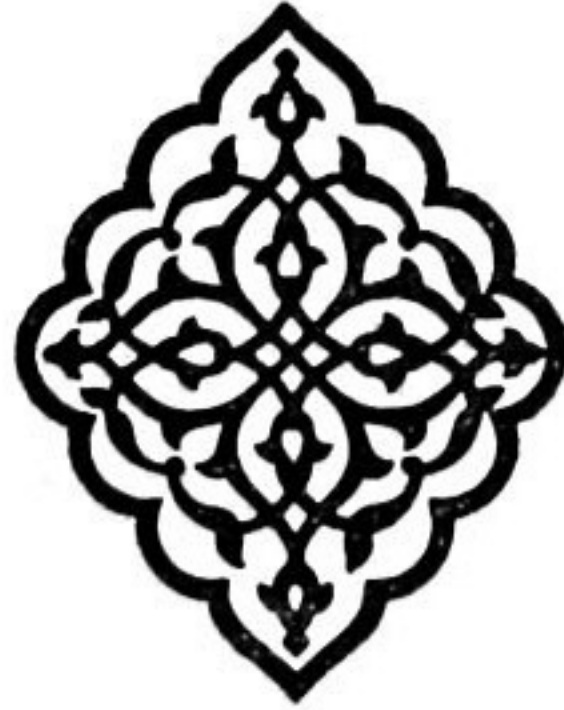
SUFISM

No. 1



**LIFE AND WORKS**  
**OF**  
**SHEIKH BAHĀ AL-DĪN ZAKARIYYĀ MULTĀNĪ**  
**WITH SUPPLEMENT OF**  
**KHULĀSAT AL-'ĀREFĪN**

*Edited & Composed by*  
Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi



Iran Pakistan Institute of Persian Studies  
Rawalpindi, Pakistan  
1974

in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education.”

And the Constitution defines the objectives of the Institute: “Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further ‘an Iran Pakistan Institute of Persian Studies’ shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.... for an indefinite period.”

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the research on the life and sayings of great pioneer saints who spread the message of Islam through Persian. Here is the work of a young scholar, Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi, on the great saint of Multan, Hazrat Sheikh Bahā al-Dīn Zakariyyā Multānī.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan  
22nd November, 1974

Ali A. Jafarey  
Director,  
Iran Pakistan  
Institute of Persian Studies.





*In the name of God, the Beneficent, the Merciful*

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan.' The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible understanding between them through mutual friendly co-operation



Edited & Compiled by  
Dr. (Mrs.) Sharim M. Zaidi



Iran Pakistan Inst  
Rawalpindi

1974